



# سکسوالیته

مقدمه‌ای مختصر مفید

ورونیک موتیه

مترجم: اشکان بحرانی

## خواننده‌ی گرامی،

این نسخه الکترونیکی رایگان کتاب «[سکسوالیته](#)» مختص خوانندگان داخل ایران است. ناشر، نویسنده و مترجم از بخشی از حقوق خود چشم‌پوشی کرده‌اند تا این کتاب رایگان و بدون سانسور در اختیار خوانندگان داخل ایران قرار بگیرد. حق انتشار این کتاب از انتشارات دانشگاه آکسفورد خریداری شده است.

اگر خارج از ایران زندگی می‌کنید: لطفاً برای خرید نسخه چاپی کتاب به [وبسایت](#) ما مراجعه کنید یا اگر مایلید نسخه الکترونیکی کتاب را مطالعه کنید، لطفاً حداقل مبلغ ۵ پوند از طریق [وبسایت](#) به حساب نشر واریز کنید. **حمایت شما از نشر آزاد و بدون سانسور برای بقای ما و انتشار کتاب‌های رایگان بیشتر برای ایران حیاتی است.** لطفاً توجه داشته باشید که استفاده رایگان از این کتاب و هرگونه چاپ و توزیع آن در خارج از ایران غیرقانونی و غیراخلاقی است و باعث نابودی این نشر بدون سانسور خواهد شد.

**اگر در ایران هستید** و کتاب را رایگان دانلود کرده‌اید، لطفاً توجه داشته باشید که تمامی حقوق کتاب نزد ناشر (نوگام) محفوظ است و هرگونه کسب درآمد از این کتاب بدون مجوز رسمی از ناشر، پیگرد قانونی دارد. همچنین، داشتن نسخه رایگان کتاب، اجازه جرح و تعدیل، تغییر یا اقتباس از این ترجمه را به خواننده نمی‌دهد. کلیه حقوق معنوی و دیگر حقوق نشأت گرفته از این اثر، در هر رسانه و به هر شکلی متعلق به نوگام و نویسنده اثر است.

اگر می‌خواهید کتاب‌های نوگام را به دوستانتان معرفی کنید، تقاضا می‌کنیم حتماً لینک مستقیم دانلود از خود وبسایت نوگام را برایشان بفرستید.

نوگام به منظور مبارزه با سانسور، توزیع آسان‌تر آثار به زبان فارسی در سراسر دنیا و حمایت از نویسندگان و مترجمان فارسی‌زبان ایجاد شده است. دسترسی آسان به کتاب یکی از راه‌های موثر برای گسترش دانش و فرهنگ در جامعه است و نشر الکترونیکی این امکان را برای کتاب‌دوستان مهیا می‌کند. نوگام بستری را برای ارتباط نزدیک‌تر نویسندگان با خوانندگان به وجود می‌آورد و با تشویق همگانی به حمایت از نویسندگان و مترجمان معاصر، امکان ظهور آثار ادبی و فرهنگی‌ای را فراهم می‌کند که به دلایل مختلف امکان انتشار در داخل ایران را نداشته‌اند. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد نشر و نحوه حمایت از نوگام، به وبسایت ما به آدرس [nogaam.com](http://nogaam.com) مراجعه کنید و یا با ایمیل [contact@nogaam.com](mailto:contact@nogaam.com) تماس بگیرید.

با مهر و احترام

نشر نوگام (زیر مجموعه موسسه خانه نیکان)

# سکسوالیته

ورونیک موتیه

مترجم: اشکان بحرانی

از مجموعه‌ی «مقدمه‌ای مختصر مفید» انتشارات دانشگاه آکسفورد



نشر نوگام



عنوان: سکسوالیته، مقدمه‌ای مختصر مفید - Sexuality- A Very Short Introduction

نویسنده: ورونیک موتیه - Véronique Mottier

مترجم: اشکان بحرانی

موضوع: سکس، جنسیت (از مجموعه‌ی «مقدمه‌ای مختصر مفید» انتشارات دانشگاه آکسفورد)

ناشر: نوگام

چاپ اول: مهر ۱۴۰۲ (سپتامبر ۲۰۲۳)

محل نشر: لندن

شابک: ۹۷۸-۱-۹۰۹۶۴۱-۸۰-۸

طرح جلد: استودیو نوگام با استفاده از AI

---

این کتاب با اخذ مجوز رسمی از انتشارات دانشگاه آکسفورد به فارسی منتشر شده است. کلیه

حقوق ترجمه فارسی این اثر نزد نشر نوگام و مترجم محفوظ است. هرگونه سوءاستفاده از این

ترجمه نقض قوانین بین‌المللی کپی‌رایت و خلاف اخلاق حرفه‌ای است.

© Oxford University Press 2008

[www.nogaam.com](http://www.nogaam.com)

## فهرست

.....	سپاسگزاری	۵
.....	مقدمه‌ی مولف برای ترجمه‌ی فارسی	۹
.....	فهرست تصاویر	۱۰
.....	درآمد	۱۳
.....	فصل ۱- پیش از سکسوالیته	۱۶
.....	فصل ۲- اختراع سکسوالیته	۴۵
.....	فصل ۳- باکره‌ها یا قحبه‌ها؟ نقدهای فمینیستی بر سکسوالیته	۷۶
.....	فصل ۴- دولت در اتاق خواب	۱۱۰
.....	فصل ۵- آینده‌ی سکس	۱۴۰
.....	برای مطالعه‌ی بیشتر	۱۷۹
.....	برابرنامه‌ی اصطلاحات	۱۹۷



## سیاسگزاری

بخش‌هایی از این کتاب، بین سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۸، در آغاز، در پیوند با مجموعه‌ی درس‌گفتارهایم در باب «سکسوالیته و طرد اجتماعی»،<sup>۱</sup> «سکسوالیته و پویایی صمیمیت»<sup>۲</sup> و «جنسیت، سکسوالیسته‌ها و دولت»<sup>۳</sup> در دانشکده‌ی علوم اجتماعی و سیاسی<sup>۴</sup> و مرکز مطالعات جنسیت<sup>۵</sup> در دانشگاه کمبریج بسط یافت. از دانشجویان و دیگر مخاطبان برای بازخوردها و سوال‌های جست‌وجوگرشان سپاس فراوان دارم. کتاب همچنین مبتنی است بر بخشی از پژوهش قبلی من که بنیاد علوم ملی سوئیس<sup>۶</sup> (کمک‌هزینه‌های پژوهشی ۶۱-۶۶۰۰۳۰۱ و ۳۳۴۶-۶۱۷۱۰۰۰) از آن حمایت مالی کرد. از کالج عیسی<sup>۷</sup> در دانشگاه کمبریج و موسسه‌ی انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی<sup>۸</sup> در دانشگاه لوزان<sup>۹</sup> برای حمایت نهادی‌شان سپاسگزارم.

---

<sup>1</sup> Sexuality and Social Exclusion

<sup>2</sup> Sexuality and the Dynamics of Intimacy

<sup>3</sup> Gender, Sexualities, and the State

<sup>4</sup> the Faculty of Social and Political Science

<sup>5</sup> the Centre for Gender Studies

<sup>6</sup> the Swiss National Science Foundation

<sup>7</sup> Jesus College

<sup>8</sup> Institute of Anthropology and Sociology

<sup>9</sup> University of Lausanne

از مکس برگمن،<sup>۱۰</sup> لوسی بلند،<sup>۱۱</sup> ترل کارور،<sup>۱۲</sup> کلر چمبرز،<sup>۱۳</sup> جکی کلاکسون،<sup>۱۴</sup> جان کورنول،<sup>۱۵</sup> کریستین دلفی،<sup>۱۶</sup> ربکا فلمینگ،<sup>۱۷</sup> پیتر گارنزی،<sup>۱۸</sup> ناتالیا جرودتی،<sup>۱۹</sup> آنتونی گیدنز،<sup>۲۰</sup> سایمون گلدهیل،<sup>۲۱</sup> جف هارکورت،<sup>۲۲</sup> وندی هارکورت،<sup>۲۳</sup> تیم جنکینز،<sup>۲۴</sup> جری کی یرنز،<sup>۲۵</sup> دانکن کلی،<sup>۲۶</sup> فیلیپا لوین،<sup>۲۷</sup> جولیت میچل،<sup>۲۸</sup> هلن مورالس،<sup>۲۹</sup> مارتین مور،<sup>۳۰</sup> ایلیا موتیه،<sup>۳۱</sup> یانیس پاپادانیل،<sup>۳۲</sup> پاتریسیا رو،<sup>۳۳</sup> روپرت راسل،<sup>۳۴</sup> جنت ساسکیس،<sup>۳۵</sup> برنار ووتا،<sup>۳۶</sup> و هانس وینگاردز،<sup>۳۷</sup> برای نظرها و پیشنهادهای یاری بخششان عمیقاً سپاسگزارم. همچنین برای پیشنهاد این پروژه و

---

<sup>10</sup> Max Bergman

<sup>11</sup> Lucy Bland

<sup>12</sup> Terrell Carver

<sup>13</sup> Clare Chambers

<sup>14</sup> Jackie Clackson

<sup>15</sup> John Cornwell

<sup>16</sup> Christine Delphy

<sup>17</sup> Rebecca Flemming

<sup>18</sup> Peter Garnsey

<sup>19</sup> Natalia Gerodetti

<sup>20</sup> Anthony Giddens

<sup>21</sup> Simon Goldhill

<sup>22</sup> Geoff Harcourt

<sup>23</sup> Wendy Harcourt

<sup>24</sup> Tim Jenkins

<sup>25</sup> Gerry Kearns

<sup>26</sup> Duncan Kelly

<sup>27</sup> Philippa Levine

<sup>28</sup> Juliet Mitchell

<sup>29</sup> Helen Morales

<sup>30</sup> Martine Moret

<sup>31</sup> Ilja Mottier

<sup>32</sup> Yannis Papadaniel

<sup>33</sup> Patricia Roux

<sup>34</sup> Rupert Russell

<sup>35</sup> Janet Soskice

<sup>36</sup> Bernard Voutat

<sup>37</sup> Hans Wijngaards



حمایت از آن، از جیمز تامپسون،<sup>۳۸</sup> آندریا کیگان<sup>۳۹</sup> و مارشا فیلیون،<sup>۴۰</sup> همگی از انتشارات دانشگاه آکسفورد، سپاسگزارم. و نیز برای ویرایش متن ممنون اولاف هنریکسون-بل<sup>۴۱</sup> و الیسون سیلوروود<sup>۴۲</sup> هستم. حاجتی به گفتن نیست که در چنین زمینه‌ی مناقشه‌انگیزی، دیدگاه‌های نامبردگان ضرورتاً در این مجلد انعکاس نیافته‌اند. و در آخر، از شوهرم جیمز کلاکسون<sup>۴۳</sup> برای کمک‌های علمی پرشمار و نیز دیگر کمک‌هایش سپاس فراوان دارم.

---

<sup>38</sup> James Thompson

<sup>39</sup> Andrea Keegan

<sup>40</sup> Marsha Filion

<sup>41</sup> Olaf Henricson-Bell

<sup>42</sup> Alyson Silverwood

<sup>43</sup> James Clackson



## یادداشت اختصاصی مؤلف برای ترجمه‌ی فارسی

این کتاب نشان می‌دهد که چگونه ایده‌های پیرامون سکسوالیته در دوران‌های مختلف تاریخی دگرگون شده‌اند. کتاب در اصل برای خوانندگان انگلیسی‌زبان نوشته شده و بنابراین بیشتر بر نمونه‌های غربی متمرکز است. از این رو، من به خوبی واقفم که درباره‌ی فرهنگ‌های جنسی غنی در خاورمیانه حق مطلب را ادا نمی‌کند. اما بحث بر سر حقوق جنسی و حقوق جنسیتی در دوران اخیر در سراسر جهان شدت گرفته است. از این رو، امیدوارم مخاطبان فارسی‌زبان به لطف ترجمه‌ی عالی‌ای که اشکان بحرانی با مهارت و بردباری به انجام رسانده، به مطالبی که در این کتاب فراهم آمده علاقه‌مند باشند.

## فهرست تصاویر

۱. آلت نرینه‌ی بالدار- ص ۲۳  
موزه‌ی ملی دیرینه‌شناسی  
ناپل. عکس از جیووانی لاتانزی (©Giovanni Lattanzi/ ArchArt)

۲. عنن در سده‌های میانه: تصویر از «حکم» گراتیان - ص ۴۰  
موزه‌ی هنر والترز، بالتیمور (The Walters Art Museum, Baltimore)  
(W. 133, fol. 277)

۳. یادبود دکتر توماس لگ- ص ۴۴  
Gonville and Caius College Chapel, Cambridge

©The Estate of Wim Swaan

۴. ابزارهای ضد خودارضایی عصر ویکتوریا - ص ۵۰  
کتابخانه‌ی ولکام، لندن (The Wellcome Library, London)

۵. کمربند عفت برای زنان- ص ۵۱  
کتابخانه‌ی ولکام، لندن

۶. تظاهرات فمینیستی علیه هرزه‌نگاری- ص ۱۰۱

©Bettman/ Corbis

۷. ابزار کمکی سکس در ژاپن، ۱۸۳۰- ص ۱۰۵  
کتابخانه‌ی ولکام، لندن

۸. پوستری درباره‌ی جلوگیری از ایدز- ص ۱۱۸  
Grev Hunt/[www.aidsposters.com](http://www.aidsposters.com)

۹. مشاوره‌ی ازدواج مبتنی بر به‌نژادگری، سال‌های ۱۹۳۰- ص ۱۳۴  
آرشیوهای آزمایشگاهی کلد اسپرینگ هاربر ( Cold Spring Harbor Laboratory Archives)

۱۰. آزادسازی دگرباش، نیویورک، ۱۹۷۰- ص ۱۴۳  
©JP Laffront/Syigma/Corbis

۱۱. آزادسازی دگرباش، لندن، ۱۹۷۱- ص ۱۴۵  
©Empics Sport Photo Agency

۱۲. تصویری از عشق‌بازی زنان، سده‌ی نوزدهم، هند- ص ۱۶۸  
کتابخانه‌ی ولکام، لندن

۱۳. تبلیغ ویاگرا- ص ۱۷۲

©Pfizer/ The Impotence Association/ The Advertising Archives

ناشر و مؤلف بابت هرگونه خطا یا ازقلم‌افتادگی در فهرست فوق پوزش می‌طلبند. در صورت  
تماس، باعث خوشحالی خواهد بود که در اولین فرصت اصلاحشان کنند.



## درآمد

سکس در جهان مدرن همه جا هست. گرداگردمان آکنده از همه‌جای بدن‌های ستون‌نویسی‌های اندرزگو، ستاره‌رسانه‌ها،<sup>۴۴</sup> سنگ‌صبورهای رسانه‌ای،<sup>۴۵</sup> نمایش‌های گپ‌محور،<sup>۴۶</sup> مبلغان تلویزیونی،<sup>۴۷</sup> درمانگران، مجله‌های زنان و مردان و منابع خویش‌یار است که به ما می‌گویند روابط صمیمانه‌مان را چطور اداره کنیم. از تصاویر جنسی برای فروختن تولیدات روزمره، از قبیل خودرو و پوشاک یا برای فروش خود سکس استفاده می‌شود در حالی که وسایل کمکی سکس، هرزه‌نگاری و شریک‌های جنسی بالقوه - واقعی یا مجازی - در اینترنت فقط با ما یک کلیک فاصله دارند. مدرنیت جهانی است مملو از مردمی که خود را چنین تعریف می‌کنند: گی، لزیبن، دگرجنس‌گرا،<sup>۴۸</sup> دوجنس‌گرا،<sup>۴۹</sup> دوجنس‌آزما،<sup>۵۰</sup> شرمگاه‌نما،<sup>۵۱</sup> تن‌سپار،<sup>۵۲</sup> چیرگی‌طلب،<sup>۵۳</sup> ضربدری‌زن<sup>۵۴</sup> (کسی که شریک زندگی مبادله می‌کند)،

---

44 celebrities

45 agony aunts

46 chat shows

47 TV evangelists

48 straight

49 bisexual

50 bi-curious

51 exhibitionist

52 submissive

53 dominatrix

54 swinger

چرخنده<sup>۵۵</sup> (کسی که از همجنس‌گرا به دگرجنس‌گرا یا برعکس می‌چرخد و تغییر وضعیت می‌دهد)، سوداگر<sup>۵۶</sup> (مرد همجنس‌گرا که با مردان دگرجنس‌گرا آمیزش جنسی دارد)، باکره‌ی دوباره‌زاد<sup>۵۷</sup> (کسی که به واقع بکارتش را از دست داده اما عهد می‌کند که تا ازدواج از سکس‌کناره بگیرد)، اندام‌بریده‌دوست<sup>۵۸</sup> (کسی که به لحاظ جنسی جذب اندام‌بریده‌ها می‌شود)، خزباز<sup>۵۹</sup> (یا خزپوش<sup>۶۰</sup> - کسی که لباس حیوان می‌پوشد و از پوشیدن آن هیجان جنسی می‌گیرد)، یا خوراننده<sup>۶۱</sup> (کسی که به شریک معمولاً فرهبش خوراک بیش از حد می‌خوراند). نکته‌ی مهم در اینجا این است که ما به این مقوله‌ها اتکا می‌کنیم تا به کسی که هستیم معنا بدهیم: ما خود را تا حدی از طریق سکسوالیته‌ی خود تعریف می‌کنیم. چگونه به این باور رسیدیم که سکس این قدر در کیستی مان مهم است؟ چنانکه در این کتاب می‌بینیم، این پیوند دادن «سکسوالیته» - یعنی شیوه‌ای که انسان‌ها بدن‌ها، لذات و امیال خود را تجربه می‌کنند - با هویت جنسی، در واقع پدیده‌ای مدرن است که تازه در طول سده‌های هجدهم و نوزدهم در اروپا پدیدار شده است. معنی این حرف این نیست که انسان‌ها قبل از مدرنیت فعالیت‌های جنسی نداشتند؛ بلکه این حرف یعنی روشی که انسان‌ها به تجربه‌های کامجویانه‌ی<sup>۶۲</sup> خود معنا می‌بخشیدند از ریشه با فهم‌های معاصر از سکسوالیته متفاوت بوده است.

سکس شیئی فرهنگی است. تفاوت‌ها میان مردان و زنان را فقط به عوامل زیست‌شناختی نمی‌توان فرو کاست، بلکه آنها را به نحو شایسته‌تری در قالب مفهوم «جنسیت»<sup>۶۳</sup> می‌فهمند، تفاوت‌هایی که معانی اجتماعی را در شمار می‌آورد که

55 switcher

56 trader

57 born-again virgin

58 acrotomophilic

59 furvert

60 furies

61 feeder

62 erotic

63 gender



جوامع مختلف به مردانگی و زنانگی ضمیمه می‌کنند. درست به همین ترتیب، سکسوالیته تجربه‌ای طبیعی، زیست‌شناختی و جهان‌شمول نیست. روش‌هایی که فرهنگ‌های مختلف و دوره‌های زمانی مختلف با آن به لذت‌ها و خطرهای کامجویانه معنا داده‌اند بسیار گوناگون است. سکسوالیته را نیروهای اجتماعی و سیاسی شکل می‌دهند. سکسوالیته به شیوه‌های مهمی با روابط قدرت پیرامون طبقه، نژاد و خاصه جنسیت پیوند می‌یابد. در واقع، این کتاب نشان خواهد داد که سکس، جنسیت و سکسوالیته سخت درهم‌تنیده‌اند؛ فهم‌های فرهنگی از سکسوالیته را اندیشه‌های هنجارین<sup>۶۴</sup> درباره‌ی مردانگی و زنانگی، یا به عبارت دیگر، شیوه‌های «صحیح» رفتار مردان و زنان بر ساخت‌هاند.

این کتاب در برابر این پس‌زمینه، معانی و کشمکش‌های اجتماعی و سیاسی پیرامون سکسوالیته در مدرنیت را در وهله‌ی نخست - گرچه نه منحصرأ - در غرب، بررسی خواهد کرد. بدین ترتیب، تمرکز عمده نه بر اعمال جنسی انضمامی<sup>۶۵</sup> انسان‌ها بلکه بر طرح سکسوالیته به عنوان پرسشی اجتماعی و سیاسی خواهد بود. فصل ۱ شیوه‌های تاریخی تفکر درباره‌ی سکس را ارزیابی و بر اندیشه‌هایی تمرکز خواهد کرد که در دوران باستان و مسیحیت بسط یافتند، در حالی که فصل ۲ نظریه‌ها، جنجال‌ها و مخالفت‌ها پیرامون الگوهای سکسوالیته را در مدرنیت تحلیل می‌کند. فصل‌های ۳ و ۴ و ۵ به ترتیب با تمرکز بر چالش‌هایی «از پایین» در قالب نقدهای فمینیستی در باب سکسوالیته (فصل ۳)، تنظیم سکسوالیته «از بالا» به دست دولت (فصل ۴) و سیاست‌های دگرباش،<sup>۶۶</sup> بسیج‌گری‌های بنیادگرایی دینی و آینده‌ی سکس (فصل ۵) مضمون اصلی سکسوالیته را به منزله‌ی جایگاه کشمکش سیاسی و اجتماعی بیشتر تبیین می‌کنند.

---

<sup>64</sup> normative

<sup>65</sup> concrete

<sup>66</sup> gay politics

## فصل ۱

### پیش از سکسوالیته

«شیران نر به شیران نر میل نمی‌کنند چون شیران را با فلسفه‌ورزی کاری نیست.»  
لوسین دروغین، حدود سده‌ی چهارم میلادی

#### سکس در جهان باستان

در ضیافت افلاطون، آریستوفان<sup>۶۷</sup> درباره‌ی سرمنشأهای انسان‌ها داستانی می‌گوید. مطابق اسطوره‌ی او، انسان‌ها از آفریدگانی نشأت می‌گیرند که بدن‌هایی کروی دارند با اندامهای تناسلی رو به بیرون، چهار دست و پا و هر کدام با دو صورت، و به سه جنسیت تقسیم می‌شوند: یک گروه دو اندام تناسلی نر دارند؛ گروه دوم دو اندام تناسلی ماده دارند و گروه سوم، دو جنسه‌ها،<sup>۶۸</sup> از هر کدام یکی دارند. در گذر زمان، این آفریدگان متفرعن و سرکش شدند. زئوس برای آنکه عقوبتشان کند دو نیمشان کرد. در آن وضعیت، به نیمه‌ی دیگرشان می‌چسبیدند و از گرسنگی و نادیده گرفتن خویش می‌مردند چون «نمی‌خواستند جدا از هم هیچ کاری کنند.» زئوس دلش بر

<sup>67</sup> Aristophanes

<sup>68</sup> hermaphrodite

آنها به رحم آمد و طرحی نو در انداخت و آلت هایشان را به جنبش در آورد تا بتوانند با یکدیگر رابطه‌ی جنسی داشته باشند. هر یک از ما نیمی از یک انسانیم و هر یک دنبال نیمه‌ی دیگرمان می‌گردیم. مردانی که از آن دوجنسه جدا شده‌اند به زنان میل می‌کنند؛ زنانی که از آفریده‌ی ماده نشأت گرفته‌اند «به مردان وقعی نمی‌نهند بلکه به جنس ماده علقه دارند.» و مردانی که از بدن نر جدا شده‌اند جست‌وجوی نرها را ترجیح می‌دهند و در پسرپیچگی‌شان «از خوابیدن با مردان و در آغوش کشیدنشان لذت می‌برند... چون ایشان مردانه‌ترین سرشت را دارند و ... از آنچه به خودشان مانند است به وجد می‌آیند.»

نطق آریستوفان به اسطوره‌ی سرمنشأ معروفی بدل شد، اما این به چه معناست؟ در نگاه نخست، ظاهراً دارد می‌گوید که یونانیان باستان بر آن بودند که برخی مردم فقط به افراد همجنس خود میل می‌کنند. اما بسیاری از متخصصان ادبیات کلاسیک مخالفند و اشاره می‌کنند که بی‌جهت نیست که افلاطون بیان این داستان را به آریستوفان سپرده، همان شاعر کم‌دی‌سرابی که همیشه تکان‌دهنده‌ترین حرف‌ها را می‌زند، گفته‌هایی که به طرز بازیگوشانه‌ای کنایی و در نهایت پوچ است، چیزهایی نظیر مجلس مرغان<sup>۶۹</sup> یا ورود زنان به سیاست. به یقین، برای اغلب یونانیان-رومیان اندیشه‌ی دسته‌بندی مردم مطابق جنسیت فردی که با آن آمیزش جنسی دارند چه بسا یکسره نامانوس به نظر برسد. دوران باستان فرهنگ آزادباوری<sup>۷۰</sup> جنسی نبود. اخلاقیات جنسی<sup>۷۱</sup> را قواعد اخلاقی<sup>۷۲</sup> و حقوقی با شدت و حدت تنظیم می‌کرد. اما دل‌مشغولی‌های اخلاقی بر اعمال جنسی<sup>۷۳</sup> متمرکز بود نه بر موضوع میل<sup>۷۴</sup>. باستانیان در قالب هویت‌های جنسی<sup>۷۵</sup> به خود معنا نمی‌بخشیدند در حالی که

---

<sup>69</sup> Parliament of birds

<sup>70</sup> liberationism

<sup>71</sup> sexual morality

<sup>72</sup> moral

<sup>73</sup> sexual practices

<sup>74</sup> desire

<sup>75</sup> sexual identities

چنانکه خواهیم دید، مراقبت از هویت جنسیتی<sup>۷۶</sup> برایشان اهمیتی محوری داشت. این تعارض را با شیوه‌هایی که فاعل‌های انسانی<sup>۷۷</sup> مدرن تجربه‌های جنسی‌شان را معنا می‌کنند در نظر داشته باشید. مقولاتی نظیر دگرجنس‌گرا<sup>۷۸</sup> و همجنس‌گرا<sup>۷۹</sup> منبعی محوری‌اند که ما برای معنا دادن به سکسوالیته‌ی خود بر آن تکیه می‌کنیم. به این معناست که مورخانی نظیر میشل فوکو،<sup>۸۰</sup> پل وِن،<sup>۸۱</sup> دیوید هالپَرین،<sup>۸۲</sup> یا جان وینکلر،<sup>۸۳</sup> جهان کلاسیک را جهانی «پیش از سکسوالیته» خوانده‌اند. روش‌هایی که سکس با آن تصور و معانی فرهنگی‌ای که به آن ضمیمه می‌شد از ریشه با امروز متفاوت بود.

فرهنگ جنسی در سراسر جهان باستان به هیچ‌رو همگن نبود. متغیرهای منطقه‌ای و تاریخی مهمی وجود داشت که در قالب درآمد کوتاه حاضر نمی‌توان حق مطلب را درباره‌شان ادا کرد. بنابراین در این بخش، در وهله‌ی نخست، بر آتن و روم در دوران کلاسیک تمرکز می‌کنیم. نگاهی دقیقتر به روش‌هایی که آتنی‌ها و رومی‌های باستان سکس را معنا می‌کردند، تقابل و پس‌زمینه‌ی سودمندی فراهم می‌آورد که در برابر آن می‌توانیم درباره‌ی سکس در جهان مدرن پرسش‌هایی انتقادی مطرح کنیم. فرهنگ جنسی آتنی کلاسیک را باید در بافتار<sup>۸۴</sup> اجتماعی و سیاسی‌اش قرار داد. جامعه‌ی یونانی بر نقش سیاسی و اجتماعی جمع‌نخبه‌ی کوچکی از شهروندان مرد بزرگسال مبتنی بود. کودکان و زنان شهروند موقعیت اجتماعی فرودستی داشتند و از هیچ حق سیاسی برخوردار نبودند و مهاجران و بردگان هیچ‌شان شهروندی‌ای نداشتند. دقیقتر اینکه، زنان آتنی صغار را داشتند و همواره تحت قیمومت

---

<sup>76</sup> gender identity

<sup>77</sup> subjects

<sup>78</sup> heterosexual

<sup>79</sup> homosexual

<sup>80</sup> Michel Foucault

<sup>81</sup> Paul Veyne

<sup>82</sup> David Halperin

<sup>83</sup> John Winkler

<sup>84</sup> context

حقوقی خویشاوند مردشان بودند. فرهنگ جنسی قدرت اجتماعی شهروندان مرد را بازتاب می‌داد و پیرامون لذت مرد سازمان یافته بود. باستانیان تصویری نرگی مدار<sup>85</sup> از سکس برگزیدند و آن را منحصرأ دخول<sup>86</sup> تعریف کردند. هرچند بوسه‌ها و نوازش‌ها و شکل‌هایی از لمس به جز دخول را انواع ابراز عشق می‌دیدند، بوسه و نوازش را بخشی از قلمروی جنسی تلقی نمی‌کردند. بدین ترتیب، سکس نه در قالب‌های رابطه‌ای<sup>87</sup> همچون تجربه‌ای مشترک که بازتابنده‌ی قربت عاطفی باشد، بلکه به مثابه‌ی چیزی - دخول - که کسی با دیگری می‌کرد، شکل گرفت. لذت جسمانی، یا در واقع، همکارِ شریک جنسی<sup>88</sup> تا حد زیادی امری نامربوط دانسته می‌شد. مردان تشجیع می‌شدند که از سکس دخولی برای سلطه و مهار شریک تن‌سپار استفاده کنند. سکس بازتاب‌دهنده‌ی روابط اجتماعی و سیاسی قدرت بود، چون مردان شأن اجتماعی‌شان به عنوان شهروند را در عرصه‌های جنگ، سیاست و سکس ایفا می‌کردند.

فرهنگ جنسی با تصوراتی از سکس و جنسیت بسیار درهم تنیده بود. علم پزشکی زمانه بدن‌ها را تُرد و متشکل از مایعاتی در تعادلی عاریتی می‌دید که سن و پرهیز غذایی و سبک زندگی بر آنها اثر می‌نهاد. پیر شدن و در نهایت، مرگ به منزله‌ی فرایند سرد شدن و خشک شدن بدن شناخته می‌شد. در پی آن، دغدغه‌های فرهنگی با پرهیز غذایی و دیگر شیوه‌های حفظِ اعتدالِ سالم مایعاتِ درون بدن پدیدار شد. به تبعِ جالینوس، مؤلف رومی رساله‌های پزشکی در سده‌ی دوم، جنسیت نیز همچون وضعیتی سیال فهمیده می‌شد. مردان فاعل و گرم و قوی دیده می‌شدند؛ زنان منفعل و ضعیف و سرد و نمور که با ترشحاتی نظیر قاعدگی، گرمای بدن و نیروی حیاتی را از دست می‌دهند و گرما و نیروی مردان را در طول سکس از آنها می‌دزدند. سکس خود همچون گرم کردن بدن تصور می‌شد. به نظر می‌رسد که به

---

<sup>85</sup> phallocentric

<sup>86</sup> penetration

<sup>87</sup> relational terms

<sup>88</sup> partner

لحاظ زیبایی‌شناختی، یونانیان بدن مردان را با آلتی خُرد ترجیح می‌دادند؛ با این فایده‌ی مضاعف که در هنگام جنگ کمتر در معرض خطرند.

همچنان‌که مورخ، توماس لاکور،<sup>۸۹</sup> نشان داده است الگوی کلاسیک جنسیت در بردارنده‌ی «الگوی تک-جنس»<sup>۹۰</sup> است: از آنجا که جنسیت همچون امری سیال فهمیده می‌شد، مردان اگر گرما از دست می‌دادند خطر زنانه شدن را به جان می‌خریدند، در حالی که زنان اگر بدنشان گرما می‌گرفت می‌توانستند به مردها شبیه‌تر شوند. پیامد روانشناختی چنین باورهایی این بود که جنسیت همچون یک ویژگی پایدار و زیست‌شناختی ظاهر نشد بلکه همچون هویتی پدیدار شد که بالقوه در معرض تهدید است. مردان در هنگام از دست دادن گرمای حیاتی بدن، خطر زنانه شدن را به جان می‌خرند، همچنان‌که ممکن بود در جریان روابط جنسی مفراط با بدن‌های سرد زنانه و از دست دادن مایعات از راه انزال، در معرض چنین خطری باشند. هرچند سکس را برای سلامت ضروری می‌انگاشتند، سکس بیش از اندازه را برای مردان خطرناک می‌دانستند. در مقابل، بدن‌های سرد و مرطوب زنان نیازمند گرمای جنسی مردانه بود تا فقدان حیات‌مندیشان را جبران کنند. حتی مهمتر از آن، زنان سیالیت نطفه را برای پایدار نگاه داشتن زهدان (که مکتب پزشکی بقراطی معتقد بود شناور و بی‌ثبات است) لازم داشتند تا زهدان در جست‌وجوی رطوبت جای دیگری از بدن زن را بیهوده جست‌وجو و در نهایت او را خفه نکنند.

چنین باورهای پزشکی در این دیدگاه یونانی-رومی‌های باستان بازتاب می‌یافت که همه‌ی زنان طبعاً در سکس زیاده‌خواهند. این باورها در اسطوره‌ی تیرسیاس<sup>۹۱</sup> ظنین یافته است؛ نسخه‌ی دگردیسی‌های اووید<sup>۹۲</sup> این اسطوره از همه شهرت بیشتری دارد. اووید داستان مردی به نام تیرسیاس را می‌گوید که خدایان به مدت هفت سال او را به زنی بدل کردند و سپس دوباره به بدن مردانه‌اش برگرداندند. بعداً از تیرسیاس، که

---

<sup>89</sup> Thomas Laqueur

<sup>90</sup> one-sex model

<sup>91</sup> Tiresias

<sup>92</sup> Ovid's *Metamorphoses*

سکس را هم در قالب مرد و هم در قالب زن تجربه کرده بود، خواستند که در دعوی زئوس و همسرش هرا<sup>۹۳</sup> داوری کند و بگوید لذت جنسی مردان شدیدتر است یا زنان. وقتی تیرسیاس گفت که لذت جنسی زنان شدیدتر است، هرا به تلافی برملا کردن این راز زنانه، تیرسیاس را نابینا کرد.

زنان نسبت به مردان آفریدگانی فرودست تلقی و فاقد ظرفیت مردان برای خویشتن‌داری جنسی<sup>۹۴</sup> دیده می‌شدند. سکسوالیته‌ی زنانه از این رو خطرناک بود، چون ولع جنسی زنان می‌توانست رمق مردان را بگیرد یا حتی بدتر به زن بدلشان کند. در جامعه‌ای که شأن اجتماعی و مدنی زنان به شدت پایین بود، نگرانی‌های مردانه بر نیاز به پایدارسازی مردانگی با تأسیس مرزهای جنسیت و مراقبت از آنها متمرکز بود. هویت جنسیتی مردانه تُرد بود، زیرا مردانگی بر تملک بدن مردانه بنا نشده بود (چون بدن ناپایدار و در معرض خطر لغزش به زنانگی دیده می‌شد)، بلکه بر اجرای پرخاشجویانه‌ی مردانگی در زندگی هرروزه از جمله در سپهر میان‌کنش‌های جنسی مبتنی بود. در دفاع از مردانگی فرد در برابر حملات بالقوه، به جای میل جنسی مردانه اجرای جنسی مردانه محوریت داشت. بدین ترتیب، تحلیل بردن شهوت مردانه شکست خفت‌بار مردانگی دیده می‌شد و منبع مکرر کم‌دی در داستان‌ها و نمایشنامه‌ها بود. در یکی از معروفترین فقرات درباره‌ی بداقبالی جنسی مردانه در ادبیات کلاسیک، انکولپیوس<sup>۹۵</sup> قهرمان رمانی رومی نوشته‌ی پترونئوس<sup>۹۶</sup> با عنوان ساتیریکون<sup>۹۷</sup> می‌کوشد که با سرس<sup>۹۸</sup> زیبا آمیزش جنسی داشته باشد. سرس به او گفته است که انکولپیوس باید گیتون<sup>۹۹</sup> دوست پسر شانزده سال‌هاش را به خاطر او رها کند؛ چون مصیبت فرود می‌آید:

---

<sup>93</sup> Hera

<sup>94</sup> sexual self-control

<sup>95</sup> Encolpius

<sup>96</sup> Petronius

<sup>97</sup> Satyricon

<sup>98</sup> Circe

<sup>99</sup> Giton

سه بار این جنگ افزار وحشتبار را از نیام بیرون می کشم  
که از کلم فندقی سه چندان نرم تر است  
بر خود می لرزم؛ در آن تنگناهای وخیم، مردی ام کند شد  
دیگر برای آنچه هم اکنون می خواستم به پا نمی خیزد

چنان که مؤلف کتب طبی پریسکیانوس<sup>۱۰۰</sup> می گوید، گمان می رفت تصاویر کامجویانه در مان قوهی مردی نزول یافته باشد: «بگذارید گرداگرد بیمار دختران یا پسران زیبا باشند؛ همچنین به او کتاب هایی بدهید بخواند، کتاب هایی که شهوتش را بجنباند و در آن داستان های عشقی اغواگرانه گفته می شوند.» اگر آن جواب نمی داد، دختران رقصنده یا اقسام محرکهای قوهی جنسی توصیه می شد که پلینی مهین<sup>۱۰۱</sup> در کتابش تاریخ طبیعی به تفصیل فهرست کرده بود. در نگاهی کلی تر، تصاویر جنسی و خاصه تصویرهای آلت نرینهی برانگیخته در زندگی هرروزه همه جا در جهان باستان حاضر بود. تصویر آلت نرینهی برانگیخته نماد قدرت مردانه بود که برای دفع شر به کار می رفت.

---

<sup>100</sup> Priscianus

<sup>101</sup> Pliny the Elder





۱. آلت نرینه‌ی بالدار از پمپنی، که احتمالاً برای تزیین خانه به کار رفته است. سده‌ی یکم میلادی

شواهد دیرینه‌شناختی نشان می‌دهد که دیوارنگاره‌ها، نقاشی‌های دیواری، گرافیتی و مجسمه‌های آلت نرینه‌ی برانگیخته و دیگر تصاویر مرتبط با سکس و باروری به کار تزیین باغ‌ها و خانه‌های خانواده‌های ثروتمند و نیز اشیای هرروزی خانواده نظیر

ناقوس‌های بادی و سفال می‌آمد. چرمینه‌ها<sup>۱۰۲</sup> و دیگر وسایل کمکی جنسی اغلب در منابع باستان‌ذکر و روی سفال ترسیم شده‌اند، در حالی که دستینه‌های تعلیمی سکس و همچنین پندنامه‌های کلی‌تر نظیر هنر عشق (آرس اماتوریا)<sup>۱۰۳</sup> به قلم اووید، شاعر رومی، پرتعداد بودند. هنر عشق مشتمل بر سه پندنامه به عاشق آینده بود. در پی آن، اووید علاج عشق (رمدیا آموریس)<sup>۱۰۴</sup> را سرود که به دلشکستگان نصایحی کارآمد می‌کرد.

در گفتار همگانی و نیز در دیگر عرصه‌های زندگی، از جمله فعالیت جنسی، اندیشه‌های هنجارین مردانگی رفتار پرخاشگرانه و سلطه‌جویانه را ارزش می‌نهاد. مردانگی با نقش جنسی فعال و فروکننده یکی دانسته می‌شد. میل جنسی در ارتباط با میزان تعدی از نقش‌های جنسیتی هنجارین عادی یا منحرف دیده می‌شد. اعمال مشخصی نظیر لواط<sup>۱۰۵</sup> یا خودارضایی در فرهنگ جنسی کلاسیک باعث دل‌نگرانی‌های اخلاقی<sup>۱۰۶</sup> نمی‌شد. در عوض، مسائل مربوط به ادب جنسی<sup>۱۰۷</sup> بر دخول متمرکز بود. دخول نمادی بود هم برای مرد و هم شأن اجتماعی، اما اهمیت زیادی نداشت که کسی که به او دخول می‌شد زن باشد یا پسر. آنچه مهم بود این بود که چه کسی به چه کسی دخول می‌کند. دخول فعالانه و پذیرش دخول منفعلانه دیده می‌شد. برای مرد آزاد، غیرطبیعی و کسر شأن بود که بخواهد به او دخول شود چون او را به نقش زن یا برده تقلیل می‌داد که به لحاظ اجتماعی نقشی فرودست بود. اشیایی که دخول به آنها «صحیح» بود عبارت بودند از زنان، پسران، بیگانگان و بردگان، تمام این مقوله‌ها انسان‌هایی بودند که از حقوق شهروندی سیاسی و اجتماعی یکسان با شهروندان مرد آتنی آزاد بهره نمی‌بردند. آنچه بر سرش چانه‌زنی

---

<sup>102</sup> dildos

<sup>103</sup> *Ars Amatoria*

<sup>104</sup> *Remedia Amoris*

<sup>105</sup> sodomy

<sup>106</sup> moral anxieties

<sup>107</sup> sexual etiquettes

می شد شأن اجتماعی پیرامون تمایز فعال/ منفعل بود و نه دسته‌بندی دگرجنس‌گرا/ همجنس‌گرا که بسی دیرتر در تاریخ پدید آمد.

بدین ترتیب، هنجارهای شهروندی سیاسی قواعد حاکم بر سکس را بر می‌ساختند. چنانکه مورخ کلاسیک‌شناس، دیوید هالپرین، می‌گوید: «شهروندی برای مردان آزاد آنتی هم مفهومی جنسی و جنسیتی بود هم مفهومی اجتماعی و سیاسی» و دوران باستان «روحیه‌ی<sup>۱۰۸</sup> دخول و سلطه» را تقویت می‌کرد که نظم جنسی را با نظم سیاسی و اجتماعی می‌آمیخت. بدین ترتیب، دوران باستان میان سپهر عمومی و سیاسی از سویی، و سپهر خصوصی و جنسی از سوی دیگر، تفکیک روشنی نمی‌کرد. اتهامات بی‌نزاکتی<sup>۱۰۹</sup> جنسی معمولاً همچون اسلحه‌ای ضد مخالفان سیاسی به کار گرفته می‌شد. این بدرفتاری جنسی گسترده در گفتمان عمومی ممکن بود خیلی بی‌پرده باشد و چه بسا برای فردی که بدرفتاری دیده بود پیامدهای مهمی از جمله از دست دادن شهروندی به همراه داشته باشد. درون سلسله‌مراتب کنشهای جنسی، خفت‌بارترین اتهام فرج‌لیسی<sup>۱۱۰</sup> بود و با کمی فاصله در پی آن اتهام قضیب‌لیسی<sup>۱۱۱</sup> قرار داشت، چون فرو شدن قضیب در دهان چه برای مرد چه برای زن خوارکننده بود (و بنابراین بهتر از همه با تن‌فروشان<sup>۱۱۲</sup> یا بردگان انجام می‌شد). اهالی جزیره‌ی لسبوس<sup>۱۱۳</sup> به فعالیت‌های جنسی مشخصاً فاسد<sup>۱۱۴</sup> شهره بودند. بدین ترتیب، نزد یونانیان باستان فعل *lesbiazein* «عمل کردن مثل لزبین» یا مشخص‌تر «قضیب‌لیسیدن» معنی می‌داد و در این قضیه، فقط جنسیت دریافت‌کننده مشخص بود و برای انجام‌دهنده‌ی عمل جنسیت مشخصی در نظر گرفته نمی‌شد.

---

108 ethos

109 impropriety

110 cunnilingus

111 fellatio

112 prostitutes

113 Lesbos

114 depraved

روابط میان مردان به لحاظ اجتماعی پذیرفتنی، معمول و در ادبیات و هنر و فلسفه‌ی زمانه به وفور منعکس بود. اما نگرش‌ها به سکس مرد با مرد همگن نبود و بر سر اینکه میل به مردان جوان برتر است یا میل به زنان، اختلاف بسیار بود. برخی استدلال می‌کردند که عشق به مردان برتر از عشق به زنان است چون عشق میان برابرها به عشق به آفریدگان فرودست مرجح است. همچنان که در *اروتس*<sup>۱۱۵</sup> گفت‌وگویی از یونان باستان به قلم نویسنده‌ای نامشخص، در باب مزیت‌های عشق به ترتیب به مردان و زنان چنین می‌خوانیم:

«ازدواج چاره‌جویی به ضرورت تولید مثل است، اما عشق مردانه به تنهایی باید بر قلب فیلسوف حکم براند.»

در ادامه، متن استدلال می‌کند که سکس با زنان به کار نیاز طبیعی تولید مثل می‌آید اما وقتی این نیازهای اساسی تأمین شود و جامعه به سطح بالاتری تحول یابد، مردان به طبع، خواهان جست‌وجوی صورت‌هایی از ارضا هستند که به سبب طبیعی نبودنشان، به لحاظ فرهنگی والاترند:

«به صرف اینکه معاشرت با زنان پیشینه‌ای درازتر از معاشرت با پسران دارد، معاشرت با پسران را به چشم حقارت ننگرید. یادمان باشد که همان نخستین اکتشافات را نیاز شتاب بخشید اما آن اکتشافات برآمده از پیشرفت، بهترند و شایسته‌ی توجه بیشتر ما.»

شعر یونانی این اندیشه را تقویت کرد که بهتر از همه آن است که سپاهییانی داشته باشیم مرکب از عاشقان مرد، چون جنگجویان به سخت‌ترین و دلیرانه‌ترین وجه ممکن خواهند جنگید تا عشاق خود را نجات بخشند و تحت تأثیر قرار دهند -

<sup>115</sup> *Erotos*

استدلالی که در ضیافت افلاطون هم پیش کشیده می‌شود. اما افلاطون خود در میان کسانی است که درباره‌ی سکس مرد با مرد ابراز ناخشنودی کرده‌اند. بیشترین نقد بر مردانی متمرکز است که نقش منفعل و تن‌سپار دارند. چنین مردانی را نرم و نازک و زن‌صفت<sup>۱۱۶</sup> می‌دیدند، مردانی که در واقع زنانی در بدن‌های مردانه بودند. مردان زن‌صفت و تن‌سپار که با تن دادن به دخول با پای اختیار خود موقعیت اجتماعی فرودست زنان را بر می‌گزیدند، با تعدیشان از الگوهای هنجارین جنسیت، غیرطبیعی و تهدیدی زننده برای نظم اجتماعی دیده می‌شدند. درست به همین طریق، زنانی که نقش مردانه را بر می‌گزیدند و سعتری<sup>۱۱۷</sup> خوانده می‌شدند نیز غیر طبیعی و تهدیدی برای نظم اجتماعی بودند.

با توجه به اهمیت نقش فروکننده برای شأن اجتماعی و سیاسی مرد، روابط میان مردان بالغ منبع نگرانی عظیمی بود، چون یکی از شریکان جنسی می‌بایست نقش تن‌سپارانه را به عهده بگیرد. روابط با پسران این مشکل را تا حدی حل می‌کرد، چون مردان نوجوان فقط وقتی شأن شهروندی می‌گرفتند که به بزرگسالی رسیده باشند. فرهنگ کلاسیک نسبت به ایده‌ی رستن موی بر گونه‌ها یا ران‌های مرد جوان انزجار جنسی داشت. پسران از ابتدای بلوغ تا اواخر نوجوانی به لحاظ جنسی خواستنی تلقی می‌شدند اما به محض رویدن ریش و موی زهار دیگر خواستنی نبودند. آنتیان روابط عشقی میان مردان رشید و نوجوان را به شرط مراعات آداب جنسی، طبیعی و مایه‌ی مباحات می‌دیدند.

اصطلاحی که برای توصیف جست‌وجوی جنسی بزرگسالان مذکر به دنبال نوجوانان مذکر به کار می‌رفت «صحبت احداث»<sup>۱۱۸</sup> بود. صحبت احداث، در تعارض محض با نگرش‌های مدرن به سکس میان معلمان و شاگردان، معمولاً به منزله‌ی راهنمایی تعلیمی-تربیتی و کامجویانه میان بزرگسال مذکر، «اراستس»،<sup>۱۱۹</sup> (= عاشق) و

---

<sup>116</sup> effeminate

<sup>117</sup> tribades

<sup>118</sup> paederastia

<sup>119</sup> erastes

«پایس»<sup>۱۲۰</sup> (=پسر) بود. پسر جوانی منفعل بود و «ارومنوس»<sup>۱۲۱</sup> (=معشوق) خوانده و معمولاً میان ۱۲ تا ۱۷-۲۰ ساله تصور می‌شد (اگرچه معلمان و مربیان حرفه‌ای، که خود اغلب پیشتر برده بودند، اجازه نداشتند شاگردانشان را اغوا کنند و همچنین برده‌ها نیز اجازه نداشتند که مردان جوان آزاد را اغوا کنند). صحبت احداث اغلب به عنوان بخشی بهنجار<sup>۱۲۲</sup> از آموزش مرد جوان ارائه می‌شد و رابطه‌ای را نهادینه می‌کرد که در آن، راهنما پسر را در مسائل فلسفه و معارف عمومی تعلیم می‌داد و او را برای نقش شهروندی‌اش مهیا می‌کرد.

به رغم پذیرش اجتماعی عمومی روابطی از جنس صحبت احداث، این واقعیت که پسران آزاد را شهروندان آینده بودند متضمن درجه‌ای از دل‌مشغولی اخلاقی<sup>۱۲۳</sup> درباره‌ی شأن اجتماعی بود. از این رو، مراعات آداب جنسی در این حیطه محوری بود. به خصوص، از پسران انتظار نمی‌رفت که در صحبت احداث میل جنسی را تجربه کنند. اگر به مرد مسن‌تر لذت جنسی می‌دادند این می‌بایست از سر «فیلیا»<sup>۱۲۴</sup> - دوستی و احترام و عاطفه نسبت به خواستار - باشد. اما صحیح چنان انگاشته می‌شد که پسران می‌بایست فقط پس از ابراز عشقی نسبتاً طولانی و گاهی گران تسلیم شوند. با توجه به اینکه شهوت بی‌مهار زنان به اخذ لذت جنسی از پیش مفروض بود، اخذ لذت جنسی از سکس مرد با مرد ممکن بود پسر را به اتهامات بی‌شرمی «زنانه» و «رفتار دون شأن مرد» روبه‌رو کند.

در باب سکس میان زنان سازمایه‌ی اندکی وجود دارد و تاریخ‌نگاران سکس در دوران باستان نظیر هالپرین یا فوکو تقریباً به شکل انحصاری بر سکس میان مردان متمرکز بوده‌اند. اثر [زن] شاعر سده‌ی هفتم پیش از میلاد، سافو،<sup>۱۲۵</sup> زاده‌ی [جزیره‌ی] لسبوس، یکی از نمونه‌های نادر منابعی است که دل‌دادگی و عشق شدید میان زنان

120 pais  
 121 eromenos  
 122 normal  
 123 moral preoccupation  
 124 philia  
 125 Sappho

را توصیف می‌کند، گرچه چیز زیادی از آن به جا نمانده است. دیدگاه‌های مردانه درباره‌ی سکس زن با زن در دوران باستان معمولاً از چنین اعمالی با تعبیری آمیخته به انکار و تحقیر یاد می‌کنند یا در عوض، بازتاب‌دهنده‌ی علاقه‌ای از سر چشم چرانی‌اند. ایشان بنا به عادت، زنانی را تخیل می‌کنند که با کلیتوریسی بزرگ، نظیر آلت تناسلی مردانه، با زنان سکس دارند یا با قبول نقش مردانه‌ی فروکننده به مدد چرمینه<sup>۱۲۶</sup> با زنان می‌آمیزند.

گرچه سکس مرد با مرد بحث‌انگیزترین وجه فرهنگ جنسی کلاسیک بوده است، این شکل از رابطه‌ی جنسی پاره‌ای از چشم‌انداز گسترده‌تری از گزینه‌های جنسی مردانه، از جمله سکس تجاری و ازدواج، بود. ازدواج قانونی و سکس درون آن از هر شهروندی، چه مرد و چه زن، انتظار می‌رفت و الزام بنیادینی برای جامعه بود. زنان محترم جز در قالب ازدواج، که حدود افق‌های جنسی‌شان را تشکیل می‌داد، مجاز به روابط جنسی نبودند. زنا<sup>۱۲۷</sup> که کنش جنسی با زنی متأهل بود (و وضعیت تأهل زانی مطرح نبود) جرم جنسی مثالی<sup>۱۲۸</sup> دوران باستان و وسواسی در بسیاری از متون ادبی باستانی بود. در حالی که بیشتر بدرفتاریهای جنسی در جهان باستان به نحو غیر رسمی، با نکوهش عمومی و هتک حرمت اجتماعی مجازات می‌شد، زنا ممکن بود پیامدهای حقوقی پیچیده‌ای به همراه داشته باشد. اغوای یک زن آزاد آتنی جرمی بود که معمولاً از تجاوز جدی‌تر انگاشته می‌شد، چون رابطه‌ی جنسی پنهانی به معنای آن بود که مرد نمی‌توانست از نسب فرزندانش مطمئن باشد، در حالی که در قضیه‌ی تجاوز، فرزند را می‌شد شناسایی کرد و کشت. تجاوز از این رو، در وهله‌ی نخست جرمی علیه شوهر، پدر یا قیم مذکر زن قلمداد می‌شد و نه علیه خود زن و به سبب خطر انتقام از طرف مذکر آزرده‌تهدیدی علیه نظم عمومی دیده می‌شد؛ مذکر آزرده‌تهدیده قانوناً مجاز بود در صورتی که مرتکب زنا را در حین عمل گیر

---

<sup>126</sup> strap-on penises

<sup>127</sup> adultery

<sup>128</sup> paradigmatic

بیاورد بکشد، خواه زنا با تراضی بوده باشد، خواه نتیجه‌ی تجاوز. مجموعه‌ی قوانین رومی<sup>۱۲۹</sup> در باب زنا که امپراتور آگوستوس<sup>۱۳۰</sup> در سال ۱۷ پیش از میلاد وضع کرد، زنا را از مسئله‌ای خانوادگی به جرمی بازتعریف کرد که مجازاتش - تبعید یا مرگ - از حمایت و احترام قانون برخوردار و در آن، پای کل جامعه در میان بود. به واقع، اگر شوهری یا پدری از تعقیب در چارچوب زمانی معینی باز می‌ماند، هر شهروند دلسوزی می‌توانست وظیفه‌ی تعقیب را به عهده بگیرد.

هرچند پول خرج کردن بر سر دختران رقصنده، «شب‌کارها»<sup>۱۳۱</sup> و دیگر مقوله‌های تن‌فروشی<sup>۱۳۲</sup> نشانی اسفبار از فقدان خویش‌ن‌داری دیده می‌شد، با وجود این، برای مردان، بدیل محترم‌تر و به یقین کم‌خطرتری از سکس با زنان آزاد به شمار می‌رفت. سکس تجاری در سراسر جهان باستان آزادانه در دسترس بود. در بسیاری از شهرهای روم و یونان، تن‌فروشان مالیات می‌پرداختند و از این رو، به اقتصادهای محلی کمک مهمی می‌کردند. مشتری‌ها منحصراً مرد بودند اما تن‌فروشان می‌توانستند زنان یا مردان جوان و نوجوان (اغلب بردگان پیشین و ناشهروندان) باشند. مشاغل جنسی ظاهراً آشکارا در روسپی‌خانه‌ها و فضاها‌ی عمومی نظیر گردشگاه‌ها و آرامگاه‌ها انجام می‌شد و بقایای باستان‌شناختی دمپایی‌هایی که بر زمین با کلمات «دنبالم بیا» رد به جا گذاشته، شیوه‌هایی از جلب توجه کردن تن‌فروشان خیابانی<sup>۱۳۳</sup> را نشان می‌دهد. مردان همچنین می‌توانستند برای روابط انحصاری، برده‌ی جنسی بخرند یا هزینه‌ی برده‌ی جنسی را بین دوستانشان تقسیم کنند. برای مردان ثروتمند، بهره‌مندی از تن‌فروشان/اشرفی‌مآب فرهیخته<sup>۱۳۴</sup> گزینه‌ای اضافی و به لحاظ اجتماعی پذیرفتنی بود. چنانکه دولت‌مرد یونانی سرشناس سده‌ی چهارم پیش از میلاد، دموستنس<sup>۱۳۵</sup>،

---

<sup>129</sup> The Roman *lex Iulia*

<sup>130</sup> Augustus

<sup>131</sup> nightwalkers

<sup>132</sup> prostitution

<sup>133</sup> streetwalkers

<sup>134</sup> *hetairai*

<sup>135</sup> Demosthenes



می‌گوید: «ما برای حظّ نفس<sup>۱۳۶</sup> تن‌فروشان اشرافی‌مآب، برای خدمات روزانه به تنمان متعه‌ها<sup>۱۳۷</sup> و برای زادن فرزندان مشروع و محافظت وفادارانه از خانه و کاشانه همسران را داریم.» تن‌فروشان اشرافی موفق - که اغلب مهاجران و بردگان پیشین بوده‌اند - در قیاس با زنانی از خانواده‌های شهروندان، از درجه‌ی بسیار بالاتری از خویش‌فرمایی<sup>۱۳۸</sup> برخوردار بودند و برخی از ایشان ثروت و مکنّت عظیم یافتند.

دسترسى جنسى مردانى با پافشارى جنسى به بدن‌هاى تسليم‌پذير زنان يا نوجوانان مذکر، برای نظم سیاسی آتن در دوران کلاسیک اهمیتی محوری داشت. یونانیان عصر کلاسیک اعتبار همگانی‌سازی<sup>۱۳۹</sup> دسترسى به بردگان جنسى از راه تأسیس روسپی‌خانه‌هاى عمومى را، که در آن هزینه‌ی تن‌فروشان برای هر شهروندى قابل تأمین بود، از آن سولون<sup>۱۴۰</sup> پدر بنیادگذار مردم‌سالارى آتنی، می‌دانستند، گرچه صحت انتساب این روایت محل اختلاف است. چنانکه دیوید هالپرین اشاره می‌کند، اهمیت این داستان در پیوند میان تن‌فروشى و مردم‌سالارى سیاسى است: همه‌ی شهروندان مرد، غنی یا فقیر، باید از جهت دسترسى به لذت جنسى تأمین باشند. فراهم داشتن تن‌فروشان ارزان به مردان آزادی که فقر خطر قرار گرفتن در موضع اجتماعى فرودست و از این روزنامه‌شده برایشان داشت اجازه می‌داد که تسلط اجتماعى شان را از راه تسلط جنسى حفظ کنند. شواهد تاریخی نظیر اطلاعات قیمت‌ها، که بر دیوارهای روسپی‌خانه‌های پمپئی یافت شده، نشان می‌دهد که تن‌فروشان به واقع در جهان باستان عموماً ارزان بودند (با خدماتی در طیف قیمتی پایینتر از هزینه‌ی یک قرص نان)، گرچه قیمت‌ها در طول زمان و در مکان‌های مختلف بسیار متفاوت بود.

<sup>136</sup> delectation

<sup>137</sup> concubines

<sup>138</sup> autonomy

<sup>139</sup> democratization

<sup>140</sup> solon

مسئله‌انگاری<sup>۱۴۱</sup> تن‌فروشی مردان پیوند تنگاتنگ میان سکس، جنسیت و سیاست در دوران باستان را تصویر می‌کند؛ گرچه تن‌فروشی مردان غیر قانونی نبود، مردان آزاد که خود را به تن‌فروشی وا می‌داشتند به چشم کسانی دیده می‌شدند که با پذیرش نقش شیء جنسی، خود را به سطح زنان، مهاجران و بردگان فرو کاسته‌اند. هر آتنی مذکر که در جوانی اش تن‌فروشی می‌کرد، متعاقباً به عنوان جریمه حقوق شهروندی مدنی و سیاسی اش را از دست می‌داد.

سکس در جهان باستان، علاوه بر شهروندی، با عمل دینی نیز درهم‌تنیده بود. بعضی تعطیلات عمومی، نظیر جشن دینی سالانه‌ای در کانوپوس<sup>۱۴۲</sup> در مصر دوران رومی، مشخصاً با سکس، رقص، آواز و دیگر آیین‌ها برگزار می‌شد. خلاف خاور نزدیک باستان، که در آن خدمات تن‌فروش-بردگان<sup>۱۴۳</sup> مقدس به زائران شایع بود، هیچ شاهد قانع‌کننده‌ای از تن‌فروشی آیینی در یونان یا روم باستان وجود ندارد. اما تن‌فروشان جشنهای دینی خود را در روم داشتند و به نحوی کلی‌تر، یا در مقام عبادت‌کنندگان یا در خدمت توده‌ها در جشن‌های دینی شرکت می‌کردند.

اما مهم است یادمان باشد که رم و آتن فرهنگ واحد همگن و یکدستی شکل ندادند. در حالی که اخلاق جنسی<sup>۱۴۴</sup> رومی بسیار شبیه اخلاق جنسی یونان عصر کلاسیک بود، مهمترین تفاوت این بود که لواط درون فرهنگ رومی بسیار مسئله‌آفرین‌تر بود و روابطی از جنس صحبت احداث (و امتیازات آموزشی مفروضشان) عموماً آرمانی تصویر نمی‌شد. روابط با مردان و پسران آزاد در قوانین اخلاقیات رومی<sup>۱۴۵</sup> نظیر مجموعه قوانین منع قانونی داشت، گرچه مردان آزاد مادامی که در رابطه‌ی جنسی نقش فعال ایفا می‌کردند قانوناً مجاز بودند که با مردان تن‌فروش، بردگان یا مردان جوان بیگانه یا روسپی‌خانه‌های متعدد آمیزش جنسی

---

<sup>141</sup> problematization

<sup>142</sup> Canopus

<sup>143</sup> slave-prostitutes

<sup>144</sup> Sexual ethics

<sup>145</sup> Roman morality laws

داشته باشند. چنین قوانینی در امپراتوری به نحو دوره‌ای بازآزمایی می‌شد تا دغدغهی امپراتوران را، یکی بعد از دیگری، نسبت به اخلاقیات عمومی<sup>۱۴۶</sup> نشان دهد؛ اما این قوانین به ندرت به عمل در می‌آمدند. شاعران محترم رومی نظیر کاتولوس،<sup>۱۴۷</sup> اووید، هوراس<sup>۱۴۸</sup> و ویرجیل،<sup>۱۴۹</sup> که بازتاب‌دهنده‌ی فرهنگ یونانی بودند، از روابط عشقی میان مردان می‌سرودند و یکی از اشعار تیبولوس<sup>۱۵۰</sup> حکایت از دل‌شکستگی او داشت؛ در این حکایت، عاشق جوانش ماراتوس<sup>۱۵۱</sup> او را به خاطر زنی رها کرده است.

شأن مدنی زنان در روم عصر امپراتوری بالاتر از شأن زنان در آتن بود. در آتن، ذکر نام زنان تا پس از مرگشان به نحو علنی مجاز نبود. زنان رومی (دست کم، آنان که از طبقه‌ی متملك می‌آمدند)، در مقایسه با زنان آتن عصر کلاسیک، استقلال بیشتری از خود نشان می‌دادند. برای نمونه، اگرچه در قانون، زنان رومی می‌بایست قیم داشته باشند، در عمل، این به مرور از مرحله به در شد و زنان طبقات بالا می‌توانستند پس از مرگ پدرشان، مالک و صاحب‌اختیار مایملک باشند. بدرفتاری جنسی، به خصوص از سوی زنان، در بافتار رومی، رفته‌رفته به نشانه‌ای از دل‌نگرانی‌های گسترده‌تر درباره‌ی فساد و سقوط اخلاقی ادعایی بدل شد. تعدیات جنسی زنان طبقه‌ی بالا، نظیر زنا یا آمیزش جنسی با بردگان، تخلفات مجرمانه‌ای در قوانین اخلاقیات رومی اعلان شد (گرچه باز در اینجا هم، به ندرت در مقام عمل، تحت پیگرد قانونی قرار می‌گرفت) و سازمایه‌ی ادبی زمانه بازتاب دل‌نگرانی‌های مردان درباره‌ی چنان رفتاری از زنان بود.

مورخ و نظریه‌پرداز اجتماعی، میشل فوکو، استدلال کرده است که قوانین یونانی - رومی رفتار جنسی را باید در بافتار مجموعه‌ی گسترده‌تری از دغدغه‌هایی در

---

<sup>146</sup> public morality

<sup>147</sup> Catullus

<sup>148</sup> Horace

<sup>149</sup> Virgil

<sup>150</sup> Tibullus

<sup>151</sup> Marathus

خصوص ویژگیهای شهروند خوب جای داد. ویژگیهای شهروند خوب شامل تجویزاتی در باب پرهیز غذایی، ورزش و روابط با زیردستان نظیر زنان و بردگان به نحوی عمومی‌تر بود. او همچنین اشاره کرده است که در مقام مقایسه، دل‌نگرانی‌های فرهنگی بر سر غذا از دل‌نگرانی‌های فرهنگی بر سر سکس در فرهنگ یونانی و رومی بسیار مهمتر بود. در واقع، جهان باستان، که در آن زندگی روزانه برای بسیاری کشمکش بر سر بقا بود، به تعبیر پیتر گارنزی، مورخ متخصص دوران باستان، «گرفتار وسواس بر سر غذا» بود. دل‌مشغولی به پرهیز غذایی و رژیم در میان رومیان تشدید شد. در بافتاری که در آن قدرت اجتماعی و سیاسی شهروندان مذکر طبقه‌ی بالا حدود معدودی می‌شناخت و دل‌نگرانی‌های فرهنگی درباره‌ی سقوط اخلاقی<sup>۱۵۲</sup> شایع بود، فیلسوفان رواقی نظیر سنکا<sup>۱۵۳</sup> روحیه‌ای خویشنداری پروردند که بنا بود احاطه‌ی نخبگان مذکر را بر شهواتشان نشان دهد و همچنین از تأثیرات بد پرخوری، زیاده‌گساری یا افراط در سکس اجتناب کند. همچنان‌که سنکا می‌گوید: «اخلاقیات فروپاشیده است، انحراف سروری می‌کند، انسانیت در سراسیمه است، جنایت پراکنده می‌شود.» اما همچنان که در نامه‌اش به دوستش لوسیلیوس<sup>۱۵۴</sup> می‌افزود:

«لوسیلیوس اگر گمان می‌کنی که تجمل، تحقیر اخلاقیات و دیگر رذایل صرفاً رذایل زمانه‌ی ما هستند در اشتباهی؛ اینها رذایلی‌اند که برایشان هر کسی سن خود را دست‌کاری می‌کند. اینها بلایای نوع بشرند نه زمانه‌ی ما. هیچ عصری از بند ملامت رها نبوده است.»

---

<sup>152</sup> moral decline

<sup>153</sup> Seneca

<sup>154</sup> Lucilius

برای مقابله با این میل به لذت‌پرستی،<sup>۱۵۵</sup> خصلت مهار نفس<sup>۱۵۶</sup> همچون بدیلی به لحاظ اخلاقی خوشایند<sup>۱۵۷</sup> مطرح شد، بخشی از زیبایی‌شناسی وجود<sup>۱۵۸</sup> که زندگی فرد را زیبا می‌کرد. هدایت یک زندگی فضیلت‌مندانه به معنای میانه‌روی خودخواسته<sup>۱۵۹</sup> و تعادل «در همه چیز» بود. تحدید نفس<sup>۱۶۰</sup> در مسائل جنسی بخشی از این روحیه‌ی اخلاقی گسترده‌تر بود که بر پیر قوم<sup>۱۶۱</sup> تمرکز می‌کرد که هر عضو خاندان - نه فقط همسر وی - به لحاظ جنسی بالقوه در دسترسش بود.

طیبیان رومی نظیر جالینوس بر اساس آرای افلاطون و ارسطو و طب بقراط، بر خطرهای «افراط» و فواید صرفه‌جویی<sup>۱۶۲</sup> در امور غذایی و جنسی تأکید می‌کردند. در خصوص اخلاق جنسی، جماع<sup>۱۶۳</sup> متعادل به دلایل بهداشتی ضروری تلقی می‌شد اما از افراط جنسی می‌بایست پرهیز شود، چون گمان می‌رفت که به ضعف و عنن و بیماری‌های کشنده برای مردان می‌انجامد. از این رو، محقق معروف پلینی مهین در کتابش تاریخ طبیعی از سر تأیید به مثال‌ها اشاره می‌کرد، «چون جماعشان فقط هر دو سال یک بار و فقط به مدت پنج روز و نه بیش از آن انجام می‌شود؛ در روز ششم به رودخانه‌ای می‌پرند و قبل از این کار به گله باز نمی‌پیوندند.» اما مفهوم مهار نفس همچنین معنایی سیاسی داشت. از اروس، نیروی عشق و میل، همچون نیروی بالقوه ویرانگر نظم اجتماعی و سیاسی، هراس در دل‌ها بود. مستبدان نوعاً متهم به لذت‌جویی جنسی مهارناپذیر بودند و چنانکه میشل فوکو اشاره کرده است بدین ترتیب، مدیریت شهوات شخصی برای بقای حکومت مردم‌سالار اساسی دیده می‌شد. به تعبیر مورخ متخصص دوران باستان،

---

<sup>155</sup> hedonism

<sup>156</sup> self-mastery

<sup>157</sup> morally pleasing

<sup>158</sup> aesthetics of existence

<sup>159</sup> self-imposed

<sup>160</sup> self-restraint

<sup>161</sup> paterfamilias

<sup>162</sup> frugality

<sup>163</sup> intercourse

جیمز دیویدسون: «یونانیان ... برای اداره‌ی همه‌ی شهوات مسئولیتی مدنی احساس می‌کردند تا خود را برای تعامل با آنها تعلیم دهند بدون آنکه تلاش کنند بر آنها برتری مطلق بیابند.» بدین ترتیب، تا سده‌ی پنجم میلادی، فرهنگ مهار نفس در میان نخبگان مستقر شد. این فرهنگ به اعتدال جنسی ارزش می‌نهاد و با تأثیرپذیری از مسیحیت متقدم و صورت‌هایی از کناره‌جویی جنسی<sup>۱۶۴</sup> درهم‌تنیده بود. اما به رغم برخی پیوستگیها میان اخلاق دوران کلاسیک و اخلاق مسیحی،<sup>۱۶۵</sup> برآمدن مسیحیت معانی اجتماعی و سیاسی پیوسته به سکس را از ریشه دگرگون کرد.

### مسیحیت و مفاسد نفسانیت<sup>۱۶۶</sup>

مسیحیت متقدم برخی از اندیشه‌ها در باب مهار نفس را گردآوری کرد که پیشتر در اواخر عهد باستان موجود بود، اما دوباره روی آنها کار کرد تا اخلاق جنسی را از ریشه جدیدی صورت‌بندی کند. در حالی که در اواخر عهد باستان، کناره‌جویی جنسی به عنوان پاره‌ای از اخلاق مردانه‌ی مهار نفس ارزش نهاده می‌شد، تا سده‌ی پنجم میلادی، آرمان‌های مسیحی بکارت و پرهیز جنسی<sup>۱۶۷</sup> را هم برای مردان و هم زنان حمایت و تقویت می‌کرد. در بافتار چرخش در قدرت سیاسی به سوی اصحاب قدرت کلیسا، بر میل جنسی به سبب مقید کردن انسان‌ها به وظایف دنیوی‌شان نسبت به همسر یا فرزندان کمان ملامت می‌کشیدند. میل جنسی ایشان را از تمرکز بر معنویت در پیشرفت در مسیر تحقق ملکوت آسمان‌ها و مهیا شدن برای آخرت باز می‌داشت. خصومت مسیحیت با سکس انعکاس این پروژهای دینی گسترده‌تر در باب رهاسازی انسان‌ها از پیوندها و امیال دنیوی‌شان بود. رهبانیت<sup>۱۶۸</sup> و پاکی

---

<sup>164</sup> sexual renunciation

<sup>165</sup> Classical and Christian ethics

<sup>166</sup> the flesh

<sup>167</sup> sexual abstinence

<sup>168</sup> celibacy

رفته‌رفته ارزش نهاده شد، در حالی که سکس و میل زیر ضرب نظارت و مراقبت کشیده شدند.

تأثیر اصلی در این تحول از آن آگوستین (۳۵۴-۴۳۰ میلادی)،<sup>۱۶۹</sup> یکی از پدران بنیادگذار مسیحیت غربی، بود که تعالیم حزن‌آمیزش آموزه‌ی مؤثر «گناه نخستین» را بالاند، آموزه‌ای که سکس را علت طرد آدم و حوا از باغ عدن در روایت سفر پیدایش می‌دانست. آگوستین اظهار داشت که اگر آدم و حوا به دام امیال نفسانی<sup>۱۷۰</sup> نیفتاده بودند، جماع در بهشت می‌بایست صورت «غنودن در آغوش یار» به خود بگیرد. وی می‌افزود که «سکس شهوت‌بار دشمن خداست.» به عکس عصر کلاسیک، از نظر آگوستین، سکس را نه گرم کردن بدن که «شهوت»<sup>۱۷۱</sup> - میل گناه‌آلود - ایجاد می‌کرد. هبوط انسان از مقام رحمت الهی بیانگر پیروزی «مفاسد نفسانیت» بر قدرت اراده‌ی اخلاقی<sup>۱۷۲</sup> است و جماع را گناه نخستین ملوث می‌کند. در پی آن، آگوستین از پرهیز جنسی حمایت می‌کرد، اگرچه چنانکه در زندگی‌نامه‌ی خودنوشتش اعترافات بازتاب یافته، خود دست‌وپنجه نرم کردن با «آلودگی شهوت» را آسان نپنداشته بود. مشهور است که در اعترافات خود را جوانی توصیف می‌کند که به درگاه خدا نیایش می‌برد که «به او عفت»<sup>۱۷۳</sup> و خویش‌داری عطا کند ولی فعلاً نه.»

بدین ترتیب، اخلاق مسیحی خصومتی چشمگیر نسبت به سکس و به نحوی عامتر، نسبت به میل شهوانی بسط داد. اخلاق مسیحی میل شهوانی را مانعی بر سر رستگاری معنوی می‌دید که انسان‌ها را در بند شهوات حیوانی‌شان نگه می‌دارد. لوث گناه‌گمان می‌رفت که انسان‌ها را از لحظه‌ی تولد آلوده کرده است. چنانکه کالون<sup>۱۷۴</sup> می‌گوید کودک نوزاد «بستر پرورش گناه است و از این رو، نزد خدا مکروه و منفور

---

169 Augustine

170 carnal desire

171 concupiscence

172 moral will power

173 chastity

174 Calvin

است.» در حالی که برای یونانیان و رومیان باستان، آلت زرنه‌ی برانگیخته نمادی از قدرت بود، نزد آگوستین آلت زرنه‌ی برانگیخته تجسد بردگی مرد در برابر شهوت بود. زنان در کلام اوریگن،<sup>۱۷۵</sup> الهی‌دان یونانی سده‌ی سوم میلادی، حتی بیشتر در چنگال «بردگی شهوت ... و بدتر از سباع» بودند.

نگرش‌های مسیحی به ازدواج دوپهلوی بودند. به تبع خط مسیح که «اگر کسی به نزد من آید و از مادر و پدرش، زنش و فرزندان‌ش، برادران و خواهرانش - آری، حتی از زندگانی خودش - نفرت نداشته باشد، نمی‌تواند شاگرد من باشد» (لوقا ۱۴: ۲۶)، مسیحیان نخستین خانواده‌ها را از بنیاد موانعی برای سرسپاری دینی می‌دیدند. ازدواج به سبب خطرهای وسوس نفس، که در اعمال شیطان انعکاس می‌یافت، حتی بیشتر به دیده‌ی شک و تردید نگریسته می‌شد. چنانکه پاپ اینوسنت سوم<sup>۱۷۶</sup> این معما را در سده‌ی سیزدهم میلادی صورت‌بندی کرده است: «همه می‌دانند که جماع حتی میان افراد متأهل هرگز بدون خارخار شهوت، حرارت شور و گندبوی هوس» انجام نمی‌شود. الهی‌دان پروتستان مارتین لوتر<sup>۱۷۷</sup> در این اکراه نسبت به جماع در چارچوب ازدواج هم‌نظر بود و اظهار می‌داشت: «اگر خدا با من در این باره مشورت کرده بود، به او توصیه می‌کردم که همچنان با سر و شکل دادن انواع از گل آنها را بیافریند.» اما آبای کلیسا پی بردند که اکثر مؤمنان نامحتمل است که آرمان مسیحی حیات رهبانی را برگزینند. ازدواج از این رو کنارآمدنی پذیرفتنی با دنیای مادی بود و الهی‌دانانی نظیر پولس<sup>۱۷۸</sup> استدلال می‌کردند مادام که هدف اصلی همسران انگیزه‌های توالد و تناسل باشد، نسبت به یکدیگر «دین ازدواج»<sup>۱۷۹</sup> یعنی جماع دارند و از این رو، ازدواج را به چشم سنگ بنای جامعه می‌ستودند. ایشان جانب تک‌همسری و وفاداری را نگاه می‌داشتند. این امر در مقایسه با جهان باستان

<sup>175</sup> Origen

<sup>176</sup> Pope Innocent III

<sup>177</sup> Martin Luther

<sup>178</sup> Paul

<sup>179</sup> marriage debt



بار مسئولیت سنگینتری بر دوش جنبه‌های توالد و تناسل ازدواج می‌گذاشت. در جهان باستان، به فرزندگی گرفتن بچه‌ها یا بزرگسالان برای ایجاد وراثت، بدیل اجتماعی مقبولی در برابر تولید مثل ساخته بود. بدین ترتیب، بخش زفاف<sup>۱۸۰</sup> ازدواج در جهان مسیحی از اهمیتی محوری برخوردار شد و در درسنامه‌ی گراتیان<sup>۱۸۱</sup> در باب قانون شرع کلیسا (۱۱۴۰ میلادی)، عدم وقوع زفاف دلیل مشروعی برای طلاق اعلام شد. اما مقامات کلیسا عموماً تقاضا برای انحلال نکاح را با دیده‌ی تردید می‌نگریستند چون همسران بی‌تقوا چه بسا از ادعای دروغین عنن به عنوان راهی برای رها کردن خود از ازدواج استفاده می‌کردند. به همین دلیل، مناطق مختلف از جمله انگلستان آزمودن شوهران به وسیله‌ی «زنانی صادق» در خدمت دادگاه‌های کلیسا را پیش می‌کشیدند. تاریخ‌نگار آنگوس مک‌لارن<sup>۱۸۲</sup> در کتابش، تاریخ فرهنگی عنن،<sup>۱۸۳</sup> از یکی از این آزمون‌ها که در دادگاه‌های یورک و کانتربری در سده‌ی پانزدهم میلادی انجام شد گزارشی نقل می‌کند:

«همان شاهد پستان‌های برهنه‌اش را نمایش داد و با دستانش، که در آتش یادشده گرم کرده بود، آلت و بیضه‌های جان نامبرده<sup>۱۸۴</sup> را مالید. و جان را در آغوش کشید و چند بار بوسید و تا جایی که می‌توانست او را برانگیخته کرد تا رجولیت<sup>۱۸۵</sup> و قوت<sup>۱۸۶</sup> او را نشان دهد و به او توصیه کرد که شرم کند و بی‌درنگ مردانگی‌اش را به اثبات رساند. و آن زن بعد از آنکه آزمود و به جدّ و جهد بازجست، می‌گوید که در تمام آن زمان یادشده آلت مزبور به زور به یک و جب می‌رسید... و بی‌افزایش یا کاهش بر جای بود.»

---

180 sexual consummation

181 Gratian

182 Angus McLaren

183 *Impotence: A Cultural History*

184 the Said John

185 virility

186 potency



۲. آزمون قرون وسطایی برای نشان دادن عنن، که بدین ترتیب به منزله‌ی دلیل موجهی برای خاتمه‌ی عقد نکاح تلقی می‌شد.

بر اساس این استدلال که به قول آگوستین «به نزد بسیاری، پرهیز کامل ساده‌تر از اعتدال کامل است»، بعد از رهبانیت و دیگر ورزده‌های ریاضت‌آمیز [که بهترین عمل شمرده می‌شدند]، ازدواج مسیحی به عنوان دومین راه حل نیک ارائه شد. آورده‌اند که برخی آباء نخستین کلیسا نظیر اوریگن چنان علی‌ه آلودگی معنوی به امیال شهوانی جنگیده‌اند که خود را اخته کرده‌اند. اگرچه خوداخته‌گری هرگز میان جمعیت گسترده‌تر زیاد پرتعداد نبوده، تا سده‌ی چهارم میلادی به منزله‌ی ابراز عفت مسیحی به قدر کفایت مقامات کلیسا را زنده نگه‌داشته تا عمل را در ضوابط

گوناگون کلیسایی محکوم و آن را کفرآمیز<sup>۱۸۷</sup> اعلان کنند. دیگران نظیر آبی صحرأ،<sup>۱۸۸</sup> آنتونی<sup>۱۸۹</sup> و جروم<sup>۱۹۰</sup> در سده‌های سوم و چهارم میلادی، به کنج عزلتی در صحرای مصر رفتند؛ عمل کناره جستن از دنیای مادی بعداً در قالب دیرها نهادینه شد.

با توجه به تأکید بر سکس جهت توالد و تناسل درون چارچوب ازدواج و طرد دیگر اعمال جنسی شهوت‌بار، مقامات کلیسا روابط با هم‌جنس در میان زنان را همواره محکوم و سرکوب کردند، گرچه به ندرت کار به تعقیب قانونی کشید. نگرش‌های کلیسا نسبت به روابط با هم‌جنس در میان مردان به نظر تناقض‌آمیزتر می‌رسد. گرچه میان مورخان محل نزاع است که روابط میان مردان تا کجا تحمل می‌شد، مورخ تاریخ قرون وسطا جان بوسول<sup>۱۹۱</sup> نمونه‌هایی از پیوندهای با هم‌جنس در میان مردان ثبت می‌کند که ظاهراً با مراسم دینی رسمیت یافته‌اند. وی استدلال می‌کند که چنین شراکت‌هایی در جامعه بیزانس در اوایل قرون وسطا «متداول» بوده و تازه از سده‌ی چهاردهم به بعد است که کلیسای کاتولیک چنین اعمالی را سرکوب کرد. به یقین، چنین است که اعمال سرکوب سکس مرد با مرد در مناطق و دوره‌های مختلف بسیار متنوع بوده است. اخلاق مسیحی لواط را همچون عملی گناه‌آلود و خلاف طبیعت محکوم می‌کند اما تا سده‌ی هجدهم لواط عنوانی کلی مانند که انواع اعمال «غیر طبیعی» (در معنای غیر مولد) را شامل می‌شد چه مردان انجام می‌دادند چه زنان؛ اعمالی نظیر آمیزش با جانوران، خودارضایی، سکس مقعدی و دهانی، سکس میان دو مرد یا دوزن یا جماع میان مرد و زن با هدف پرهیز از انعقاد نطفه.

فلورانس عصر رنسانس به شهری پرگناه مشهور بود که در آن رذیلت لواط رو به گسترش بود و در سال ۱۴۳۲، شهز مقام شب<sup>۱۹۲</sup> را تأسیس کرد، مقامی قضایی که

---

187 heretic

188 the Desert Fathers

189 Anthony

190 Jerome

191 John Boswell

192 The Office of the Night

تنها هدفش تعقیب لواط بود. مایکل روک، مورخ، توصیف می‌کند که چطور در طول دوره‌ای هفتاد ساله، ۱۷۰۰۰ مرد (از مجموع ۴۰۰۰۰ ساکن) دست کم یک بار به سبب لواط تحت بازجویی قرار گرفتند. شواهد حقوقی او آشکار می‌کند که اکثریت ساکنان مرد فلورانس به چنین اعمالی مشغول بوده‌اند و مجازاتشان در اغلب موارد شامل جریمه‌هایی سبک بوده است. در مقابل، در بسیاری دیگر از شهرهای قرون وسطا و رنسانس در سراسر اروپا نظیر آگسبورگ، ونیز، یا ژنو تحت حاکمیت کالون، مقامات دینی و عرفی مجازاتهای شدیدتری بر لواط اعمال می‌کردند، از زندان و اخته کردن گرفته تا گردن زدن، گرسنگی دادن تا سر حد مرگ و آتش زدن بر تیرک صلیب. وقتی در سده‌ی هجدهم معنای لواط منحصراً برای اشاره به اعمال جنسی بین مردان تغییر کرد، تعقیب آن شدت یافت.



۳. یادبودی در کالج کایوس در کمبریج به تاریخ ۱۶۱۹. یادبود رئیس کالج گوستلین (Gostlin) و دوست مذکرش دکتر لگ (Legge) را گرامی می‌دارد. پایین تصویر قلب شعله‌ور چنین حکاکی شده است: «عشق بدیشان پیوست و زیست. پس باشد که زمین در خاک سپاری‌شان بدیشان پیوندد. ای لگا! تو همچنان دل گوستلین را با خود داری.»

بیش از هزار سال طول کشید تا مسیحیت پایه‌های خود را به قوت در اروپا محکم کند و چندین فرقه‌ی<sup>۱۹۳</sup> مختلف بر حواشی کلیسا، هم در طول این دوره‌ی تحکیم قدرت دینی و سیاسی و هم بعد از این دوره‌ی تحکیم، همچنان باقی ماندند. همه‌ی این فرقه‌ها بر ریاضت جنسی به یک اندازه تأکید نکردند. برای نمونه، گفته‌اند که

<sup>193</sup> sect

گروه‌هایی نظیر فرقه‌ی گنوسی مصری سده‌ی دوم، کارپوکراتیان<sup>۱۹۴</sup> بر آن بودند که برای ترک جهان مادی، جانهای انسان‌ها نخست باید از دل هر تجربه‌ی ناسوتی<sup>۱۹۵</sup> ممکن بگذرد و به دنبال آن، به سبب اباحه‌ی جنسی<sup>۱۹۶</sup> بدنام بودند. گفته می‌شد که این اباحه‌ی جنسی از جمله شریک شدن در زن و برهنگی علنی را شامل می‌شود. به نحوی کلی‌تر، البته باید به یاد آورد که نشر ارزش‌های مسیحی به ضرورت به معنای آن نبود که جمعیتها به شیوه‌هایی مؤید کلیسا می‌زیستند. اما مسیحیت الگوی هنجارین بسیار مؤثری از سکس ایجاد کرد که بکارت و رهبانیت را همچون عالی‌ترین آرمان معنوی و وسیله‌ی رهاسازی خود از الزامات دنیوی بر صدر می‌نشاند. برای نمونه، این در تقابل با یهودیت بود که پرهیز را مانعی عمده در برابر این دستور خدا می‌دانست که «پرثمر باش و در ازدیاد نسل بکوش.» آرمانی کردن پرهیز جنسی، کناره جستن از دنیا یا سکس به قصد توالد و تناسل و وفاداری در چارچوب ازدواج، به سکس همچون نخستین مکان کار شیطان و بدین ترتیب، همچون چیزی که می‌بایست از آن ترسید و پرهیخت، معانی فرهنگی تازه‌ای داد. در حالی که دانش طبی عصر کلاسیک غالباً فقدان سکس را برای سلامت مضر می‌دانست، آرمانی‌سازی بکارت و پرهیز در مسیحیت از نظمی جنسی حمایت می‌کرد که در آن سکس نکردن همچون عالی‌ترین آرمان معنوی عرضه می‌شد.

---

<sup>194</sup> Carpocratians

<sup>195</sup> earthly

<sup>196</sup> sexual libertinism

**لطفا دنباله‌ی کتاب را بعد از این پیام کوتاه بخوانید:**

خواننده‌ی گرامی،

این کتاب تنها برای خوانندگان داخل ایران رایگان است.

اگر خارج از ایران هستید و هنوز این کتاب را نخریده‌اید، لطفاً به صفحه‌ی کتاب مراجعه کنید و حداقل مبلغ ۵ پوند به نوگام اهدا کنید. کافی است روی دکمه حمایت می‌کنم بزنید و رقم را وارد کنید و با کارت بانکی بپردازید.

به خاطر داشته باشید که **استفاده رایگان از این کتاب خارج از ایران، غیرقانونی و غیراخلاقی** است و تیشه‌ای است به ریشه‌ی نشر آزاد و خشکاندن نشری که کتاب بدون سانسور را بدون چشم‌داشت مالی برای ایران رایگان منتشر می‌کند.

دست به دست هم بدهیم و از نویسنده، مترجم، ویراستار و ناشر بدون سانسور حمایت کنیم.

سپاس از همدلی و همراهی شما

نشر نوگام

زیر نظر موسسه خانه نیکان

## فصل ۲

# اختراع سکسوالیته

«مشاهده‌ی دقیق در میان بانوان شهرهای بزرگ زود فرد را قانع می‌کند که همجنس‌گرایی<sup>۱۹۷</sup> به هیچ عنوان امر نادری نیست. اورانیسم<sup>۱۹۸</sup> تقریباً همیشه ممکن است در زنانی که موهایشان را کوتاه نگاه می‌دارند یا کسانی که مردانه لباس می‌پوشند یا ورزش‌ها و سرگرمی‌های آشنایان مذکرشان را پی می‌گیرند گمان برود؛ (...). زن همجنس‌گرا چه بسا عمدتاً در پاتوق‌های پسران به چشم بخورد. (...). عشق به هنرها جایش را به جست‌وجوی علم می‌دهد. گاهی کشیدن و نوشیدن حتی با شور برقرار است. عطر و شیرینی به چشم حقارت دیده می‌شوند.»  
ریچارد فون کرافت- اینینگ، *روان‌شناسی جنسی*<sup>۱۹۹</sup> (۱۸۸۶)

## علم سکس

مسیحیت با گناه نخستین خواندن سکس، به آن شأنی ویژه بخشید و سکس را به قوت در مرکز اخلاقیات مسیحی قرار داد. تاریخ سکسوالیته نوشته‌ی مورخ و نظریه‌پرداز اجتماعی میشل فوکو خلاف آمد<sup>۲۰۰</sup> اخلاق مسیحی را نشان داد؛ اخلاق مسیحی سکس را همزمان همچون چیزی شرم‌آور - که نباید از آن سخن گفت - و گناه «به معنای دقیق کلمه» تعریف می‌کرد که نه فقط در مظاهر بالفعل آن بلکه در پنهان‌ترین امیال ذهن باید جست‌وجو شود. از طریق تحول فرایندهایی نظیر اعتراف

---

<sup>197</sup> homosexuality

<sup>198</sup> Uranism

<sup>199</sup> *Psychopathia Sexualis*

<sup>200</sup> irony



کاتولیک و آزمون سخت وجدان فرد که جنبش اصلاح دینی خوراکش می‌داد، مسیحیت در واقع، سازوکارهای نهادینی برای تأمل بی‌وقفه در باب سکس آفرید و «اعتراف» به «حقایق» جنسی شخصی را ترغیب کرد. همزمان همچنان‌که بی‌ارج کردن اخلاقی<sup>۲۰۱</sup> سکس مؤکد می‌شد، نویسندگانهایی نظیر کازانووا،<sup>۲۰۲</sup> ساد،<sup>۲۰۳</sup> ویلکس<sup>۲۰۴</sup> و مؤلف متنی در دوران ویکتوریا که بدون نام نویسنده و تحت عنوان *زندگانی پنهان من*<sup>۲۰۵</sup> منتشر شد، تجربه‌های اباحه‌انگارانه‌ی<sup>۲۰۶</sup> خود را با تفصیلی بی‌پرده ارج نهادند؛ این با الگوی مسیحی در تعارضی آشکار بود، اما چون بخشی از همان مسیر به سوی روایت عمومی حقایق جنسی دیده می‌شد که الگوی اعترافی مسیحی آغاز کرده بود این تعارض کمتر به چشم می‌آمد. در عصر مدرن، چنان الگوهای اعترافی به دیگر عرصه‌های حیات اجتماعی نظیر خانواده، روابط، طب، درمان، عدالت کیفری، آموزش و رسانه اشاعه می‌یابند. این عرصه‌ها همه زمینه‌هایی‌اند که در آن ما به ارتباط با عمیق‌ترین افکار و امیالمان ترغیب می‌شویم. چنانکه فوکو می‌گوید: «از آن زمان، ما جامعه‌ای منفرداً اعتراف‌گر شدیم.»

اخلاق مسیحی از عصر نبرد روشنگری<sup>۲۰۷</sup> علیه جزمیات دینی آماج حمله قرار گرفت. فرهنگ اباحه‌ی جنسی در اروپا، مهمتر از همه از سده‌ی هفدهم به بعد، نخست درون حلقه‌ی نخبگان آریستوکرات توسعه یافت که استفاده از کاندوم، ساخته شده از روده‌ی گوسفندان، و چرمینه همزمان در میانشان شایع‌تر شد. از سال‌های ۱۸۵۰، کاندوم‌های لاستیکی در دسترس قرار گرفت، گرچه به ظاهر در وهله‌ی نخست، برای محافظت از مردان در برابر بیماری مقاربتی<sup>۲۰۸</sup> از سکس با تن‌فروشان استفاده می‌شد و برای طبقات کارگر، همچنان بسیار گران بود. گرچه

<sup>201</sup> moral devaluation

<sup>202</sup> Casanova

<sup>203</sup> Sade

<sup>204</sup> Wilkes

<sup>205</sup> *My Secret Life*

<sup>206</sup> libertine

<sup>207</sup> the Enlightenment

<sup>208</sup> venereal disease

سقط جنین نزد کلیسا مردود بود، اگر پیش از لحظه‌ی «دمیده شدن روح»<sup>۲۰۹</sup> انجام می‌گرفت در بیشتر اروپا به لحاظ سنتی پذیرفتنی دانسته می‌شد؛ مراد از دمیده شدن روح هنگامی است که در حدود چهارمین ماه حاملگی زن شروع به احساس جنین می‌کند. روش‌های سقط جنین در مطبوعات سده‌ی نوزدهم علناً تبلیغ می‌شد و صنعت سقط جنین در طول آن سده، تا هنگامی که در اکثر کشورهای اروپا ضابطه‌مند و جرم‌انگاری شد، روبه‌رشد بود.

دل‌نگرانی‌های فرهنگی درباره‌ی سکس در پاسخ به تغییرات سریع اجتماعی و سیاسی برآمده از مدرن‌سازی صنعتی شدت گرفت. فرایندهای مرتبط صنعتی شدن (توسعه‌ی روش‌های مدرن و مکانیزه‌ی تولید)، شهرنشین شدن (رشد متعاقب آن در نسبت جمعیت ساکن در مراکز شهری) و عرفی شدن (اهمیت روبه‌زوال باورهای دینی در جامعه‌ی مدرن) توده‌های شهری بزرگی ایجاد کرد که در آن افراد اتمیده<sup>۲۱۰</sup> کمتر از همیشه در معرض مهار اجتماعی و دینی جماعات سنتی پیش‌مدرن قرار می‌گرفتند. چنانکه استیون مارکوس،<sup>۲۱۱</sup> ناقد ادبی، اشاره کرده است، بدین ترتیب، سده‌ی نوزدهم جهان زیرزمینی تن‌فروشی، تالارهای رقص و رشد چشمگیر در دسترس‌پذیری سازمان‌یافته‌ی هرزه‌نگارانه را، که تا حدی برآمده از توسعه‌ی فناوری‌های چاپ مدرن بود، با کوتاه‌فکری عمومی و سرکوبی جنسی درآمیخت. در برابر این پیش‌زمینه، دغدغه‌های جمعی درباره‌ی زوال اخلاقیات عمومی و خصوصی، که از قرار معلوم ناشی از تأثیر مدرنیت بود، شدت گرفت. گروه‌های اصلاح اخلاقی<sup>۲۱۲</sup> اباحه‌ی جنسی را خطری برای نظم اجتماعی و دین تصویر می‌کردند در حالی که منابع طبی و ارشادی موسّع در باب خطرهای سکس و بیماری‌های آمیزشی<sup>۲۱۳</sup> برای بهداشت شخصی هشدار می‌دادند.

---

<sup>209</sup> “quickenning”

<sup>210</sup> atomized

<sup>211</sup> Steven Marcus

<sup>212</sup> moral reform groups

<sup>213</sup> sexually transmitted disease

فرهنگ غربی خاصه توجهی وسواس گونه به خودارضایی، یا با تکیه بر مرجع آن در کتاب مقدس، «گناه اونان»<sup>214</sup> را گسترش داد. شروع دغدغه‌ها با جزوهای پرفروش از مؤلفی بی‌نام رقم خورد؛ این جزوه در نخستین سال‌های عصر روشنگری (زمانی حدود ۱۷۱۲) پدیدار شد و عنوان آن چنین بود: *اونانیا؛ یا گناه شنیع خودآلایی و همه‌ی عواقب وحشت‌بار آن، ملحوظ در هر دو جنس با توصیه‌هایی معنوی و جسمانی به کسانی که بیشتر خود را با این عمل شرم‌آور افکار کرده‌اند*.<sup>215</sup> مؤلف آن مدعی بود که گرچه ابتدا فکر می‌کرده که ترفند ارشاد معنوی در منصرف کردن مردم از این «معاشرت کثیف با خود» کارگر می‌افتد، رفته‌رفته به برتری درمان طبی شامل «تتور تقویتی» و «پودر باروری» پی برده که از قضا خودش اختراع کرده بود و به قیمت نسبتاً گزافی می‌فروخت. همچنان‌که مورخ توماس لاکور در کتابش سکس انفرادی: تاریخ فرهنگی خودارضایی<sup>216</sup> (۲۰۰۳) نشان می‌دهد، این متن به رغم سرشت قلابی‌اش، از آن جهت مهم است که فهم دینی از خودارضایی همچون مشکل ضعف اخلاقی<sup>217</sup> را به مشکلی طبی دگرگون می‌کند که از جهل به پیامدهای شوم «خودآزاری» بر بهداشت فردی ناشی می‌شود. نمایندگان اصلی عصر روشنگری رسیدگی به این موضوع را متعاقباً و با حرص و ولع به عهده گرفتند. طبیب سرشناس سویسی سده‌ی هجدهم، سامونل تیسو<sup>218</sup> در سال ۱۷۶۰ کتابی بسیار پرخواننده تألیف کرد با عنوان *اونانیسم*<sup>219</sup> که باعث شد موضوع خودارضایی در *دائرةالمعارف دیدرو*<sup>220</sup>، مثال‌اعلای اثر علمی عصر روشنگری، گنجانده شود. ولتر<sup>221</sup> از اینکه تیسو خودارضایی را به مسئله‌ای طبی بدل کرده بود، برای حمله‌ی

214 “the sin of Onan”

215 *Onania; or the Heinous Sin of Self Pollution, and all its Frightful Consequences, in both SEXES considered, with Spiritual and Physical Advice to those who have already injured themselves by this abominable Practice.*

216 *Solitary Sex: A Cultural History of Masturbation*

217 moral weakness

218 Samuel Tissot

219 *Unanism*

220 Diderot’s *Encyclopédie*

221 Voltaire

بیشتر به روحانیان فرصت را مغتنم شمرد. به ادعای ولتر، پرهیز غیرطبیعی روحانیان ایشان را به ویژه مستعد چنین لذت انفرادی ناسالمی کرده بود، در حالی که اثر روسو در باب آموزش جوانان، امیل<sup>۲۲۲</sup> (۱۷۶۲)، به همان اندازه علیه پیامدهای شوم خودارضایی هشدار می‌داد.

خودارضایی مسبب طیف وسیعی از مشکلات پزشکی درازمدت شناخته شد از جمله خستگی ذهنی، کم شدن سوی چشم، ضعف حافظه، ناینایی، روماتیسم، نقرس، جنون، سوزاک، صرع، عنن و انواع انحرافات جنسی. تا میانه‌ی سده‌ی نوزدهم میلادی، علم پزشکی وضعیت «بی‌اختیاری انزال»<sup>۲۲۳</sup> را اختراع کرد که علائم از قرار، شامل ضعف عصبی و از دست رفتن عمومی قوا ناشی از فقدان «مفرط» منی بر اثر خودارضایی بود. سوداگری که ضد خودارضایی بسط یافت طیفی از درمان‌ها را پیشنهاد می‌کرد، از استراحت، کوهنوردی، آب‌درمانی در چشمه‌های معدنی، ورزش سنگین و حمام آب سرد تا کمربند عفاف و ابزارهای برقی پیچیده به قصد بی‌رغبت کردن فرد نسبت به خودارضایی با وارد کردن شوک الکتریکی به مرتکبان.

خودارضایی زنان در پس‌زمینه‌ی اندیشه‌های هنجارین سکسوالیته‌ی مؤنث، که زنان را کمتر از مردان در معرض «شهوات حیوانی» می‌دید، به ویژه منحرف قلمداد می‌شد. به علاوه، بنیه‌ی جسمانی زنان ضعیفتر از بنیه‌ی جسمانی مردان تصور می‌شد. در نتیجه، خودارضایی را برای سلامت زنان حتی خطرناکتر می‌دانستند و درمان‌های شدیدتر می‌توانست مداخلات جراحی از جمله ختنه‌ی زنان<sup>۲۲۴</sup> (بریدن بخشی یا عمده‌ی اندام تناسلی زنانه) را شامل شود. به نحوی عمومیتر، نه فقط زنان رشید بلکه جوانان از هر دو جنس به خصوص مستعد این عمل خطرناک تصور می‌شدند. این بازتاب‌دهنده‌ی پیش‌فرضی گسترده‌تر بود که کودکان کمتر فرهیخته و

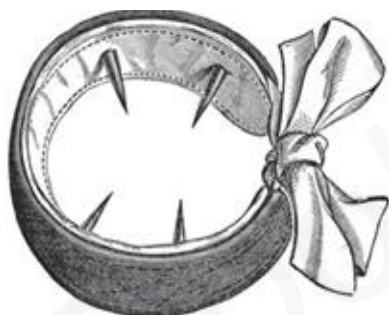
---

<sup>222</sup> *Émile*

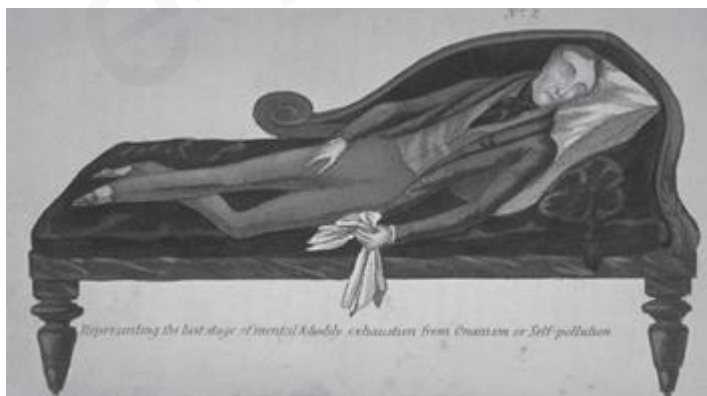
<sup>223</sup> "spermatorrhoea"

<sup>224</sup> clitoridectomy

در نتیجه، از بزرگسالان به طبیعت نزدیکتر بودند و موجوداتی جنسی بودند با اشتهایی که می‌بایست با هنجارهای متمدن‌ساز همواره منع شوند - فهمی جنسی شده از کودکی که فروید ریشه‌ای ترش می‌کند و مدعی سرشت از بنیاد جنسی کودکان می‌شود. (نک به صفحه‌های ۷۳ و ۷۴)



FOUR-POINTED URETHRAL RING.





۴. ابزارهای ضد خودارضایی عصر ویکتوریا: حلقه‌ی قضیب (حلقه‌ای با سوزن‌های چهارپر به دور قضیب)، دستگاه شوک الکتریکی برای مرتکب [خودارضایی] و هشدار نسبت به پیامدهای جسمی و ذهنی خودارضایی (تصویری نمایانگر واپسین مرحله‌ی تحلیل رفتن ذهنی و بدنی ناشی از اوانیسم یا خودآلایی)، از ۱۸۴۵.



۵. کمربند عفاف برای زنان، با قفل، از سده‌ی شانزدهم. کمربندهای عفاف عهد ویکتوریا با الگوگیری از این گونه ابزارها ساخته می‌شدند اما هدفشان جلوگیری از خودارضایی بود نه بی‌وفایی.

در حالی که در جوامع اروپایی پیش‌صنعتی، اعمال جنسی در وهله‌ی نخست در معرض مسئله‌انگاری اخلاقی<sup>۲۲۵</sup> و دینی بود و در ارتباط با گناه دسته‌بندی می‌شد، دگرگونیهای اجتماعی که مدرنیت از اواخر سده‌ی هجدهم به بعد رقم زد و حرکتی که روشنگری الهام‌بخش بود، حرکت از تاریک‌اندیشی<sup>۲۲۶</sup> دینی به سوی خدایان دوقلوی علم و عقلانیت، به راه‌های تازه‌ی فکر کردن درباره‌ی سکس انجامید. این راه‌های تازه سکس را به متعلق پژوهش علمی بدل کرد. فهمهای مدرن از سکسوالیته را تا زایش علم سکس («سکس‌شناسی»)<sup>۲۲۷</sup> در حوالی آغاز سده‌ی بیستم می‌توان پی گرفت. سکس خاصه در بافتار طب و علوم اجتماعی به خودی خود موضوع مطالعه‌ی علمی شد. نظریه‌ی داروینی تأثیر عمده‌ای بر علوم اجتماعی در حال ظهور داشته است و دیدگاه داروین درباره‌ی انتخاب جنسی به منزله‌ی کلید فرگشت نیز نیروی محرک عمده‌ای برای بالندگی علم جنسی مدرن شد. از طریق مفهوم انتخاب جنسی، کاوشهای علمی از آغاز کارشان، مشغله‌ی مسائل وراثت، تباهی<sup>۲۲۸</sup> و نیز نژاد داشتند. دومین نیروی محرک عمده برای سکس‌پژوهی<sup>۲۲۹</sup> دغدغه‌ای روبه‌رشد نسبت به بهداشت عمومی، به خصوص در مسئله‌ی تن‌فروشی، سلامت فردی و بیماری‌های مقاربتی بود. سکس‌پژوهی با مداخله‌ی روبه‌رشد دولت در امور جنسی کاملاً درهم‌تنیده بود. سکس‌پژوهی بازتاب دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی زمانه و نیز سلسله‌مراتب اجتماعی زمانه بود که طبقه و جنسیت در ساخت آن سخت دخالت داشتند.

در برابر این پس‌زمینه، سکسوالیته اختراع شد. اصطلاح «سکسوالیته» در معنای معاصر آن، یعنی «داشتن قوای جنسی یا قابلیت احساسات جنسی» مطابق فرهنگ

---

225 moral problematization

226 obscurantism

227 "sexology"

228 degeneracy

229 Sex research

لغت انگلیسی آکسفورد، نخستین بار در سال ۱۸۷۹ وارد زبان انگلیسی شد. نخستین اتفاق قابل مقایسه در فرانسوی به رمان نویس نسبتاً گمنامی به نام پلادان<sup>۲۳۰</sup> منتسب است که در رمان کامجویانه‌اش *رذیلت عظمی*،<sup>۲۳۱</sup> چاپ سال ۱۸۸۴، از «مستی حیوانی سکسوالیته» نوشت. مفهوم جدید سکسوالیته سکس را، به منزله‌ی حیظه‌ی مطالعه‌ی علمی و همچنین تجربه‌ی ذهنی،<sup>۲۳۲</sup> به قوت در قلمروی طبیعت و زیست‌شناسی جای می‌داد. سکس‌شناسی مقوله‌ی دینی بی‌تمایز گناه را با مقولات طبی بیماری و تباهی جسمی و روانی<sup>۲۳۳</sup> عوض می‌کرد. در این فرایند، سکس‌شناسی معانی اجتماعی سکس را از ریشه دگرگون کرد. همچنان‌که جامعه‌شناس جفری ویکس<sup>۲۳۴</sup> می‌گوید:

«سکس‌شناسی یک قاره‌ی جدید شناخت را هم‌هنگام تأسیس و جست‌وجو می‌کرد و از این رهگذر به امر «جنسی» معنایی نو می‌داد.»

الگوهای زیست‌شناختی سکسوالیته در سراسر سده‌های نوزدهم و بیستم بر علم جنسی تسلط داشت. این الگوها رفتار جنسی را همچون نتیجه‌ی رانه‌های طبیعی<sup>۲۳۵</sup> و زیست‌شناختی تصوّر می‌کرد که اساس انواعی از تجارب اجتماعی را شکل می‌داد. هنجارمندی<sup>۲۳۶</sup> جنسی و کجروی<sup>۲۳۷</sup> از هنجار رفته‌رفته در ارتباط با طبیعی بودن زیست‌شناختی مفروض‌گرایز تولید مثل ذاتی انسان تعریف شد. سکس به منزله‌ی نیرویی غریزی و بالقوه فروگیرنده<sup>۲۳۸</sup> همزمان منبع محتمل بی‌نظمی

<sup>230</sup> Péladan

<sup>231</sup> *Le vice suprême*

<sup>232</sup> subjective

<sup>233</sup> mental

<sup>234</sup> Jeffrey Weeks

<sup>235</sup> natural drives

<sup>236</sup> normalcy

<sup>237</sup> deviancy

<sup>238</sup> overwhelming



اجتماعی تلقی شد. بدین ترتیب، زیست‌شناسان اسکاتلندی سده‌ی نوزدهم گدس<sup>۲۳۹</sup> و تامسون<sup>۲۴۰</sup> علیه «عنصر آتش‌فشانی در سکس» هشدار دادند که «کاملاً متضمن بقیه‌ی طبیعت ماست و دقیقاً به همان دلیل آن را با رعشه، اگر نه فاجعه، از پایه می‌لرزاند.» در پی آن، مدعا این بود که غرایز جنسی از طریق مهار اخلاقی،<sup>۲۴۱</sup> آموزش سکس و قانون‌گذاری باید همواره زیر نظر باشد.

پیشگامان سکس‌شناسی نظیر عالمان آلمانی بلوخ،<sup>۲۴۲</sup> کرافت-ایبینگ،<sup>۲۴۳</sup> هیرشفلد،<sup>۲۴۴</sup> وستفال،<sup>۲۴۵</sup> رولدر،<sup>۲۴۶</sup> مول<sup>۲۴۷</sup> و فریدلندر،<sup>۲۴۸</sup> عالم اتریشی استکل،<sup>۲۴۹</sup> سکس‌شناسان فرانسوی فره<sup>۲۵۰</sup> و توانو،<sup>۲۵۱</sup> عالم سویسی فورل<sup>۲۵۲</sup> و عالم مجار کان<sup>۲۵۳</sup> و نیز سکس‌شناس انگلیسی الیس<sup>۲۵۴</sup> عزم جزم کردند که «نابهنجاری»<sup>۲۵۵</sup> جنسی را از طریق برچسب‌زنی و دسته‌بندی سختگیرانه‌ی انحرافات از هنجار بررسی کنند. ایشان طیف وسیعی از ردگان‌شناسی‌های تازه و به طرز فزاینده‌ای شگفت‌و-غریب<sup>۲۵۶</sup> از «انحراف» از قبیل فتیشیسم، دگر-خود-آزاری،<sup>۲۵۷</sup> مبدل‌پوشی جنسی<sup>۲۵۸</sup> (که اتونیسیم<sup>۲۵۹</sup> هم خوانده می‌شد)،

239 Geddes

240 Thomson

241 moral control

242 Bloch

243 Kraft-Ebing

244 Hirschfeld

245 Westphal

246 Rohleder

247 Moll

248 Friedländer

249 Stekel

250 Féré

251 Thoinot

252 Forel

253 Kaan

254 Ellis

255 "abnormalcy"

256 exotic

257 sadomasochism

258 transvestism

259 onism

هر مافرو دیسم، دست‌مالی<sup>۲۶۰</sup> (مالیدن جنسی دیگران)، مدفوع‌بارگی<sup>۲۶۱</sup> (گرفتن لذت جنسی از مدفوع)، مردار‌بارگی<sup>۲۶۲</sup> (ارضای جنسی از آمیزش با مردگان)، ادرار‌بارگی<sup>۲۶۳</sup> (برانگیختگی جنسی با پیشاب)، درد‌بارگی<sup>۲۶۴</sup> (ارضای جنسی مرتبط با وارد کردن یا چشیدن درد) و شاش‌خوشی<sup>۲۶۵</sup> (لذت جنسی از ادرار کردن) اختراع کردند و چنانکه مورونویس *مجله‌ی طبی بریتانیا*<sup>۲۶۶</sup> در توصیف تاریخچه‌ی موارد ارائه‌شده در کتابچه راهنمای طبی اثرگذار درباره‌ی انحراف جنسی نوشته‌ی کرافت-ایبینگ با عنوان روان‌نژندی جنسی (۱۸۸۶) اشاره می‌کند، این طیف وسیع را با «دل‌به‌هم‌زن‌ترین جزئیات» ارائه کردند. بدین ترتیب، سکس‌شناسی در اروپا به منزله‌ی رشته‌ی علمی جدیدی با چشم‌اندازی بین‌المللی پدیدار شد. اما زمینه‌ای همگن و متحد‌نساخت بلکه دانشمندانی با برنامه‌های نهادی و سیاسی مختلف را از نو دسته‌بندی کرد و این امر به جنجال‌هایی هم درون سکس‌شناسی و هم در پاسخ به سکس‌شناسی انجامید. واکنش‌های عمومی چنددسته بود. برخی از آثار نخستین ایلس و بلوخ به سبب وقاحت<sup>۲۶۷</sup> تحت پیگرد قرار گرفتند در حالی که کرافت-ایبینگ به هنگام توصیف اعمال جنسی خاص در کتابش روان‌نژندی جنسی از سر مراعات نزاکت، اصطلاح لاتین به کار می‌برد (در آن زمان شایعاتی دهان‌به‌دهان می‌چرخید که فروش فرهنگ لغتهای لاتین در آلمان پس از انتشار این کتاب پر فروش او اوج گرفت).

<sup>260</sup> frottage

<sup>261</sup> coprophilia

<sup>262</sup> necrophilia

<sup>263</sup> undinism

<sup>264</sup> algophilia

<sup>265</sup> urolagnia

<sup>266</sup> *British Medical Journal*

<sup>267</sup> obscenity

## سکسوالیته و تفاوت‌های جنسیتی

یکی از ویژگی‌های مهم این الگوی زیست‌شناختی، زیست‌شناختی‌سازی<sup>268</sup> تفاوت جنسیتی بود. از سده‌ی هجدهم، فکرت سنتی «بدن تک‌جنس» که بدن‌های زنان را مشابه اما نسخه‌های فرودین بدن‌های نر تصور می‌کرد (با آلت‌های تناسلی ماده که نسخه‌های تورفته و بسیار کوچک‌تر آلت‌های تناسلی نرینه گمان می‌شد)، رفته‌رفته جای خود را به فکرت تمایز زیست‌شناختی روشنی میان مردان و زنان داد. بدن‌های نر و ماده از بنیاد و به نحو زیست‌شناختی مختلف دیده شد نه بخشی از یک امتداد سلسله‌مراتبی یکسان. اما سلسله‌مراتب جنسیتی به جای خود باقی ماند. این فکرت به گونه‌های مختلف مبتنی بود بر درآمیختن زنانگی با مادرانگی، چنانکه در این ادعای فرگشت‌باور انگلیسی، هربرت اسپنسر،<sup>269</sup> در سده‌ی نوزدهم می‌توان دید که ظرفیت‌های فکری فروتر زن از این واقعیت ناشی می‌شد که او برای آزاد کردن نیرو جهت از عهده برآمدن از نقشش در زایش نوع بشر، در مرحله‌ی ابتدایی‌تری از فرگشت متوقف شده است؛ همچنین چنانکه زیست‌شناسانی همچون گدس و تامسون به نحوی مؤثر استدلال کردند، این فکرت بر تفاوت مبنایی ادعایی در «متابولیسم سلول» مبتنی بود؛ یا پس از کشف هورمون‌های دو جنس در حدود آغاز سده‌ی بیستم میلادی، این فکرت بر تفاوت‌های هورمونی میان جنس‌ها مبتنی بود. در حالی که ادعاها درباره‌ی فرودستی زیست‌شناختی زنان همچنین برای مشروعیت بخشی به بیرون نگه داشتن پیوسته‌ی زنان از سپهر عمومی و سیاست در بافتاری استفاده می‌شد که در آن چنین بیرون نگه داشتنی بیش از پیش محل نزاع بود، همچنان‌که لاکور تأکید کرده است ظهور راه‌های تازه‌ی دیدن بدن فهم درباره‌ی سکس را نیز دگرگون کرد. سکس دیگر نه همچون رویارویی میان شریکان جنسی

<sup>268</sup> biologization

<sup>269</sup> Herbert Spencer

سرد و گرم، فعال و منفعل بلکه همچون کنشی میان مردان و زنانی فهمیده می‌شد که حالا آفریدگانی با تفاوت‌های زیست‌شناختی بسیار دیده می‌شدند. همچنین تصور می‌رفت که تفاوت‌های زیست‌شناختی ذاتی میان مردان و زنان، که گماردنشان به نقش‌های اجتماعی متفاوتشان را توجیه می‌کرد، به تفاوت‌ها در رفتارها و نیازهای جنسی بینجامد. در حالی که سکسوالیته‌ی نر را طبعاً پرخاشجو و زورمند می‌دیدند، سکسوالیته‌ی زنان را پاسخی به میل نر تصور می‌کردند که غرایز زایشی و مادرانه به پیشش می‌راند. گرچه برخی سکس‌شناسان نظیر هاولاک الیس،<sup>۲۷۰</sup> بر اهمیت سکسوالیته‌ی زنانه و ایفای سکس همچون امری محوری برای زندگی شاد تأکید کردند، طیب انگلیسی سده‌ی نوزدهم، ویلیام آکتون،<sup>۲۷۱</sup> در این اظهار نظرش عقیده‌ی عمومی مسلط زمانه را بیان می‌کرد:

«احساس جنسی از هر نوعی اکثریت زنان را چندان به زحمت نمی‌اندازد.»

سکس‌شناسان به عادت جاری با منفعل و عقیف تصویر کردن زنان «بهنجار» با ترجیح طبیعی تک‌همسری و همچنان که کرافت-ابینگ می‌گوید، با ارائه‌ی تصویری از بی‌بندوباری<sup>۲۷۲</sup> مذکر به سبب «نیازهای جنسی سرشت مرد»، اخلاقیات جنسی دوگانه‌ی زمانه را بازتولید می‌کردند. در پی آن، انگیزش‌های جنسی «مفرط» از جانب زن نابهنجار دیده می‌شد. این نگاه به افزایش سرسختانه در تشخیص «هیستری زنانه»<sup>۲۷۳</sup> در طول سده‌ی نوزدهم منجر شد، اختلالی عصبی که گمان می‌رفت علت آن ارضای جنسی ناکافی زنان به شدت پرشهوت باشد. گاهی پزشک با ماساژ دستی اندامهای تناسلی بیماران تاریخ دادن «گرگیری

<sup>270</sup> Havelock Ellis

<sup>271</sup> William Acton

<sup>272</sup> promiscuity

<sup>273</sup> “female hysteria”

هیستریک» (آنچه در اصطلاحات معاصر «ارگاسم» توصیف می‌شود) آنها را درمان می‌کرد در حالی که ابزارهای ماساژ با آب در چشمه‌های آب معدنی در سراسر اروپا و ایالات متحده عرضه می‌شد و لرزاننده‌های برقی با گسترش الکتریسیته به منازل شخصی، وسایلی پرطرفدار شدند. به جای آن، بریدن کلیتوریس نیز ممکن بود توصیه شود. نهادهایی در سراسر ایالات متحده و بریتانیا نظیر «سرای جراحی لندن برای پذیرش آقایان و خانم‌های محترمی که به امراض قابل علاج با جراحی گرفتارند» (تأسیس سال ۱۸۵۸) مرتب بریدن کلیتوریس را به منزله‌ی «علاج» طیفی از وضعیت‌ها از هیستری تا شدیدایی، حماقت، جنون و بی‌اختیاری ادرار پیشنهاد می‌کرد. در انگلستان، داستانهای موفقیت عمل‌های جراحی روی زنان دهان به دهان می‌چرخید، زنانی که تحت قانون جدید طلاق مصوب سال ۱۸۵۷ به دنبال طلاق بوده‌اند (رفتاری که علامت واضح بیماری روانی تفسیر می‌شد) و بعد از عمل جراحی تصمیم گرفته بودند که به نزد شوهرانشان برگردند. چنانکه مثال آخر نشان می‌دهد، ناقص‌سازی اندام‌های تناسلی را می‌شد به منزله‌ی ابزاری برای منضبط کردن زنانگی ناهنجارین<sup>۲۷۴</sup> به کار برد.

اما بازنمایی‌های سکسوالیته‌ی زنانه بسته به طبقه و نژاد فرق می‌کرد. همچنان‌که در ادبیات کامجویانه نظیر فانی هیل<sup>۲۷۵</sup> (۱۷۴۸) نوشته‌ی جان کلیلاند<sup>۲۷۶</sup> و زندگانی سری من (۱۸۸۸) نوشته‌ی مؤلفی ناشناس بازتاب یافته است، دختران طبقه‌ی کارگر و «اغیار» نژادی را اغلب به لحاظ جنسی سهل‌الوصول‌تر یا حتی سیری‌ناپذیرتر ترسیم می‌کردند در حالی که تن‌فروشان را عموماً موجوداتی بیش‌ازحد سکسی با بدن‌هایی گنبدیده و فاسد به تصویر می‌کشیدند. در ترازوی سلسله‌مراتبی مفروض تمدن، هر چه «پست‌تر» بودند به «بدوی‌ها» نزدیک‌تر بودند. به همین جهت است که به قول سکس‌شناس سویسی، آگوست فورل<sup>۲۷۷</sup> عموماً زنان را «علی‌القاعده

---

<sup>274</sup> Non-normative femininity

<sup>275</sup> Fanny Hill

<sup>276</sup> John Cleland

<sup>277</sup> August Forel

... بیشتر از مردان برده‌ی غرایز و عاداتشان» می‌پنداشتند. مردان و زنان طبقه‌ی کارگر، آفریقایی‌ها، آسیایی‌ها و یهودیان (دسته‌ی اخیر «نژاد»ی جدا تلقی می‌شد) به خصوص حریص در نظر گرفته می‌شدند و احتمال بیشتری داشت که به اعمال جنسی «نامتمدنانه» و «منحط» دست بزنند.

در سراسر تاریخ علم جنسی، سکسوالیته‌ی زنانه پیوسته زیر ذره‌بین بود و مسئله‌انگاری می‌شد، گرچه بعدتر سکس‌پژوهی بر عکس، تمایل داشت که فقدان میل یا لذت جنسی در زنان را آسیب‌شناسانه ببیند. مثالی از این دست را در پژوهش تجربی معروف دو سکس‌شناس آمریکایی مسترز<sup>۲۷۸</sup> و جانسون<sup>۲۷۹</sup> بر پاسخ جنسی انسان می‌توان یافت که شامل مشاهده‌ی آزمایشگاهی پاسخهای فیزیولوژیک صدها مرد و زن در طول خودارضایی و جماع از اواخر سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰ بود. مسترز و جانسون، همگام با بسیاری از سکس‌پژوهان دیگر، مشاهده کردند که بسیاری از زنان با جماع به ارگاسم نمی‌رسند و در کتاب پرفروششان *نابسنندگی جنسی/انسان*<sup>۲۸۰</sup> (۱۹۷۰) اصطلاح «نابسنندگی ارگاسمی مقاربتی»<sup>۲۸۱</sup> زنانه را ضرب کردند. بدین ترتیب، سکسوالیته‌ی زنانه در پیوند با دگرجنس‌گرایی مردانه، به نحوی آسیب‌شناختی برساخته شد (اگرچه ایشان ظرفیت زنان برای داشتن چندین ارگاسم را هم مشاهده کردند).

## دگرجنس‌گرایی و «انحراف»

در الگوی زیست‌شناختی سکسوالیته، علاوه بر زیست‌شناختی‌سازی تفاوت‌های جنسیتی، یک خصیصه‌ی محوری دیگر این فرض بود که رفتار جنسی «طبیعی» فقط شامل کنشها و امیال دگرجنس‌گرایانه می‌شد. بدین ترتیب، دگرجنس‌گرایی را

---

278 Masters

279 Johnson

280 *Human Sexual Inadequacy*

281 "coital orgasmic inadequacy"

همچون هنجاری تلویحی می‌انگاشتند، در حالی که همجنس‌گرایی را، به خصوص، رفته‌رفته تا حدی همچون فاصله گرفتن نابهنجار از هنجار تصور می‌کردند. اما وقتی دکتر آمریکایی جیمز کی‌یرنان<sup>۲۸۲</sup> اصطلاح «دگرجنس‌گرا»<sup>۲۸۳</sup> را برای نخستین بار در زبان انگلیسی در مجله‌ای پزشکی در سال ۱۸۹۲ برگزید، از آن برای توصیف «انحراف جنسی» سکس داشتن برای دلایل تفریحی (و نه زاد ولد) از طریق «روش‌های نابهنجار ارضا»<sup>۲۸۴</sup> استفاده کرد و مرادش از «روش‌های نابهنجار ارضا» کسب لذت در عین اجتناب از زاد ولد بود. پیوند دادن دگرجنس‌گرایی با اشتیاق نابهنجار (یعنی نامولّد) نسبت به جنس مخالف همچنان تا سال‌های ۱۹۲۰ ادامه داشت. در این دهه، تمایلی به هنجار دیدن سکسوالیته‌ی نامولّد نسبت به جنس مخالف شروع شد.

این الگوی زیست‌شناختی انسان‌هایی را که به اعمال جنسی منحرف می‌پرداختند از بنیاد متفاوت با دیگران تصور می‌کرد. این بدعتِ مفهومی مهمی بود که با مفهوم همجنس‌گرا می‌توانست تصویر شود. البته اعمال جنسی با همجنس همیشه در طول تاریخ اتفاق افتاده است و کنش‌های خاصی نظیر لواط‌گاہی تحمل شده و در بعضی دیگر از اوقات (از همیشه شدیدتر در سده‌ی هجدهم) تحت پیگرد درآمده است. اما تصور این بود که هر شخصی - بسته به اخلاقیاتش - توانایی چنین اعمال گناه‌آلودی را داشته باشد. چنانکه فوکو در آن قول مشهورش آورده است، خیلی بعدتر، از سده‌ی نوزدهم، بود که این فکرت شروع به ظهور کرد که کسانی که به «لواط» می‌پردازند سنخ متفاوتی از انسان هستند: «همجنس‌گراها»<sup>۲۸۵</sup> هویت و تمایلات خاص آنها که از غرایز زیست‌شناختی نابهنجاری ناشی می‌شود، ایشان را به ارتکاب چنین کنش‌هایی سوق می‌دهد. فوکو می‌گوید:

---

282 James G. Kiernan

283 heterosexual

284 "abnormal methods of gratification"

285 "homosexuals"

«لواطکاران کجروان موقت بوده‌اند؛ حالا همجنس‌گرایان یک گونه‌اند.»

در حالی که برخی مورخان ردّ آغاز این تغییر را تا اواخر قرون وسطا پی می‌گیرند و اشاره می‌کنند که از سده‌های هفدهم و هجدهم به بعد، خرده‌فرهنگ همجنس‌گرایانه با میعادگاه‌های خاص در شهرهای اروپایی بزرگ شروع به شکل‌گیری کرد، به قطع و یقین، با تصور قرن نوزدهمی از لواطکاران همچون سنخ خاصی از انسان، همجنس‌گرای مدرن زاده شد. روزنامه‌نگار مجار متولد وین، کارل ماریا کرتبنی<sup>286</sup> عموماً اعتبار ضرب اصطلاح «همجنس‌گرا»<sup>287</sup> را یدک می‌کشد: نخستین بار در سال ۱۸۶۸، در نامه‌ای به کارل هاینریش اولریشز،<sup>288</sup> یکی از نخستین مدافعان آلمانی حقوق اقلیت‌های جنسی و سپس علنا در جزوه‌ای بی‌نام در ۱۸۶۹، که علیه قوانین دولت پروس درباره‌ی لواط مبارزه می‌کرد. کرتبنی در آغاز همجنس‌گرا را در برابر «یگه‌سکس‌گرا»<sup>289</sup> (کسی که خودارضایی می‌کند)، «دگرگونه‌گرا»<sup>290</sup> (کسی که با حیوانات آمیزش جنسی دارد) و «دگرجنس‌گرا» یا «بهنجار جنسی»<sup>291</sup> (مردی که ترجیح جنسی اش زنان‌اند) قرار داد. کرتبنی درباره‌ی دسته‌ی اخیر بر آن بود که رانه‌ی جنسی شدید «دگرجنس‌گراها» یا «بهنجاران جنسی»، که به ادعای او قوی‌تر از رانه‌ی جنسی همجنس‌گراها یا حیوان‌آمیزان<sup>292</sup> بود، در ایشان برای اشتغال به افراط‌کاریهای تباه از جمله زنا‌ی با محارم،<sup>293</sup> آزار «کودکان مذکر اما به خصوص آزار کودکان مؤنث» و «رفتارهای تباهکارانه با اجساد»<sup>293</sup> اشتھایی ایجاد می‌کرد. با توجه به تغییر متأخر در معنایی که بر طبیعی بودن

---

286 Karl-Maria Kertbeny

287 "homosexual"

288 Karl Heinrich Ulrichs

289 "monosexualist"

290 "heterogenit"

291 "normalsexual"

292 bestialists

293 incest



زیست‌شناختی و برتری اخلاقی<sup>۲۹۴</sup> دگرجنس‌گرایی دلالت می‌کرد، اختراع مقوله‌ی دگرجنس‌گرا در بافتار حمایت‌کرتبنی از حقوق دگرباشان،<sup>۲۹۵</sup> به قول تاریخ‌نگار، جاناناتان ند کتر،<sup>۲۹۶</sup> «یکی از طنزهای<sup>۲۹۷</sup> بزرگ تاریخ سکس» است.

اصطلاح «همجنس‌گرایی» را کرافت-ابینگ در آلمان و ایس در بریتانیا سر زبان انداختند. فرهنگ واژگان انگلیسی آکسفورد، بدین ترتیب، اعتبار [معرفی اصطلاح] را به چارلز گیلبرت چداک<sup>۲۹۸</sup> مترجم روان‌نژندی جنسی کرافت-ابینگ می‌دهد که کلمه‌ی «homosexuality» را در سال ۱۸۹۲، یک سال بعد از آنکه یک ناشر آثار پزشکی همین اصطلاح را به فرانسوی معرفی کرده بود، به زبان انگلیسی معرفی کرد. «لزبینیسم» نخستین بار در سال ۱۸۷۰ ظاهر شد، ابتدا در رقابت با مفاهیم «tribadism» و «Sapphism». اصطلاح «همجنس‌گرا» نیز رقبایی دیرین داشت. پیش‌گام آلمانی در به پا کردن کارزارهای حقوق جنسی، کارل هاینریش اولریش، برای نمونه، در سال ۱۸۶۲ کیش «اورانیسم» را بنیاد نهاد؛ اصطلاحی وام‌گرفته از ضیافت افلاطون که در آن عشق «اورانوسی» یا «آسمانی» مردان به پسران، منتسب به ایزد اورانوس، ستایش شده است. در برابر پس‌زمینه‌ی بازکشف رمانتیسیتی یونان باستان در آلمان و انگلستان عصر ویکتوریا، دیگر جوامع اورانوسی از عشق و دوستی میان مردان، که در هر دو کشور از جمله در آکسفورد و کمبریج رو به وفور بود، حمایت کردند. دیگر رقبای اصطلاح‌شناختی عبارت بودند از: homosexualist و paederast (گرچه این تعبیر برای سکس با پسران به کار می‌رفت، رفته‌رفته برای اشاره به سکس میان مردان استفاده شد)، «احساس جنسی متعارض»<sup>۲۹۹</sup> و «تمایل

<sup>294</sup> moral superiority

<sup>295</sup> gay rights

<sup>296</sup> Jonathan Ned Katz

<sup>297</sup> ironies

<sup>298</sup> Charles Gilbert Chaddock

<sup>299</sup> “contrary sexual feeling”

جنسی واژگون»<sup>۳۰۰</sup> و «واژگونگی جنسی»<sup>۳۰۱</sup> و «جنس میانه»<sup>۳۰۲</sup> و «جنس سوم»<sup>۳۰۳</sup> و «اورانوسیدن»<sup>۳۰۴</sup> (دوباره مشتق از عشق اورانوسی).

مفهوم «واژگونگی جنسی» به خصوص در سده‌ی نوزدهم پرطرفدار بود. این مفهوم بیانگر عقیده‌ی شایع زمانه بود که متمایلان به همجنس به گونه‌ای اختلال جنسیتی<sup>۳۰۵</sup> گرفتار بودند و در واقع، زنانی در بدن‌های مردان یا به عکس (گرچه این مفهوم همچنین طیف وسیعتری از رفتارهای جنسی منحرف، نظیر مردان زن‌پوش را نیز در بر می‌گرفت) یا حتی جنس سوم بودند. میل به همجنس به نحوی وسیع از طریق عینک جنسیت تفسیر می‌شد اما مخالفتها بر سر آنچه پیوند دقیق میان هویت جنسی و جنسیت بود بالا گرفت. آنانکه از الگوی واژگونگی جنسی دفاع می‌کردند استدلالشان این بود که همجنس‌گرایان مرد «زنانه‌شده» بودند، در حالی که دیگران بر آن بودند که الگوی شاه‌دبازانه‌ی<sup>۳۰۶</sup> یونانی مدعی آن بوده که ایشان به عکس مخصوصاً مردانه‌اند. نخستین جنبش حقوق اقلیت‌های جنسی در جهان، در آلمان در حدود پایان سده‌ی نوزدهم و به دنبال جرم‌انگاری همجنس‌گرایی در ابعاد ملی پدیدار شد؛ این جرم‌انگاری از اتحاد آلمانی<sup>۳۰۷</sup> ناشی می‌شد. تا سال ۱۹۰۲، تمایزها درون جنبش دقیقاً بر سر این مسئله پدید آمد و طی آن ماگنوس هیرشفلد<sup>۳۰۸</sup> از الگوی جنس سوم دفاع می‌کرد در حالی که بندیکت فریدلندر استدلال می‌کرد که همجنس‌گرایی «عالی‌ترین، و کامل‌ترین سطح فرگشتی تمایز جنسیتی» است و اینکه «گونه‌ی واژگونه»ی همجنس‌گرای نر نماینده‌ی رجولیت فوق‌العاده است و در مقایسه با مردان دگرجنس‌گرا قابلیت‌های برتری برای رهبری و پهلوانی داشته است.

300 “inverted sexual proclivity”

301 “sexual inversion”

302 “intermediate sex”

303 “third sex”

304 “unmings”

305 gender disorder

306 paederastic

307 German Unification

308 Magnus Hirschfeld

در این هر دو الگوی رقیب، مردان و زنان همجنس‌گرا سنخ‌هایی از افراد تلقی می‌شدند که به لحاظ زیست‌شناختی با دگرجنس‌گرایان متفاوت بودند، کسانی با خصلت‌های شخصیتی، لباس‌ها و بدن‌های خاص و ادعا شده است که ایشان به خصوص در مراکز شهری بزرگ فراوان بودند (که در بافتار بریدگی‌های اجتماعی ناشی از تسریع فرایندهای شهرنشینی، در قیاس با زندگی ساده و «طبیعی») در حومه، خصوصاً زمین‌های زایای حاصلخیزی برای انحراف انگاشته می‌شدند).

الگوی زیست‌شناختی سکسوالیته همجنس‌گرایان را نه گناهکار یا مجرم که افرادی نابهنجار می‌دید که محتاج علاج‌اند. گرچه برخی از سکس‌شناسان از جمله ایس همجنس‌گرایی را وراثتی می‌دیدند اما آن را بیماری نمی‌دانستند، علم جنسی عمدتاً دل‌مشغول مسئله‌انگاری و کاوش در این سکسوالیته‌های «حاشیه‌ای» و فکر کردن درباره‌ی شیوه‌ی «تصحیح» آسیب‌شناسی‌های ادراک‌شده از طریق درمان و مداخلات شیمیایی و جراحی از جمله اخته‌گری بوده است. در کتابچه‌ی راهنما تشخیصی و آماری انجمن روان‌پزشکی آمریکا تا سال ۱۹۷۳ و سازمان بهداشت جهانی تا سال ۱۹۹۲، همجنس‌گرایی رسماً یک بیماری روانی دسته‌بندی می‌شد. برچسب‌های روان‌پزشکی مشابه در بریتانیا در سال ۱۹۹۴ و در روسیه در سال ۱۹۹۹ ملغی شدند. و انجمن روان‌پزشکی چین در سال ۲۰۰۱، این برچسب را ملغی کرد. این اتفاق‌ها بعد از آن روی داد که گروه‌های حقوق دگرباشان و نیز روان‌پزشکان استدلال کردند که مشکل نه همجنس‌گرایی که همجنس‌گراهراسی<sup>۳۰۹</sup> است.

کاربرد روان‌پزشکی و سکس‌شناسی برای تصحیح و علاج سکسوالیته‌ی منحرف به نحوی گسترده مستند شده است. برای نمونه، روان‌کاوانی نظیر ساندور رادوی<sup>۳۱۰</sup> آمریکایی از سال‌های ۱۹۴۰ استدلال کردند که کجروی از دگرجنس‌گرایی را می‌توان «از محفوظات سترد.» تا سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، درمان واژگونگی بیش

---

<sup>309</sup> homophobia

<sup>310</sup> Sandor Rado

از پیش برای «معالجه»ی منحرفان جنسی نظیر مخالف پوش‌ها، فتیش‌گراها، تراجنس‌ها، مردان همجنس‌گرا و لزبینها در کشورهایی از جمله اتحاد شوروی، بریتانیا، ایالات متحده، کانادا و افریقای جنوبی استفاده شد. مردان دگرباش اغلب بیش از لزبین‌ها هدف قرار می‌گرفتند چون معالجات درمانگرانه اغلب پاره‌ای از احکام کیفری بود که خیلی به ندرت شامل روابط لزبینی می‌شد. سکس‌شناسان آمریکایی مسترز و جانسون از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۷، برنامه‌ای را برای گرواندن همجنس‌گرایان به دگرجنس‌گرایی پیش بردند و مدعی بودند که نرخ موفقیتشان در عرض شش سال درمان ۷۱.۶ درصد بوده است. درمان واژگونگی شامل فراافکندن تصاویر «اشیای جنسی نامناسب»، از جمله [تصاویر] عاشقان تحت درمان، به «بیمار» بود و در همان هنگام، داروهای شیمیایی نظیر آپومورفین به ایشان تزریق می‌کردند که باعث تهوع و استفراغ می‌شد یا این افراد را با شوک برقی درمان می‌کردند که معمولا در طول دوره‌ای چندین هفته‌ای، روزانه دو بار یا بیشتر انجام می‌گرفت.

گرچه سکس‌شناسان خود اغلب مشوق رواداری نسبت به کسانی بودند که از دایره‌ی «بهنجاری» روابط دگرجنس‌گرایانه بیرون می‌افتادند، اندیشه‌هایشان برای سازماندهی و تشدید منضبط‌سازی در حال ظهور سکس‌سوالیته استفاده می‌شد. همچنان‌که جامعه‌شناس جفری ویکز می‌گوید:

«پارادوکس این بود که سکس‌شناسان متقدم که تا حدی اصلاح‌گران آگاه سکس هم بودند، هم‌هنگام در سازماندهی و مهار بالقوه‌ی رفتارهای جنسی که می‌خواستند توصیف کنند عاملانی نیرومند بودند.»

در واقع، بسیاری از پیش‌تازان علم جنسی اصلاح‌گران اجتماعی فعالی بودند که اصلاح جنسی و دگرجنس‌سازی نظم اجتماعی را به‌هم‌پیوسته می‌دیدند. این برای

نمونه، درباره‌ی شخصیت‌هایی نظیر آگوست فورل، ادوارد کارپنتر،<sup>۳۱۱</sup> هاولاک ایس، ریچارد فون کرافت-ایینگ، ماگنوس هیرشفلد و ایوان بلوخ صادق بود که فعالانه در کارزارهایی سیاسی درگیر بودند که طیفی از حقوق اقلیت‌های جنسی تا صلح‌طلبی و حق رأی زنان را در بر می‌گرفت. ایشان در برابر پس‌زمینه‌ی چنین کشمکش‌های اجتماعی گسترده‌تری در بحث‌های معاصر و به‌شدت سیاسی شده در باب اصلاحات جنسی، آموزش جنسی و قانونگذاری‌های تبعیض‌آمیز مشارکت کردند. بسیاری از سکس‌شناسان متقدم به خصوص همجنس‌گراها را «بی‌آزار» می‌دیدند، به ویژه همان‌طور که آگوست فورل اشاره می‌کرد به این جهت که «ایشان در هر صورت زاد و ولد نمی‌کنند» و مؤلفانی نظیر کرافت-ایینگ و هیرشفلد علنا در برابر قانونگذاری ضد لواط به سخن درآمدند.

## انقلاب جنسی

سیاسی‌سازی سکسوالیته در سال‌های ۱۹۶۰ هنگامی شدت گرفت که مارکسیست‌های فرویدی، نظیر هربرت مارکوزه،<sup>۳۱۲</sup> اریش فروم<sup>۳۱۳</sup> و ویلهلم رایش<sup>۳۱۴</sup> استدلال کردند که سکس نیرویی طبیعی و مثبت است که جامعه‌ی سرمایه‌داری بورژوایی آن را سرکوب می‌کند. آنها به یک «آزادسازی» جنسی فرا خواندند که نظم اجتماعی را دگرگون می‌کرد. ویلهلم رایش روانکاو اتریشی بود که پیش از دوران مهاجرتش به ایالات متحده در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ و بدل شدنش به منتقد پرشور «فاشیسم سرخ» کمونیسم، در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ ابتدا عضو حزب سوسیال-دموکرات اتریش و سپس عضو حزب کمونیست آلمان بود. اثر نخست و مؤثرترین اثر رایش می‌کوشید روانکاوان را با مارکسیسم آشتی دهد. او

---

<sup>311</sup> Edward Carpenter

<sup>312</sup> Herbert Marcuse

<sup>313</sup> Erich Fromm

<sup>314</sup> Wilhelm Reich

بر تأکید فروید بر اهمیت لیبیدو (نیروی جنسی) متکی بود اما با نظریه‌ی فروید مسئله داشت. فروید به صریح‌ترین وجه در کتاب *تمدن و ملائحت‌های آن*<sup>۳۱۵</sup> (۱۹۱۵) اظهار می‌کرد که فاعل شناسا با تغییر مسیر لیبیدو به دیگر عرصه‌های حیات، هویت بالغ «بهنجار» می‌یابد. در حالی که از نظر فروید، فرهنگ بدین ترتیب، در نتیجه‌ی سرکوب طبیعت پیشرفت می‌کند، از نظر رایش، فرهنگ و طبیعت در جامعه‌ی مدرن به رقابت با هم واداشته شده‌اند، و در عوض، باید در وضعیت همسازی متقابل<sup>۳۱۶</sup> آشتی داده شوند. رایش با وارونه کردن اندیشه‌های فروید در باب سکسوالیته «تصحیح نظریه‌ی فروید در باب ضمیر ناخودآگاه» را پیشنهاد می‌کرد و در نظریه‌های خود در باب «درمان نباتی»<sup>۳۱۷</sup> و بعدتر «اقتصاد سکس»،<sup>۳۱۸</sup> می‌گفت که سرچشمه‌ی همه‌ی روان‌پریشی‌ها سرکوب فرهنگی نیروی طبیعی و جنسی است. همچنان‌که در سال ۱۹۴۸ می‌گفت:

«من معتقدم هر فردی که ذره‌ای طبیعی بودن را در خود حفظ کرده باشد، می‌داند که بیماران روانی فقط یک مشکل دارند: فقدان ارضای جنسی کامل و مکرر.»

رایش «توانایی رسیدن به اوج لذت جنسی»<sup>۳۱۹</sup> کامل را، که با «ارضای از طریق آلت تناسلی» یکی می‌دانست، قابلیت‌ی زیست‌شناختی می‌دید. او استدلال می‌کرد که جامعه این توانایی طبیعی برای لذت از طریق آلت تناسلی را خراب کرده است. به نظر او، «اقتصاددان سکس می‌داند که انسان تنها گونه‌ی زیست‌شناختی است که کارکرد جنسی طبیعی خود را نابود کرده است و این همان چیزی است که پریشانش

<sup>315</sup> *Civilisation and its Discontents*

<sup>316</sup> mutual harmony

<sup>317</sup> “vegetotherapy”

<sup>318</sup> “sex-economy”

<sup>319</sup> “orgastic potency”

می‌کند.» این نابودیِ تواناییِ رسیدن به اوج لذت جنسی بیش از همه فکر را به خود مشغول می‌کرد، همچنان که سکسوالیته به قول او «فی نفسه نیروی زیستن است.» این قول بسیار شایع بوده است. در واقع، رایش استدلال می‌کرد که اکثریت افراد در جامعه‌ی مدرن به سرکوب جنسی گرفتارند. همچنان که نوشته است:

«حتی یک فرد روان‌نژند نیست که توانایی رسیدن به اوج لذت جنسی داشته باشد. پیامد فرعی این واقعیت این است که اکثریت وسیعی از انسان‌ها به روان‌نژندی شخصیت گرفتارند.»

بدین ترتیب، مؤثرترین نوشته‌های رایش تحلیل شیوه‌هایی را بسط می‌داد که در آن جامعه افراد را به روان‌نژند بدل می‌کرد و مسؤولیت این «روان‌نژندی توده‌ای» را در وهله‌ی نخست به گردن سرمایه‌داری و بعدتر به گردن جامعه‌ی اقتدارگرا و در اثر نهایی‌اش، به گردن همه‌ی نهادهای اجتماعی می‌انداخت که نیروی زندگی زیست‌شناختی را سرکوب می‌کردند. نهاد «خانواده‌ی اجباری اقتدارگرا»،<sup>۳۲۰</sup> همچنان که در الگوی خانواده‌ی هسته‌ای متجسد می‌شود، آماج نقادی ویژه قرار گرفت، چون در نگاه رایش، این الگو ساختارهای اقتدارگرایانه‌ی دولت را در سطح خرد بازتولید و سرکوب اجتماعی، اقتصادی و جنسی زنان به دست پدرسالاری را پشتیبانی می‌کرد. رایش با تقبیح تک‌همسری اجباری،<sup>۳۲۱</sup> که ناخرسندی زناشویی بسیار و وابستگی اقتصادی زنان و کودکان درون خانواده را باعث شده، خانواده را همچنین به مثابه‌ی عامل مرکزی در سرکوب اجتماعی جست‌وجوی جنسی طبیعی در کودکی و نوجوانی می‌دید. رایش به یک «انقلاب جنسی» فرا می‌خواند که سکسوالیته را از سرکوب به دست جامعه می‌رهانید - چیزی که به باور وی، بدون

<sup>320</sup> "authoritarian compulsive family"

<sup>321</sup> compulsive monogamy

برانداختن نظم اجتماعی و همچنین سیاسی ممکن نبود. در این خصوص، وی در دیباچه‌ای بر ویراست دوم کتابش *انقلاب جنسی*<sup>۳۲۲</sup> (چاپ ۱۹۳۰) چنین نوشت:

«نظم اجتماعی اقتدارگرا و سرکوب جنسی اجتماعی دست در دست یکدیگر می‌روند و «اخلاقیات» انقلابی و برآوردن نیازهای جنسی همراه یکدیگرند.»

تصور متقدم رایش از اقتصاد جنسی، که عمدتاً سکس‌شناسانه و روانشناختی بود، در دهه‌های بعدتر تحت عنوان علم «ارگونومی»،<sup>۳۲۳</sup> مطالعه‌ی «نیروی زندگانی»،<sup>۳۲۴</sup> به بیانی دیگر درآمد. در سال ۱۹۳۹، رایش به ایالات متحده نقل مکان و در ناحیه‌ای روستایی در مین،<sup>۳۲۵</sup> مرکزی پژوهشی موسوم به «ارگونون»<sup>۳۲۶</sup> تأسیس کرد. او که مدتها استدلال کرده بود که «کارکرد جنسی اندام تناسلی» منبع مرکزی نیروی زندگانی است، ادعا کرد که از طریق مشاهده، سرچشمه‌ی کل زندگانی را شناسایی کرده است: نیروی کیهانی ارگون. رایش با حرکت از رویکردی جامعه‌شناختی و انسان‌شناختی به رویکردی مبتنی بر علوم طبیعی در مطالعه‌ی نیروی زندگانی، با این مدعیات حتی کاسه‌ی صبر پرشورترین پیروانش را لبریز کرد: او ادعا کرد که «ذرات نیروی زندگانی»،<sup>۳۲۷</sup> که او «بیون»<sup>۳۲۸</sup> می‌خواند، و نیز ذرات نابودگر زندگانی، که او «اورگون مرگبار»<sup>۳۲۹</sup> یا «الف میمب»<sup>۳۳۰</sup> می‌خواند، به نحو تجربی مشاهده‌پذیرند؛ همچنین مدعی «کشف» فرمول شیمیایی ضمیر ناخودآگاه

---

322 *The Sexual Revolution*

323 “orgonomy”

324 “life energy”

325 Maine

326 “Orgonon”

327 “particles of life energy”

328 “bion”

329 “deadly Orgon”

330 “DOR”



شد و ماشین‌های انفجار ابری اختراع کرد که به ادعای او می‌توانستند برای تولید باران به نیروی اورگون اتکا کنند. جنجالی‌ترین اختراعات انباشت‌گران نیرو، موسوم به «جعبه‌های اورگون»<sup>۳۳۱</sup> بود که به ادعای او، می‌توانستند نیروی اورگون کیهانی را به افرادی که در این جعبه‌ها می‌نشستند منتقل کنند. نیروی اورگون به ادعای او می‌توانست «زیست-نیروی»<sup>۳۳۲</sup> انسان‌ها را آزاد کند، زیست‌نیروی که اورکود آن را در جامعه‌ی مدرن سرچشمه‌ی «اضطراب ارگاسم»<sup>۳۳۳</sup> و نیز در شماری از ناخوشی‌ها، از جمله سرطان، سهم می‌دید.

اما انباشتگرهای اورگون رایش را با اداره‌ی فدرال غذا و دارو<sup>۳۳۴</sup> در انداخت. کندوکاوی به ظن کلاهبردارانه بودن مدعیاتی در خصوص فواید بهداشتی‌شان به شکایت رسمی از جانب اداره‌ی غذا و دارو و منع قانونی علیه هرگونه ارجاع به «نیروی اورگون» انجامید. رایش به دنبال نقض حقوقی این ممنوعیت در سال ۱۹۵۶، به دو سال حبس، ممنوعیت ارجاعات به نیروی اورگون و انباشتگرها در کتابهایش و سوزاندن مواد مربوط به انباشتگرها محکوم شد. تقدیر چنان بود که یک سال بعد در بازداشتگاه فدرال در پنسیلوانیا از دنیا برود. در حال حاضر، به عکس، انباشتگرهای اورگون آزادانه در اینترنت به فروش می‌روند.

فراخوان چپ فرویدی به رهاسازی جنسی از سرکوب سرمایه‌داری و پدرسالاری بنا بود بر جنبش‌های چپ‌گرایانه و فمینیستی که در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ پدیدار می‌شدند و همچنین بر انواع مختلف و جدید سکس‌درمانی، که از آزادسازی نیروی جنسی حمایت می‌کرد، تأثیری ژرف داشته باشد. این فراخوان فهم زیست‌شناختی از سکسوالیته را به منزله‌ی نیرویی طبیعی، که به دست جامعه‌ی بورژوازی سرکوب شده، بازتولید کرد.

---

331 "Orgone boxes"

332 "bio-energy"

333 "orgasm anxiety"

334 The Federal Food and Drug Administration

الگوی زیست‌شناختی تا سال‌های ۱۹۸۰ چیره ماند و امروز نیز همچنان بر سکس‌پژوهی خاصه با توجه به احیای کنونی الگوهای فرگشتی سکسوالیته و چشم‌اندازهای ژنتیکی تأثیر نظری مهمی دارد. برای نمونه، کتاب‌هایی نظیر تاریخ طبیعی تجاوز: مباهای زیست‌شناختی تعرض جنسی<sup>۳۳۵</sup> نوشته‌ی رندی ثورنهییل<sup>۳۳۶</sup> و کریگ پالمر<sup>۳۳۷</sup> (۲۰۰۰) و سمت تاریخ مرد<sup>۳۳۸</sup> نوشته‌ی مایکل گیگلیری<sup>۳۳۹</sup> خشونت جنسی نر خاصه تجاوز را نتیجه‌ی غرایز فرگشتی نر برای پراکندن ژن‌هایشان تصور می‌کنند در حالی که کالبدشناسی عشق: تاریخ طبیعی جفت‌گیری، ازدواج و چرایی سرگردانی ما<sup>۳۴۰</sup> نوشته‌ی هلن فیشر<sup>۳۴۱</sup> (۱۹۹۲) به تبیین‌های فرگشتی و زیست‌شناختی تفاوت‌های جنسیتی اشاره می‌کند. اما الگوی زیست‌شناختی سکسوالیته از چندین جناح از جمله از درون خود سکس‌شناسی آماج حمله قرار گرفته است.

### چالش‌هایی پیش روی الگوی زیست‌شناختی سکس

اگرچه اغلب سکس‌شناسان اولیه در وهله‌ی نخست، سکسوالیته‌های پیرامونی را جست‌وجو کردند، دیگران، خاصه هاولاک الیس، بر خود رفتار جنسی «بهنجار» متمرکز شدند. مطالعه‌ی سکسوالیته‌ی بهنجار به مسئله‌انگاری جزئی طبیعی بودن زیست‌شناختی انجامید. سکس همچنان در قالب ذات زیست‌شناختی فهمیده می‌شد اما برخی سکس‌شناسان سده‌ی نوزدهم، نظیر گلدس و تامسون، نتوانستند چشم بر این فرو ببندند که گزینه‌های جنسی «طبیعی» در واقع کاملاً متکثرند. بدین

<sup>335</sup> *A Natural History of Rape: Biological Bases of Sexual Coercion*

<sup>336</sup> Randy Thornhill

<sup>337</sup> Craig Palmer

<sup>338</sup> *The Dark Side of Man*

<sup>339</sup> Michael Ghiglieri

<sup>340</sup> *Anatomy of Love: A Natural History of Mating, Marriage and Why We Stray*

<sup>341</sup> Helen Fisher

ترتیب، حتی در میان نسل اول سکس‌شناسان، روایت طبیعی‌سازیِ راست‌کیشی جنسی<sup>۳۴۲</sup> همزمان به مسئله‌انگاریِ جزئیِ هنجارمندیِ جنسی انجامید. این رأی ایس که هنجارمندی به جای غرایز طبیعی، خود بازتاب‌دهنده‌ی تعاریف اجتماعی بوده است و اینکه چه بسا میان اعمال جنسی بهنجار و نابهنجار به جای گسست آشکار، پیوستگی در کار باشد، راه را برای فهم اجتماعی از سکسوالیته باز کرد.

سکس‌پژوهی‌های بعدی شامل پیمایش‌هایی در ابعاد بزرگ و تحلیل آماری رهیافت‌ها و رفتارهای جنسی در چندین کشور بود. شناخته‌شده‌ترین نمونه‌های این پژوهش‌ها عبارتند از مطالعات کینزی<sup>۳۴۳</sup> در سال‌های ۱۹۵۰ درباره‌ی رفتار جنسی ۱۲۰۰۰ آمریکایی، و گزارش‌های هایت<sup>۳۴۴</sup> متعاقب آن مطالعات که تجارب جنسی ۱۵۰۰۰ مرد و زن را در ایالات متحده از سال‌های ۱۹۷۰ به بعد ارزیابی کرد. دوباره، پیامد مهم این پیمایش‌های طبیعت‌باورانه و کمی رهیافت‌ها و رفتارهای جنسی بنا بود که نشان دهد مرزهای میان سکسوالیته‌ی «بهنجار» و «منحرف» آن قدرها که پیشتر گمان می‌رفت روشن و مشخص نیست. مطالعات کینزی به خصوص در اوایل سال‌های ۱۹۵۰ هنگامی که آشکار کرد ۳۷ درصد نمونه‌ی مذکر تا سر حد رسیدن به نهایت لذت جنسی با مرد دیگری رابطه‌ی جنسی داشته‌اند و اغلبشان خود را دگرجنس‌گرا می‌دانسته‌اند رسوایی عمومی آفرید؛ این یافته در پیمایش‌های معاصر درباره‌ی رفتار جنسی کاملاً عادی است. این بدان معنا بود که کنش با همجنس دیگر نمی‌توانست به منزله‌ی رفتار منحرف اقلیت کوچک و ناخوشی از مردم برچسب بخورد. این پارادوکس مهمی در تاریخ سکس‌شناسی است: در حالی که الگوی زیست‌شناختی سکسوالیته را در قالب گزینه‌های طبیعی، سکسوالیته‌ی بهنجار و نابهنجار و تفاوت‌های جنسیتی زیست‌شناختی تصور می‌کرد، همان سنخ پژوهش همچنین به مسئله‌انگاری همان مقولاتی می‌انجامید که بر آن مبتنی شده بود. بدین

---

342 sexual orthodoxy

343 Kinsey

344 Hite

ترتیب، فهم زیست‌شناختی از سکسوالیته از درون، گفتمان سکس‌شناسانه‌ای را به میدان مبارزه کشید که خود در وهله‌ی نخست صورت‌بندی‌اش کرده بود. همچنین همان سوژه‌هایی که الگوی زیست‌شناختی می‌کوشید توصیفشان کند در برابر این الگو به تحدی برخاستند. درون سکسوالیته‌های «پیرامونی»، که علم جنسی آفرید، معانی جنسی محک تجربه خورده‌اند و در برابرشان مخالفت شده است. همچنان‌که جفری ویکز اشاره می‌کند:

«منحرفانی که به سخن در آمده بودند، کسانی که نخست در کتب سکس‌شناسان اولیه سکوی عمومی به دقت سنجیده‌ای در اختیارشان قرار گرفت، حالا از جانب خود به بانگ بلند سخن می‌گویند ... در سیاست‌های خیابانی و لابی‌گری از طریق جزوه‌ها و مجله‌ها و کتاب‌ها، از طریق نشانه‌شناسی تنظیمات به شدت جنسیت‌یافته و با کلیدمرزها و رنگ‌ها و لباس‌های پرنقش‌ونگار در رسانه‌های عامه‌پسند و در جزئیات دنیوی‌تر زندگانی خانگی صدای خودشان را به گوش دیگران می‌رسانند.»

همچنان‌که بعدتر (نک به صفحه‌ی ۱۴۳) خواهیم دید، مقوله‌هایی که در وهله‌ی نخست به آنها برچسب‌های ردگان‌شناختی نظیر «همجنس‌گرا» یا «لزبین» اطلاق می‌شد، به شیوه‌هایی که به لحاظ سیاسی خلاقانه بود، از نو از آن خود می‌شد. سومین چالش عمده بر سر راه الگوی زیست‌شناختی از جانب فروید آمد. او نظریه‌ی رانه‌ی ناخودآگاه<sup>۳۴۵</sup> / لیبیدو را بسط داد که میل جنسی را نه چیزی که می‌شود آن را مهار یا بر آن غلبه کرد بلکه چیزی همیشه حاضر در مردان و زنان می‌دید. در این چارچوب، او هیستری‌زنانه را نشانگان سرکوب ناسالم غرایز جنسی زنانه ترسیم می‌کرد. کتاب اثرگذارش سه جستار در باب نظریه‌ی سکسوالیته<sup>۳۴۶</sup> (۱۹۰۵)

---

<sup>345</sup> unconscious drive

<sup>346</sup> *Three Essays on the Theory of Sexuality*

سکسوالیته را همچون یک گزینه‌ی طبیعی پیش داده و حاضر و آماده ترسیم نمی‌کرد که بدین ترتیب، سوژه‌ها بتوانند از آن منحرف شوند، بلکه آن را همچون رانه‌ای تصور می‌کرد که در فرایند بسط روانشناختی کودکی برساخته می‌شود. فروید استدلال می‌کرد که انتقال سکسوالیته‌ی خنثی شده‌ی کودکی به صورت‌های مقبول اجتماعی در بسط آن به بزرگسالی محوری است. همچنان‌که فمینیست فرویدی، جولیت میچل، می‌گوید:

«در کودکی همه چیز یا متکثر است یا منحرف؛ یک‌دست کردن و «هنجارمندی»<sup>۳۴۷</sup> تلاشی است که ما باید برای ورودمان به جامعه‌ی انسانی بکنیم.»

تحلیل‌های فروید از نمونه‌های فردی هیستری و روان‌نژندی در حالی که میل ناخودآگاه را در پیش راندن فاعلیت انسانی می‌دید و به سکسوالیته اهمیت‌ی محوری می‌داد، از روایت‌های زیست‌شناختی فاصله می‌گرفت و تمدن و سرکوب جنسی را به هم پیوند می‌داد.

چالش نهایی و احتمالاً قاطع‌ترین چالش پیش روی الگوی زیست‌شناختی سکسوالیته از ظهور چشم‌اندازهایی ضد ذات‌باورانه در طیفی از رشته‌های علمی در علوم اجتماعی و علوم انسانی از سال‌های ۱۹۷۰ به این سو ناشی شده است. این الگوهای نظری نو فکرت سکسوالیته به مثابه‌ی امری طبیعی یا زیست‌شناختی را رد و در عوض، بر سرشت اجتماعی تجربه‌ی جنسی تأکید می‌کنند. مؤلفانی نظیر دیوید هالپرین در ادبیات کلاسیک، استیون هیث<sup>۳۴۸</sup> در نقد ادبی و جفری ویکز، کن پلامر<sup>۳۴۹</sup> و بسیاری دیگر در جامعه‌شناسی به تبعیت از روایت جنجالی اما بسیار

---

<sup>347</sup> “normality”

<sup>348</sup> Stephen Heath

<sup>349</sup> Ken Plummer

اثرگذار فوکو در اثر معیارش در آمدی بر تاریخ سکسوالیته،<sup>350</sup> سکسوالیته را همچون یک «دستگاه تاریخی» دیدند که سرچشمه‌هایش را می‌توان دیگر بار تا سده‌ی هجدهم پی گرفت؛ ایشان آشکارا به سود نیاز به فهم سکسوالیته همچون قلمروی تجربه‌ای مستقر در دل تاریخ و فرهنگ استدلال کرده‌اند که روابط اجتماعی قدرت آن را شکل می‌دهد. به دنبال این الگوی اجتماعی سکسوالیته، هویت‌های جنسی صرفاً ابراز‌غرایز طبیعی نیستند بلکه برساخت‌های اجتماعی و سیاسی‌اند.

در برابر این پس‌زمینه، این ادعا که دگرجنس‌گرایی، همجنس‌گرایی مردان و همجنس‌گرایی زنان و حتی خود سکسوالیته در سده‌ی نوزدهم اختراع شدند صرفاً به این معنی نیست که اصطلاحات در آن دوره اختراع شده‌اند (اگرچه این اصطلاحات هم محصول همان دوره‌اند). به نحوی بنیادین‌تر، این بدان معناست که روش‌هایی که در آن، افراد سکسوالیته‌ها و هویت‌های خود را در مدرنیت تجربه و معنا کردند قویاً شکل‌گرفته از مؤلفه‌هایی هسته‌ای است که با دستگاه مفهومی سکسوالیته مرتبط هستند. به خصوص تفکر غریزه‌ی جنسی «طبیعی» که یعنی برای اختلاف‌های جنسیتی و تصور از هویت جنسی پایه‌ی زیست‌شناختی مفروض می‌داند.

همچنان‌که دیده‌ایم، سه الگو فهم فرهنگی سکس را در غرب شکل داده‌اند: الگوی اخلاقی/دینی،<sup>351</sup> الگوی زیست‌شناختی و الگوی اجتماعی سکسوالیته. اگرچه این سه الگو به لحاظ تاریخی در پی یکدیگر آمده‌اند، شایان تأکید است که این سه همچنان امروز در کنار یکدیگر حاضرند. فهم‌های اخلاقی و زیست‌شناختی و اجتماعی از سکسوالیته همچنان اثر عظیمی بر روش‌هایی دارند که در آن معانی جنسی در جامعه، سیاست و در زندگی‌های روزمره‌ی ما ساماندهی می‌شوند. این فهم‌ها هم برای شیوه‌هایی که ما رفتارها و هویت‌های جنسی‌مان را تصور می‌کنیم و هم برای احتمالات دگرگونی‌های شخصی و سیاسی، معانی ضمنی مهمی دارند.

<sup>350</sup> *History of Sexuality: An Introduction*

<sup>351</sup> moral/religious model

## فصل ۳

# باکره‌ها یا قحبه‌ها؟ نقدهای فمینیستی بر سکسوالیته

«فمینیست‌هایی که همچنان با مردان می‌خوانند حیاتی‌ترین نیروهایشان را به سرکوب‌گر تسلیم می‌کنند.»

جیل جانسون، ملت لزیبن (۱۹۷۳)

معیار اخلاقی دوگانه<sup>۳۵۲</sup>

سکسوالیته‌ی مؤنث در سراسر مدرنیت در معرض مذاقه‌ی علمی و اخلاقی<sup>۳۵۳</sup> خاص بوده است. همچنین در کشمکش‌های فمینیستی، دغدغه‌ای محوری ایجاد کرده است. در حالی که نخستین جنبش زنان، که در دهه‌های آخر سده‌ی نوزدهم پدیدار شد، نبرد برای برابری مدنی و سیاسی برای زنان را در اولویت قرار می‌داد، با وجود این، سکسوالیته حیظه‌ی مهمی برای نقد روابط جنسیتی موجود ایجاد کرد. فمینیست‌ها با تکیه بر توجهات زیست‌شناختی مبتنی بر معیار اخلاقی دوگانه، که مردان را طبیعتاً بی‌بندوبار و زنان را منفعل و عفیف می‌دید، چنین دیدگاه‌هایی درباره‌ی جنسیت ساختند تا استدلال کنند که اخلاقیات<sup>۳۵۴</sup> زنان متعاقباً بنا به طبیعت

---

<sup>352</sup> The double moral standard

<sup>353</sup> scientific and moral scrutiny

<sup>354</sup> morals

بر اخلاقیات مردان برتری دارد. ایشان با اشغال جایگاه اخلاقی فرادست، نقد سکسوالیته‌ی مذکر را بسط دادند که به رانه‌های شهوت‌بار طبیعی مردان و آزادی جنسی مذکر همچون سرچشمه‌ی سرکوب جنسی زنان اشاره می‌کرد. کنشگری سیاسی با انعکاس دغدغه‌های اجتماعی موسّع‌تر زمانه دربارهی گسترش تن‌فروشی در سده‌ی نوزدهم در سراسر اروپا و ایالات متحده و ملازم با آن، افزایش بیماری مقاربتی، به ویژه بر این حیطه‌ها متمرکز شد. بنا به استدلال برخی فمینیست‌ها، دلیل «واقعی» اینکه مردان نمی‌خواستند به زنان حق رأی بدهند، حفاظت از بهره‌کشی جنسی مردانه از زنان بود.

کنشگران زن اغلب با پیش‌زمینه‌های طبقه‌ی متوسط بالا در جنبش‌های اجتماعی پرشماری که حامی تهذیب اخلاقی بیشتر و «بهداشت اجتماعی» بود نقش‌های مهمی ایفا کردند. این جنبش‌ها در سراسر جهان غرب، هم از جانب سازمان‌های چپ سیاسی و هم از جانب سازمان‌های محافظه‌کار و مذهبی، پدیدار شد. کارزارهایی علیه تن‌فروشی خواهان پایان «برده‌داری سفید» شدند که در آن مردان بی‌شرافت طبقه‌ی متوسط از دختران معصوم و تهیدست جوان طبقه‌ی کارگر بهره‌کشی جنسی می‌کردند. در عوض، ایشان حامی «کار نجات‌بخش» برای «زنان سقوط‌کرده» بودند. از دیدگاه اخلاق‌گرایانه،<sup>۳۵۵</sup> تن‌فروشی هم ردیلت بود و هم مشکل بهداشت عمومی عمده‌ای دیده می‌شد. تن‌فروشان را وسایط اصلی آلودگی مردان به بیماری‌های مقاربتی نظیر سوزاک و سیفیلیس می‌انگاشتند؛ این تلقی پژواک‌دهنده‌ی پیوندهای سنتی میان بدن مؤنث و بیماری در فرهنگ غربی بود. به قول شاه لیر دیوانه‌ی شکسپیر:

«از کمر به پایین اسب و از آنجا به بالا زن‌اند؛ خدایان فقط تا کمر را صاحب‌اند و زیر کمر همه از آن اهریمنان است. دوزخ و ظلمت آنجاست.»



در آنجا چاه گوگرد است. می سوزد و می سوزاند و بوی عفن می دهد. تف  
آه! تف، آه آه!»

بیماری مقاربتی در عصر مدرن خود رفته رفته به لحاظ فرهنگی مؤنث بازنمایی شد، چنانکه فرانسوی‌ها به آن «سیفیلیس بانو»<sup>356</sup> می گویند. سیفیلیس از اواخر سده‌ی پانزدهم در اروپا پدیدار شده بود؛ احتمالاً ملوانانی که از آمریکا باز می گشتند، شیوعش می دادند که به همه گیری در سراسر قاره [اروپا] انجامید. دل نگرانی‌های جمعی درباره‌ی سیفیلیس این بیماری را طوری تصویر می کرد که از «بیرون» به خصوص از جانب خارجی‌ها می آید و بازتاب دهنده‌ی معانی فرهنگی موسّع تری حول بیماری جنسی بود که می خواست منشأ آلودگی بدن‌های سالم و مذکر ملت را در بدن‌های بیمار مؤنث و خارجی ببیند. همچنان که مؤلف علوم طبی لولین-جونز<sup>357</sup> اشاره کرده است:

«همچنان که مردم هر سرزمینی آلوده می شدند، هر کدام تلاش می کرد کاسه کوزه‌ی بیماری جدید و دهشتبار را سر همسایه اش بشکند. ایتالیایی‌ها به آن می گفتند بیماری اسپانیایی. فرانسوی‌ها، که خود نخست در ۱۴۹۵ آلوده شدند، به آن می گفتند بیماری ایتالیایی یا ناپولیتن... این بیماری سال ۱۴۹۷ به انگلیس رسید و آنجا مرض فرانسوی نام گرفت... سال ۱۵۰۵ به چین و یک سال بعد به ژاپن رسید و آنجا «مانکا باسام» یا بیماری پرتغالی خوانده شد.»

بیماری آمیزشی تداعی‌های حمله‌ی بیگانه و خیانت به خود گرفت. بدین ترتیب، در طول جنگ‌های اول و دوم جهانی، تن فروشان با آلوده کردن سربازان میهن پرست

---

<sup>356</sup> “Dame Syphilis”

<sup>357</sup> Llewellyn-Jones

مرتب «کمک کار دشمن» تصویر می شدند. یک پوستر بریتانیایی جنگ جهانی دوم، که وسیعاً انتشار یافت، تصویری از تن فروشی با صورت اسکلت داشت که دست در گردن هیتلر و هیروهیتو انداخته و زیرش نوشته شده بود: «از میان این سه تا بیماری مقاربتی از همه بدتر است.» در طول جنگ جهانی اول، هزاران تن فروش مظنون در ایالات متحده در اردوگاه‌های کار اجباری زندانی شدند و تاریخ جنسی جنگ جهانی<sup>358</sup> نوشته‌ی ماگنوس هیرشفلد (۱۹۴۱) گزارش می‌دهد که ارتش آلمان در سال ۱۹۱۵، فرمان‌هایی در بسیاری از سرزمین‌های اشغالی صادر کرد که زنانی را که با علم به ابتلا به بیماری مقاربتی با سربازان رابطه‌ی جنسی داشتند تا یک سال به زندان محکوم می‌کرد.

بسیاری از دولت‌های ملی بر اثر ترس از اینکه بیماری مقاربتی بدن‌های مذکر را برای اهداف نظامی بیش از حد ضعیف کند، در سده‌ی نوزدهم شروع به تنظیم مقررات در خصوص تن‌فروشی کردند تا اشاعه‌ی عفونت‌های جنسی را محدود کنند. برای جلوگیری از اینکه مشتری‌ها تن‌فروشان را آلوده کنند هیچ تلاشی نمی‌شد بلکه تن‌فروشان آماج نظارت پزشکی اجباری بودند و اگر [پزشکان] آلودگی تشخیص می‌دادند حبس و درمان بیمارستانی اجباری تجویز می‌کردند. در افواه عامه در اروپای سده‌ی نوزدهم، جماع با کودک باکره می‌توانست بیماری آمیزشی را درمان کند. به طور عمومی‌تر، تن‌فروشی کودکان در سراسر اروپا و جاهای دیگر گسترده بود، گرچه معمول بود که به تقلب دعوی باکرگی شود تا دختری را بتوان چندین بار با قیمتی بالاتر فروخت. انتشار مجموعه‌ای از گزارش‌های بی‌پرده درباره‌ی به دام انداختن و فروختن دختران جوان در روسپی‌خانه‌های لندن به قلم روزنامه‌نگار و.ت. استد<sup>359</sup> در *مجله‌ی پال مال*<sup>360</sup> در ژوئیه ۱۸۸۵، رسوایی بین المللی به بار آورد. این مجموعه گزارش، که تحت نام «حراج دوشیزگان در بابل

<sup>358</sup> *The Sexual History of the World War*

<sup>359</sup> W. T. Stead

<sup>360</sup> *Pall Mall Gazette*

مدرن»<sup>۳۶۱</sup> منتشر شد، یک جهان زیرمینی جنسی را بر ملا می‌کرد که در آن آقایان طبقات بالا می‌توانند در «فریادهای قربانیان شکنجه‌دیده‌ی شهوت و سبعت» لهله‌ی شادی سر دهند. در بریتانیا، این رسوایی به قانون متمم حقوق جنایی سال ۱۸۸۵ انجامید که خریداری سکس را جرم‌انگاری و سن رضایت به رابطه‌ی جنسی برای دختران را از ۱۳ به ۱۶ سال افزایش می‌داد.

کارزارکنندگان فمینیست ضد تن‌فروشی همگام با سازمان‌های مسیحی از دولت‌های ملی خواستند که تن‌فروشی را نه اداره‌که به کلی منع کنند. بنا به استدلال آنها، اداره‌ی دولت به معنای آن بود که دولت با حفظ نهاد تن‌فروشی «مثل پانداها عمل می‌کند.» در سال ۱۸۷۵، جنبش بین‌المللی عمده‌ای در قالب «فدراسیون بریتانیا و برّ اروپا برای لغو اداره‌ی دولتی رذیلت»<sup>۳۶۲</sup> پا گرفت که به لغو تن‌فروشی فرا می‌خواند. مبارزه علیه قاچاق بین‌المللی زنان به هدف تن‌فروشی، در رأس برنامه‌ی سیاسی آن قرار داشت که بازتابی از هراس‌های اجتماعی گسترده‌تر زمانه دربار‌ی آثار الگوهای مهاجرت‌فرزینده بر جامعه بود. در سال ۱۹۰۴، بر سر نخستین «پیمان بین‌المللی برای سرکوب برده‌داری سفید»<sup>۳۶۳</sup> توافق شد و به فرایند تدریجی منع قانونی روسپی‌خانه‌ها در سراسر اغلب کشورهای غربی دامن زد.

کارزارهای موج اول فمینیسم هم الگوی اخلاقی و هم الگوی زیست‌شناختی سکسوالیته را بسیج کرد تا به سود نیاز به حمایت زنان در برابر پیامدهای شوم شهوت‌نرینه استدلال کند. ایشان زنان را در نقش پاسداران اخلاقیات عمومی و خصوصی قرار دادند و از این طریق، الگوهای اجتماعی غالب زنانگی زمانه را بازتولید کردند که مقبولیت زنان را بر پاک‌ی باکرگی یا عفت در چارچوب ازدواج مبتنی می‌کرد، در

<sup>361</sup> "The Maiden Tribute of Modern Babylon"

<sup>362</sup> The British and Continental Federation for the Abolition of Government Regulation of Vice

<sup>363</sup> "International Agreement for the Suppression of the White Slave Traffic"

حالی که رفتار «فاسد» و غیر اخلاقی<sup>۳۶۴</sup> زنانی که به لحاظ جنسی بی‌بندوبار بودند ایشان را به معنای استعاری یا واقعی کلمه «قحبه»<sup>۳۶۵</sup> تعریف می‌کرد.

## عشق رها

اما همه‌ی فمینیست‌ها بر سر این دیدگاه دوگانه‌انگار درباره‌ی سکسوالیته‌ی زنانه همداستان نبودند. چندین و چند تن از متفکران برجسته‌ی فمینیست در جنبش‌های ریشه‌ای اصلاح امر جنسی در سده‌ی نوزدهم مشارکت کردند، جنبش‌هایی که به سود آزادی‌های جنسی بیشتر برای مردان و زنان استدلال می‌کردند. متفکران لیبرتارین، آنارشیزست و کمونیست به قوانین وقاحت و ضد همجنس‌گرایی حمله کردند و به دسترسی به اطلاعات پیشگیری از بارداری، سقط جنین و «عشق رها»<sup>۳۶۶</sup> میان شریکان برابر درون پیوندی با انتخاب آزادانه فرا خواندند. ایشان با پژواک دادن به حمله‌هایی که پیشتر به دست پیشتازان فمینیستی همچون مری ولستون‌کرافت<sup>۳۶۷</sup> به نهاد ازدواج شد، عقد ازدواج را همچون قراردادی مبتنی بر تصاحب اقتصادی و جسمانی زنان به دست مردان رد کردند، گرچه اغلب متفکران عشق رها روابط تک‌همسری را ترغیب می‌کردند. عشق رها را آزاداندیشان، آنارشیزست‌ها و فمینیست‌های سوسیالیستی همچون اما گلدمن<sup>۳۶۸</sup> و لیلیان هارمن<sup>۳۶۹</sup> آمریکایی یا ایتو نوئه<sup>۳۷۰</sup> در ژاپن حمایت می‌کردند (در ۱۹۲۳، ایتو نوئه به همراه عاشق مذکرش به دست پلیس نظام ژاپن کشته شد). *اتحادیه‌ی نهادهای مترقی زنان*<sup>۳۷۱</sup> در آلمان پیشنهاد تحریم ازدواج داد و لذت جنسی را هم برای زنان و هم برای مردان گرامی

---

364 immoral

365 literally

366 “free love”

367 Mary Wollstonecraft

368 Emma Goldman

369 Lillian Harman

370 Ito Noe

371 *Verband Fortschrittlicher Frauenvereine*

داشت، در حالی که اتحادیه‌ی مشروعیت انگلیس<sup>۳۷۲</sup> که در ابتدا در سال ۱۸۹۳، برای دفاع از حقوق کودکانی تأسیس شد که خارج از ازدواج به دنیا می‌آمدند، به آمیختن «دو اصل از شریف‌ترین اصول روابط انسانی - آزادی و عشق -» فرا خواند. الکساندرا کولونتای،<sup>۳۷۳</sup> برجسته‌ترین زن انقلابی کمونیست در نخستین دهه‌های حکومت شوروی و بنیادگذار ژنوتدل<sup>۳۷۴</sup> (بخش زنان کمیته‌ی مرکزی حزب بلشویک) در سال ۱۹۱۹، استدلال کرد که خانواده مثل دولت نهادی سرمایه‌دارانه است که با گسترش «بهشت» سوسیالیستی «بر بسیط ارض» در آینده کنار گذاشته خواهد شد. او در سال ۱۹۲۰، نوشت: «خانواده چه برای اعضایش و چه برای ملت، به منزله‌ی یک کل دارد ضرورتش را از دست می‌دهد.» همچنین در متنی در ۱۹۲۰ با عنوان کمونیسم و خانواده می‌نویسد:

«جامعه‌ی کمونیستی به جای بردگی در بند ازدواج در گذشته، به زنان و مردان اتحادی رها پیشنهاد می‌کند که قوت آن در رفاقتی است که الهامش می‌بخشد.»

از آنجا که بهره‌کشی جنسی زنان به وابستگی اقتصادی زنان به مردان در سیستم سرمایه‌داری مربوط می‌شد، به باور او، تن‌فروشی در آینده‌ی تابناک کمونیستی «خود به خود محو» خواهد شد. همچنان‌که که وی در متنش در سال ۱۹۲۱، با عنوان *ترهایی در باب اخلاقیات کمونیستی در سپهر روابط ازدواجی*<sup>۳۷۵</sup> نوشت، رانه‌ی جنسی را «نه همچون چیزی شرم‌آور و گناه‌آلود بلکه همچون چیزی طبیعی همانند دیگر نیازهای یک ارگانسیم سالم نظیر گرسنگی و تشنگی» می‌دید؛ مادام که از

---

<sup>372</sup> the English Legitimation League

<sup>373</sup> Alexandra Kollontai

<sup>374</sup> Zhenotdel

<sup>375</sup> *Theses on Communist Morality in the Sphere of Marital Relations*

زیاده‌روی در سکس پرهیز شود، رانه‌ی جنسی را نباید محدود کرد؛ زیاده‌روی در سکس از نظر او تهدیدی برای ظرفیت تولیدی کارگران بود.

لنین به سرعت دیدگاه‌های کولونتای را به حاشیه برد، در حالی که متفکران معتقد به عشق رها در جوامع سرمایه‌داری عموماً با خصومت سازمان‌های غالبِ هواخواه حق رأی زنان، مواجه می‌شدند؛ این سازمان‌ها از آزادسازی جنسی، که پایه‌های مقبولیت اجتماعی کارزارهای گسترده‌تر برای حق رأی زنان را سست می‌کرد، هراسان بودند (تا حد زیادی شبیه آنکه عموماً سازمان‌های سوسیالیست از این می‌ترسیدند که حمایت از «عشق رها» اعضایشان را در طبقه‌ی کارگر از خود بیگانه کند). اما ریشه‌ای نگران در امر جنسی و فمینیست‌های جریان غالب بر حق زنان از استتکاف از تقاضاهای جنسی «نامعقول» مردان و شمار مفرط آبتنی‌ها و درباره‌ی مالکیت بر بدن‌هایشان اتفاق نظر داشتند و مفهوم «مادری داوطلبانه» را حمایت می‌کردند. در حالی که برخی راه حل را در دسترسی بیشتر به آموزش جنسی و اطلاعات و روش‌های جلوگیری از بارداری می‌دیدند، دیگران مردان را به در کار کردن خویشتن‌داری و عفاف بیشتر فرا می‌خواندند که این موضوع طیب عهد و ویکتوریا، ویلیام اکتون، را در سال ۱۸۷۱ به گلایه واداشت:

«در طول چند سال اخیر و از زمانی که بر حقوق زنان بسیار پافشاری شده است... بسیاری از شوهران از شدایدی گلایه کرده‌اند که در ازدواجشان بدان گرفتارند؛ این زنان چون به انجام وظایف همسری‌شان خوانده می‌شوند شهیدنمایی می‌کنند. این روحیه نشوز<sup>۳۷۶</sup> تحمل‌ناپذیر شده است.»

فمینیست‌های هوادار عشق رها آزادسازی سکسوالیته را برای دگرگونی گسترده‌تر در جایگاه اجتماعی زنان محوری می‌دیدند. آزادسازی سکسوالیته در بافتاری محوریت

<sup>376</sup> insubordination

می‌یافت که در آن، هیچگونه حق قانونی نسبت به سقط جنین وجود نداشت، روش‌های جلوگیری از بارداری تا حد زیادی اтакانپذیر بودند، نرخ مرگ‌ومیر زنان در هنگام زایمان یا از سقط جنین‌های زیرزمینی بالا بود و زنان عمیقاً وابسته به مردان بودند.

## آزادسازی جنسی

جنبش‌های زنان که در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ پدیدار شدند و عموماً به آنها با عنوان «فمینیسم موج دوم» اشاره می‌شود، سیاسی‌سازی سکسوالیته را در قلب برنامه‌شان قرار دادند اما این کار را در بافتار اجتماعی به کلی متفاوتی کردند. جنبش‌های زنان موج دوم در جوامعی پدیدار شدند که ورود گسترده‌ی زنان به جمع نیروی کار در بعد از جنگ جهانی روابط جنسی سنتی‌شان را از بنیاد دگرگون کرده بود. در برابر پس‌زمینه‌ی استقلال اقتصادی بیشتر، که هم از ورود زنان به کار با دستمزد ناشی می‌شد و هم از تأمین رفاه دولتی در حال ظهور که سازوکارهای حمایتی بدیلی عرضه می‌کرد، فرایندهای گسترده‌تر و تا حدی پیوسته‌ی سنت‌زدایی رخ داد که نهادهای ازدواج، خانواده و جنسیت را دگرگون می‌کرد. در مجموع، احاطه‌ی زنان بر انتخاب‌های زندگی خودشان خاصه برای زنان طبقه‌ی متوسط، به طرز معناداری افزایش یافت. گرچه نرخ روبه‌رشد طلاق نیز در وهله‌ی نخست در میان مادران مجرد در کشورهایی که حمایت دولت رفاه از همه جا ضعیف‌تر بود زنانه‌شدن فقر را ایجاد کرد.

در این اثنا، مجموعه‌ی عمده‌ی دیگری از تغییرات اجتماعی در حیطه‌ی کنترل زاد و ولد اتفاق افتاد. کارزارگر (و به‌نژادگر) سرشناس آمریکایی در زمینه‌ی جلوگیری از بارداری مارگارت سنگر،<sup>۳۷۷</sup> بنیادگذار اتحادیه‌ی آمریکایی پیشگیری از بارداری<sup>۳۷۸</sup>

<sup>377</sup> Margaret Sanger

<sup>378</sup> The American Birth Control League

در سال ۱۹۲۱، مدت‌ها به توسعه‌ی تولید داروی جلوگیری از بارداری فرا خوانده و در سال ۱۹۵۰، برای بررسی امکانات پیش رو با دانشمندانی ملاقات کرده بود. سنگر به همکاری با شخصیت انسان‌دوست، کاترین مک‌کورمیک،<sup>۳۷۹</sup> پرداخت که اکثر پژوهش‌های علمی در زمینه توسعه‌ی قرص [ضد بارداری] را تأمین مالی می‌کرد. از سال ۱۹۶۰، قرص ضد بارداری مدرن، که کارل جراسی<sup>۳۸۰</sup> ابداع کرده بود، در جهان غرب در دسترس طیف گسترده‌تری از عامه‌ی جامعه قرار گرفت. با در دسترس قرار گرفتن وسایل قابل اعتماد جلوگیری از بارداری برای نخستین بار در تاریخ بشر، و توسعه‌ی متعاقب آن در فناوریهای جدید مرتبط با زاد و ولد، نظیر باروری خارج از رحم (IVF)، که به معنای آن بود که از لقاح صرفاً جلوگیری نمی‌شد بلکه همچنین لقاح مصنوعی نیز انجام می‌گرفت، این ادعای معروف فروید که «کالبدشناسی سرنوشت است» دیگر صادق نیست. و با وجود این، بسیاری از فمینیست‌ها در ابتدا، با قرص ضد بارداری با تردید شدید برخورد کردند. ایشان این قرص را، خاصه با توجه به عوارض جانبی منفی نمونه‌ی جدید، که در ابتدا با دوز بسیار بالا تولید شده بود، نمونه‌ی دیگری از کنترل پزشکی مذکر بر بدن‌های مؤنث می‌دیدند.

جدا کردن جماع و زاد و ولد خود دگرگونی ریشه‌ای شرایط سکسوالیته‌ی مؤنث را با پیامدهای عمیق برای سکسوالیته‌ی مذکر همراه می‌کرد. اینکه دسترسی به وسایل جلوگیری تا چه حد به انقلاب جنسی سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دامن زده محل نزاعی بسیار داغ بوده اما یقیناً پیش شرط مهمی بوده است. برآمدن آزادگذاری جنسی<sup>۳۸۱</sup> و ظهور معانی جدید گرداگرد عشق و سکس و روابط که از کشورهای پیشتاز هلند و سوئد و دانمارک به سراسر جهان غرب اشاعه می‌یافت، چشم‌انداز سکسوالیته را

---

<sup>379</sup> Katherine McCormick

<sup>380</sup> Karl Djerassi

<sup>381</sup> sexual permissiveness



دگرگون کرد. نظریه‌پردازان آزادسازی جنسی نظیر فروم، رایش و مارکوزه بر جنبش‌های اجتماعی پادفرهنگی<sup>۳۸۲</sup> که در سال‌های ۱۹۶۰ پدیدار شدند سخت اثرگذار بودند؛ از میان این جنبش‌ها از همه برجسته‌تر به جنبش حقوق مدنی آمریکا و جنبش‌های ضد جنگ با شعارشان «عشق بورز و جنگ نیفروز» و نیز جنبش‌های دانشجویی ضد اقتدارگرایی در کشورهای نظیر فرانسه و آلمان و هلند و بریتانیا می‌توان اشاره کرد. ایشان از آزادسازی میل جنسی «طبیعی» از بند سرکوب بورژوازی به منزله‌ی بخشی از پروژه‌ی گسترده‌تر براندازی سیاسی جامعه‌ی سرمایه‌داری و اقتدارگرا حمایت کردند.

جامعه‌شناسانی نظیر آنتونی گیدنز افزایش در آزادگذاری جنسی را، که به نحوی نمادین در «تابستان عشق»<sup>۳۸۳</sup> ۱۹۶۷ انعکاس دارد، به نحوی قراردادی امری «به لحاظ جنسیتی خنثی» تفسیر کرده‌اند که به خویش‌فرمایی جنسی بیشتری برای زنان انجامیده است. بسیاری از فمینیست‌ها در ابتدا، با شوق بسیار به استقبال انقلاب جنسی رفتند و آزادسازی جنسی را برای آزادسازی زنان به طور کلی، محوری دیدند. از پایان سال‌های ۱۹۶۰، گروه‌های آگاهی‌افزایی در بسیاری از کشورها پدیدار شدند که زنان را به جست‌وجوی بدن‌هایشان و ظرفیتشان برای لذت جنسی ترغیب می‌کردند. از جمله‌ی این گروه‌ها به «کارگاه‌های بدن‌سکس»<sup>۳۸۴</sup> می‌توان اشاره کرد که متخصص تعلیم و تربیت جنسی، بتی دادسون،<sup>۳۸۵</sup> از ۱۹۷۳ در ایالات متحده ترتیب داد. کارگاه‌های دادسون با عرضه‌ی خودارضایی زنان همچون وسیله‌ای برای معکوس کردن سرکوب سکسوالیته‌ی زنانه در کتابش *خودارضایی‌رهایی‌بخش*،<sup>۳۸۶</sup> حلقه‌ای از شرکت‌کنندگان برهنه را در «آیین‌های ارگاسم» جمعی با کمک لرزاننده‌ها

---

382 countercultural social movements

383 summer of love

384 "bodysex workshop"

385 Betty Dodson

386 *Liberating Masturbation*

راهنمایی می‌کرد. بعدتر دادسون «ضربداری زدن» را تشویق و علیه مالکیت، حسادت و گناه جنسی تک‌همسرانه کارزار کرد - اینها ایده‌هایی بود که بسیاری از دیگر انقلابیان جنسی زمانه با شوقی نظرگیر از آن حمایت کردند. برای نمونه، لذت بیشتر سکس،<sup>۳۸۷</sup> دنباله‌ی کتابچه‌ی راهنمای سکس، که در سطحی بین‌المللی پرفروش شد، یعنی لذت سکس<sup>۳۸۸</sup> (۱۹۷۲)، که سکس‌شناس الکس کامفورت<sup>۳۸۹</sup> برای عموم جریان غالب نوشت، تصویری مثبت از ضربداری زدن در میان اعضای جماعت ارائه می‌کرد، اگرچه در باره‌ی تصمیم به انجام آن با دوستان نزدیک یا با غریبه‌ها هشدار می‌داد؛ در عین حال، ویراست‌های بعدی بر مبنای خطر ابتلا به ایدز به طور کلی علیه ضربداری زدن هشدار دادند.

اما انقلاب جنسی چیزی شبیه «عشق و سکس ارضاکنده میان شریکان برابر» نبود که فمینیست‌های هوادار عشق رها تصور کرده بودند. دگرگونی‌های فرهنگی موجود در انقلاب جنسی را در وهله‌ی نخست، مردان رهبری کرده بودند و این دگرگونی‌های فرهنگی تا حد زیادی روابط نابرابر قدرت میان مردان و زنان را بازتولید کرده بود در حالی که بی‌بندوباری هنجارینی<sup>۳۹۰</sup> را گرامی می‌داشت که به گفته‌ی ناقدان فمینیست، بیشتر به مردان سود می‌رساند تا زنان. آثاری نظیر *پادواج: دیدگاهی فمینیستی در باب انقلاب جنسی*،<sup>۳۹۱</sup> که در سال ۱۹۹۰ به قلم شیلا جفریز<sup>۳۹۲</sup> منتشر شد، استدلال می‌کرد که در بازنگری، این انقلاب بیش از آنکه به افزایش آزادی جنسی زنان انجامیده باشد به ارضای تخیلات مذکر درباره‌ی دسترس‌پذیری زن انجامیده است. ایشان مدعی شدند که سخن‌پردازی<sup>۳۹۳</sup> آزادسازی جنسی احاطه‌ی

---

<sup>387</sup> *More Joy of Sex*

<sup>388</sup> *The Joy of Sex*

<sup>389</sup> Alex Comfort

<sup>390</sup> normative promiscuity

<sup>391</sup> *Anticlimax: A Feminist Perspective on the Sexual Revolution*

<sup>392</sup> Sheila Jeffreys

<sup>393</sup> rhetoric

مذکر بر سکسوالیته‌ی زنان را مشروعیت بخشید و «نه گفتن» به پیشروی‌های جنسی را ناممکن کرد. همچنان‌که مؤلف فمینیست بتاتریکس کمپبل<sup>۳۹۴</sup> در سال ۱۹۸۰ می‌گفت:

«... عصر آزادگذاری تا جایی که فضای جنسی-سیاسی را باز کرد سود و صرفه‌ای برای زنان داشت. به زنان هم اجازه داد که سکس کنند. اما کاری که نکرد دفاع از زنان در برابر آثار متمایزکننده‌ی آزادگذاری بر مردان و زنان بود... در واقع، این تأیید سکسوالیته و بی‌بندوباری مردان جوان بود؛ (... خود تأیید سکسوالیته در واقع بزرگداشت سکسوالیته‌ی مردانه است.»

انقلاب جنسی دقیقاً چیزی نبود که نظریه‌پردازان مارکسیست آزادسازی هم تصویر کرده بودند. برداشتن قوانین وقاحت و دیگر قوانین اخلاقیات که از کم کردن کنترل‌های اخلاقی بر سکسوالیته ناشی می‌شد بسی دور از براندازی سرمایه‌داری به دست حکومت آزادانه‌ی اصل لذت، که مارکوزه و رایش بدان امید بسته بودند، سیل‌بند را به سوی کالایی شدن سکس در اندازه‌ای گشود که پیش‌تر سابقه نداشت. صنعت سکس ملی و بین‌المللی به شدت گسترش یافت و در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری بازیگری عمده شد. کتاب *لذت سکس* پیش‌بینی کرده بود که از آنجا که حالا زنان مایل خواهند بود که همه‌ی نیازهای جنسی مردانه را مجانی تأمین کنند، آزادی جنسی تن‌فروشی را غیر ضروری خواهد کرد؛ اما سکس تجاری و همچنین هرزه‌نگاری در واقع به شدت افزایش یافت. هم تن‌فروشی و هم هرزه‌نگاری در پی آن، به شتاب به برنامه‌ی جنبش زنان بازگشتند.

سیاست ارگاسم

<sup>394</sup> Beatrix Campbell

سکسوالیته، به نحوی عمومی‌تر، یکی از موضوعات محوری فمینیسم موج دوم شد. سرکوب جنسی زنان رفته‌رفته حیطه‌ی محوری (و به چشم برخی نظریه‌پردازان، محوری‌ترین حیطه) در [اعمال] قدرت مردان بر زنان دیده شد. بدین ترتیب، جنبش جدید زنان این شعار را برگزید: «امر شخصی سیاسی است» و با آن این فکر را ابراز کرد که بسیاری از تجارب زندگی «شخصی» زنان در جایگاه فرودستی ریشه دارد که زنان به عنوان یک گروه درون ساختار قدرت جنسیت‌یافته دارند. گروه‌های آگاهی‌افزایی با هدف افزایش آگاهی نسبت به مبنای ساختاری تجارب فردی زنان، متعاقباً مبنای مهمی برای کنش سیاسی جمعی دیده شدند. سکسوالیته درون بافتار این سیاسی‌سازی امر «خصوصی» به شدت محل بحث و مسئله‌انگاری شد. از سال‌های ۱۹۷۰، سکسوالیته برای بخش مهمی از نظریه و کنشگری فمینیستی محوری بود، از جمله در موضوعاتی نظیر حق لذت جنسی، حق «نه» گفتن، لژیونیسیم سیاسی و بحث‌هایی پیرامون جلوگیری از بارداری، سقط جنین، تجاوز، آزار جنسی، هرزه‌نگاری، تن‌فروشی و خشونت جنسی؛ اغلب این موضوعات موضوعاتی‌اند که سیاست‌جریان غالب به نحو قراردادی بخشی از سپهر «خصوصی» خانواده و شهروند منفرد تعریف کرده بود. کنشگری فمینیسم معرفی سیاست‌های سکس را در حیطه‌ی سیاسی به عهده گرفت؛ در مجموع هم موفق شد.

اما مسئله‌انگاری فمینیستی سکسوالیته یک کل یکدست تشکیل نداد. از زمان انتشار کتاب سیاست جنسی<sup>۳۹۵</sup> کیت میل<sup>۳۹۶</sup> (۱۹۷۰) صداهای متعدد و متکثر در بحث‌هایی در باب سکسوالیته مشارکت و مساهمت کرده‌اند. مخالفت‌هایی در باب نقش سکسوالیته در روابط قدرت میان مردان و زنان، به اختلاف‌های سیاسی و نیز اختلاف‌های نظری در مقام تحلیل انجامید. فمینیست‌های سوسیالیست

---

<sup>395</sup> Sexual Politics

<sup>396</sup> Kate Millet

اثرگذاری نظیر زیلا آیزنشتاین،<sup>۳۹۷</sup> میشله باره<sup>۳۹۸</sup> و جولیت میچل یا گروه فرانسوی «روان‌کاوی و سیاست» در سال‌های ۱۹۷۰، برای بررسی سرکوب جنسی و پیوندهایش با سرمایه‌داری به سوی مارکسیسم، فرویدیسم یا آمیزه‌ای از این دو چرخیدند. دیگرانی روان‌کاوی را به سبب زن‌ستیزی بنیادین مفروضش به کلی رد کردند در حالی که این پیش‌فرض مارکسیستی که بهره‌کشی از زنان با کنار زدن دولت به پایان می‌رسد، آنچنانکه جرمن‌گریر<sup>۳۹۹</sup> در کتاب *خواجه‌ی مؤنث*<sup>۴۰۰</sup> (۱۹۷۱) می‌گفت با این استدلال نادیده گرفته شد: «ما نمی‌توانیم تا آن وقت صبر کنیم.» چشم‌اندازهای بدیل در طول دهه‌های بعدی پدیدار شدند، از جمله تحلیل‌های پسا‌ساختارگرایانه، پسامدرن و پسااستعماری از جنسیت و سکسوالیته، که در حال حاضر با نظریه‌ی روان‌کاوانه و ماده‌باورانه/پست‌مارکسیستی رقابت می‌کنند.

یکی از مهم‌ترین میدان‌های نبرد نظری بر سر نظریه‌های رقیب سکسوالیته‌ی مؤنث درون سکس‌شناسی پدیدار شد. همچنان‌که در فصل ۲ دیده‌ایم، مدت‌های مدید سکس‌پژوهی سکسوالیته‌ی مؤنث را پاسخی ساده به غرایز مذکر تلقی کرده بود. سکس‌شناس آمریکایی کینزی با واکاوی سکسوالیته‌ی مؤنث همچون متعلق خویش‌فرمای پژوهش‌راه‌های تازه‌ای برای مطالعه و تفسیر سکسوالیته‌ی مذکر و مؤنث‌گشود. این مسیر را سکس‌شناسانی نظیر مسترز و جانسون، فیشر، کاپلان،<sup>۴۰۱</sup> شرفی<sup>۴۰۲</sup> و هایت و نیز مجموعه‌ی مطالعات پر فروش فرایدی<sup>۴۰۳</sup> در باب تخیلات جنسی مذکر و مؤنث بیشتر پی گرفتند. مطالعه‌ی سکسوالیته‌ی مؤنث را خاصه منازعاتی در باب ارگاسم زنانه و پیوندش با کالبدشناسی زنانه مشخص می‌کرد.

---

<sup>397</sup> Zillah Eisenstein

<sup>398</sup> Michéle Barrett

<sup>399</sup> Germaine Greer

<sup>400</sup> *the Female Eunuch*

<sup>401</sup> Kaplan

<sup>402</sup> Sherfey

<sup>403</sup> Friday

جنش در حال ظهور زنان با شور و شوق از پژوهش سکس‌شناسان، مسترز و جانسون، استقبال کرد؛ مشاهده‌ی آزمایشگاهی ایشان روی بیش از ۱۰۰۰۰ ارگاسم مردانه و زنانه در سال‌های ۱۹۶۰، ظرفیت‌های ارگاسمی واقعاً نامحدود زنان را آشکار کرده بود. مسترز و جانسون که چند سال قبل از آن، خود را فمینیست‌هایی «نه از راه دور» خوانده بودند، در اثرشان چاپ سال ۱۹۷۰، با عنوان *پیوند لذت*<sup>۴۴</sup> رهایی زنان را با رهایی جنسی برابر گرفته بودند و علیه معیار اخلاقی دوگانه‌ای استدلال می‌کردند که از نظرگاه ایشان، از زنان بیش از مردان می‌خواست که امیال جنسی‌شان را سرکوب کنند. بازپروری نقش مهم کلیتوریس برای لذت جنسی زنانه توسط ایشان با بخش عمده‌ی علم جنسی قبل از آن در تعارض بود. پیش از آن، علم جنسی به نحو سنتی، بر برتری و طبیعی بودن (یا چنانکه برخی لایه‌های روانکاوی استدلال کرده‌اند بلوغ بیشتر) ارگاسم واژنی تأکید کرده بود. برای نمونه، ماری بوناپارت،<sup>۴۵</sup> برجسته‌ترین حامی اندیشه‌های فروید در فرانسه، در سال‌های ۱۹۵۰ برای آنکه کالبد زنانه‌ی «معیوب» را با مفروضات فرویدی درباره‌ی سکسوالیته‌ی «بالغ» بهتر وفق دهد، مداخله‌ی جراحی را پیشنهاد می‌کرد که کلیتوریس را به واژن نزدیکتر می‌کرد و آن را درمان سردمزاجی می‌دانست. سکس‌شناس، فرانک کاپریو،<sup>۴۶</sup> در کتابش چاپ سال ۱۹۶۳، با عنوان *زن به لحاظ جنسی باکفایت*<sup>۴۷</sup> دیدگاهی شایع را ابراز می‌کرد. وی می‌گفت:

«هرگاه زنی نمی‌تواند از طریق جماع به ارگاسم برسد، مشروط بر اینکه همسر شریکی باکفایت باشد، و این زن تحریک کلیتوریس را به هر شکل دیگر کنش جنسی ترجیح دهد، می‌توان او را مبتلا به سردمزاجی و نیازمند کمک روان‌پزشکی دانست.»

<sup>404</sup> *The Pleasure Bond*

<sup>405</sup> Marie Bonaparte

<sup>406</sup> Frank Caprio

<sup>407</sup> *The Sexually Adequate Woman*

جستار اثرگذار آن کوت<sup>۴۰۸</sup> با عنوان «اسطوره‌ی ارگاسم واژنی»<sup>۴۰۹</sup> در ۱۹۷۰، راه را برای حملات فمینیستی به چنین دیدگاه‌هایی باز کرد. این مقاله استدلال می‌کرد: «زنان بدین ترتیب، به لحاظ جنسی در قالب آنچه مردان را لذت دهد تعریف شده‌اند. زیست‌شناسی خود ما به نحو مناسبی تحلیل نشده است. در عوض، اسطوره‌ی زن رهانیده و ارگاسم واژنی‌اش را به خورد ما می‌دهند - ارگاسمی که در واقع وجود ندارد.»

کوت به نحوی جنجال‌برانگیز مدعی بود که زنانی که مدعی داشتن ارگاسم واژنی بودند یا ادا در می‌آورند یا «قاطی» کرده‌اند. بدین ترتیب، تأکید هنجارین بر ارگاسم واژنی در روان‌کاوی و علم جنسی رفته‌رفته برای فمینیست‌ها نشانه‌ی سرکوب‌مذکر سکسوالیته‌ی مؤنث و موضوعی مهم در سیاسی‌سازی سکس شد. سیاست جنسیتی ارگاسم به خصوص در اثر سکس‌شناس فمینیست، شری هایت،<sup>۴۱۰</sup> محوری بود که مجموعه‌ی مطالعاتش در باب سکسوالیته‌ی مذکر و مؤنث، به ویژه گزارش‌هایت در باب سکسوالیته‌ی مؤنث<sup>۴۱۱</sup> (۱۹۷۶) و گزارش‌هایت در باب سکسوالیته‌ی مذکر<sup>۴۱۲</sup> (۱۹۸۱) در سطح بین‌المللی پرفروش شد. هایت در گزارش در باب سکسوالیته‌ی مؤنث می‌گوید:

«فقدان رضایت جنسی نشانه‌ی دیگری از سرکوب زنان است.»

---

408 Anne Koedt

409 "The Myth of the Vaginal Orgasm"

410 Shere Hite

411 *The Hite Report on Female Sexuality*

412 *The Hite Report on Male Sexuality*

گزارش‌های هایت بر ارزیابی‌های جنسی گسترده در میان زنان و مردان مبتنی بود. در میان بحث‌انگیزترین یافته‌های ارزیابی‌ها، گزارش در باب زنان اظهار می‌کرد که «تتها تقریباً ۳۰ درصد از زنان در این مطالعه می‌توانند مرتباً از جماع به ارگاسم برسند؛» نتیجه‌ای که به خودی خود جدید نبود. علم جنسی مدت‌ها پیش از آن دل‌مشغول‌فقدان شوقی بود که بسیاری از زنان به نظر می‌رسید نسبت به جماع دارند و ارزیابی‌های اولیه‌ی کینزی، مسترز و جانسون و دیگران پیشتر یافته بودند که اکثریت زنان از جماع به تهایی به ارگاسم نمی‌رسند. اما هایت نتیجه‌اش را برای به چالش کشیدن فهم سکس‌شناختی غالب از سکسوالیته به کار برد؛ این فهم سکسوالیته را به جماع دگرجنس‌خواهانه فرو می‌کاست و متعاقب آن به این نتیجه‌گیری رسیده بود که اکثریت عظیم زنان «سردمزاج» اند.

مسترز و جانسون در میان هدف‌های اصلی نقادی هایت بودند. مسترز و جانسون به رغم ارزیابی مجددشان از ارگاسم از طریق تحریک کلیتوریس، سکسوالیته‌ی «بهنجار» را دربرگیرنده‌ی ارگاسم از طریق جماع تصویر و ادعا کرده بودند که در هنگام جماع، کلیتوریس با «انقباض مکانیکی» بر اثر «دخول فعالانه‌ی آلت مردانه» خود به خود تحریک می‌شود و نویسنده‌ی فمینیست الیکس شولمان<sup>۴۱۳</sup> را واداشتند که چنین نظر دهد: «بیشتر به گمانم آلت مردانه است که با زیرپوش مرد هر قدمی که بر می‌دارد خود به خود «تحریک می‌شود.» مسترز و جانسون برای آن مردان و زنانی که به این الگوی «طبیعی» پاسخ ندادند، گونه‌های جدیدی از سکس‌درمانی ابداع کردند که هدفش آموزش فاعلان انسانی برای غلبه بر «ناکارآمدی» شان از طریق «برگرداندن سکس به بافتار طبیعی‌اش» یعنی با تعلیمشان به رسیدن ارگاسم از طریق جماع بود. مطابق ارزیابی خود مسترز، در طول پنج سال از انتشار ناتوانی جنسی/انسان،<sup>۴۱۴</sup> بین ۳۵۰۰ تا ۵۰۰۰ درمان‌گاہ برای درمان مشکلات جنسی در

413 Alix Shulman

414 *Human Sexual Inadequacy*



ایالات متحده تأسیس شد. مسترز و جانسون از طریق فراهم آوردن شریک‌های جنسی مؤنث جانشین برای مردان به تعبیر ایشان «به شدت آسیب‌پذیر ازدواج‌نکرده» جهت معالجه‌ی «ناتوانی» جنسی مذکر در چنین درمانگاه‌هایی، انقلابی در روش‌های سکس‌درمانی ایجاد کردند. اما برای زنان ازدواج‌نکرده‌ی ناتوان، جانشینان مذکر فراهم نکردند با این استدلال که این با «نظام‌های ارزش جنسی»<sup>415</sup> زمانه در تعارض است. بعدتر، پس از آنکه شوهری خشمگین که همسرش برای کار به عنوان جانشین داوطلب شده بود از آنها به دادگاه شکایت کرد، استفاده از جانشین‌ها را به کلی کنار گذاشتند.

هایت اشاره کرد که بیشتر زنان ظاهراً خیلی هم خوب می‌توانند ارگاسم را تجربه کنند فقط نه از طریق جماع. در واقع، وی می‌گفت در ارزیابی او، اغلب زنان از طریق تحریکِ خودشان به نظر می‌رسد کاملاً می‌توانند لذت ببرند. هایت نوشته است: «از بین ۸۲ درصد از زنانی که می‌گویند خودارضایی کرده‌اند، ۹۵ درصد هر وقت خواسته‌اند به سادگی و مرتباً به ارگاسم رسیده‌اند.» در نتیجه، مشکل زنان چیزی نبود که در اصطلاح مسترز و جانسون «ناتوانی در ارگاسم از طریق جماع» خوانده می‌شد، بلکه از دیدگاه هایت، مشکل در شیوه‌ی تعریف جامعه از هنجارهای اجتماعی بود:

«این واقعیت که زنان هر وقت بخواهند به سادگی و با لذت به اوج لذت جنسی می‌رسند (بسیاری از زنان چند بار پشت سر هم)، نشان می‌دهد که بی‌تردید زنان می‌دانند چطور از بدنشان لذت ببرند؛ هیچ کس لازم نیست یادشان بدهد. سکسوالیته‌ی زنانه نیست که مشکل («ناکارآمدی») دارد بلکه جامعه است که در تعریفش از سکس و نقش فرودستی که آن تعریف به زنان می‌دهد مشکل دارد.»

---

<sup>415</sup> “sexual value systems”

بنا به ادعای هایت، زنان خود را نسبت به مردان در وضعیت «بردگی جنسی» می‌یابند و به ایشان لذت جنسی می‌دهند در حالی که نیازهای خودشان را نادیده می‌گیرند. او با برابر دانستن الگوی زیست‌شناختی که علم جنسی عموماً با سرکوب مردسالارانه‌ی زنان بسط داد، استدلال می‌کرد:

«واقعیت این است که نقش زنان در سکس، همچنان که در هر جنبه‌ی دیگری در زندگی، خدمت به نیازهای دیگران - مردان و بچه‌ها - بوده است. و درست همان‌طور که زنان تا همین اواخر سرکوبشان را عموماً تشخیص ندادند، درست به همین ترتیب، بر مبنای آنچه برانگیزش زیست‌شناختی تا ابد بی‌تغییر خوانده شده است، بردگی جنسی برای اغلب زنان روش زندگی تقریباً ناخودآگاه بوده است. (...) الگوی ما از سکس و روابط بدنی به لحاظ فرهنگی (و نه زیست‌شناختی) تعریف می‌شود و آن را می‌توان بازتعریف کرد یا تعریف را می‌توان کنار گذاشت.»

هایت در مقابل، بر الگوی اجتماعی سکسوالیته تکیه و چنین استدلال می‌کرد:

«الگوی روابط جنسی غالب در فرهنگ ما زنان را استثمار و سرکوب می‌کند. این الگو به جز بیان‌هایی که از نیازهای مذکر حمایت می‌کند، هر گونه ابراز احساسات جنسی زنان را کنار می‌گذارد.»

در برابر این پس‌زمینه، هایت معنای فقدان شوق زنان نسبت به رابطه‌ی جنسی با تفسیر سنتی آن را همچون یک نهی جنسی که زنان می‌بایست از آن «رهایی یابند» به کنش سیاسی «مقاومت در برابر شرکت در نهادی که در خلق آن سهم برابر نداشته‌اند» تغییر می‌دهد. این مقاومت در گزارش در باب سکسوالیته‌ی مذکر، به

صراحت با مقاومت انفعالی گاندی در برابر حکومت بریتانیا در هند مقایسه می‌شود.

هایت با سلاح خود علم جنسی به جنگ «حقایقی جنسی» می‌رود که علم جنسی تولید کرده است: مشروعیت بخشی به مدعیات خود با ارجاع پیوسته به مرجعیت اطلاعات و روش‌های «علمی». با وجود این، آثار منتشرشده‌ی او آماج حملات تلخی از جانب دیگر سکس‌شناسان نظیر والدل پومروی،<sup>۴۱۶</sup> همکار کینزی در تألیف گزارش‌ها، قرار گرفت. پومروی روش‌شناسی، «سوگیری سیاسی» و «تمایلات لیبرالی زنانه» در هایت را به پرسش گرفت؛ در حالی که فمینیست‌هایی نظیر جین گالوپ<sup>۴۱۷</sup> «وهم علم» را نقادی کردند، یعنی تأکید خود هایت بر سرشت علمی اثرش که ادعا شده بود او را به ضرورت، در همان «جایگاه مذکر» سکس‌شناسان مذکر قرار می‌داد.

برخی فمینیست‌ها برای اصلاح نهاد دگرجنس‌گرایی کارزار کردند، نهادی که به سبب ارجحیت دادن به نیازهای جنسی مذکر نقادی می‌شد و به چیزی بهتر از سکس با مردان فرا می‌خواندند و کلیتوریس را بهترین دوست تازه‌ی زنان می‌نامیدند. اما دیگران «لژی‌نسیسم سیاسی» را به منزله‌ی بدیل پیش بردند. به تبعیت از جمله‌ی فمینیست آمریکایی، تای-گریس اتکینسون،<sup>۴۱۸</sup> در اوایل سال‌های ۱۹۷۰، که فمینیسم نظریه است و لژی‌نسیسم عمل، مؤلفانی همچون شیلا جفریز، عضو گروه فمینیستی انقلابی لیدز،<sup>۴۱۹</sup> استدلال کردند مادامی که روابط قدرت میان مردان و زنان همچنان نابرابر باشد، زنان باید از رابطه با مردان به کلی خارج شوند.

---

<sup>416</sup> Waldell Pomeroy

<sup>417</sup> Jane Gallop

<sup>418</sup> Ti-Grace Atkinson

<sup>419</sup> the Leeds Revolutionary Feminist Group

به باور ایشان، این کاژ روابط مبتنی بر همبستگی را در میان زنان می‌پروزد، گرچه ایشان را ملزم نمی‌کرد که عملاً با زنان دیگر رابطه‌ی جنسی داشته باشند. همچنان‌که گروه لیدز اظهار می‌کرد:

«ما به جد بر آنیم که همه‌ی فمینیست‌ها می‌توانند و باید لزبین‌های سیاسی باشند. تعریف ما از لزبین سیاسی زن خودزن‌شناسی<sup>۴۲۰</sup> است که مردها را نمی‌کند. معنای آن کنش جنسی اجباری با زنان نیست.»

لزبین‌های سیاسی با «انتخاب سیاسی» خواندن لزبینیسم به جای هویتی جنسی که به نحو زیست‌شناختی تعیین شده است، نسخه‌ای سیاسی از الگوی اجتماعی سکسوالیته را حمایت کردند. ایشان استدلال کردند که هویت جنسی را فقط بافتار فرهنگی و اجتماعی و تاریخی تعریف نمی‌کند بلکه هویت جنسی موضوع تصمیم سیاسی داوطلبانه است. چنانکه گروه لیدز اعلام می‌کرد، از آنجا که «به خصوص از طریق سکسوالیته است که سرکوب بنیادین، سرکوب زنان به دست مردان، حفظ می‌شود» لزبینیسم سیاسی یک راهبرد سیاسی محوری در جنگ علیه پدرسالاری است:

«مردان دشمن‌اند. زنان دگرجنس‌گرا با دشمن همکاری می‌کنند.»

بدین ترتیب، مؤلفانی نظیر شیلا جفریز و آدرین ریچ<sup>۴۲۱</sup> لزبینیسم را همچون موضع مقاومت علیه پدرسالاری ارائه کردند، امری که نیازی نداشت شامل رابطه‌ی جنسی از طریق آلت باشد. جستار ریچ چاپ سال ۱۹۸۰ با عنوان «دگرجنس‌گرایی اجباری

420 a woman-identified woman

421 Adrienne Rich

و وجود لزبین»<sup>۴۲۲</sup> مفهوم «پیوستگی لزبین»<sup>۴۲۳</sup> را پیش نهاد که مطابق آن همه‌ی زنان می‌توانند در «طیفی از تجربه‌ی خودزن‌شناس» با هم سهیم باشند؛ از هر شکلی از «پیوند علیه استبداد مذکر» تا رابطه‌ی جنسی از طریق آلت. ریچ در تعارض با جفری، از زنان دگرجنس‌گرا نخواست که لزبین شوند. فکرت «زن‌جیره‌ی لزبین» به روشی مؤثر برای جست‌وجوی نقاط همبستگی میان زنان، به طور کلی، بدل شد و راه را برای اتحادهایی میان زنان دگرجنس‌گرا و لزبین باز کرد.

در مقابل، دیگر صداها درون جنبش زنان به سود «جدایی‌طلبی لزبین» استدلال کردند که به معنای طرد نه فقط مردان بلکه زنان دگرجنس‌گرا از زندگی زنان بود. بنا به استدلال جدایی‌طلبان لزبین، زنان دگرجنس‌گرا از طریق خوابیدن با مردان، همدست ایشان‌اند. همچنان‌که برجسته‌ترین بیانیه‌ی جدایی‌طلبانه‌ی لزبین‌های «زن خودزن‌شناس» به قلم لزبین‌های رادیکال جمعی ایالات متحده<sup>۴۲۴</sup> در سال ۱۹۷۱، چنین می‌گفت: «نیروهای ما باید به سوی خواهرانمان روان شود نه اینکه به سوی سرکوب‌گران ما برگردد.» گروه‌هایی در اغلب کشورهای غربی پا گرفتند: سازمان آزادی‌بخش لزبین در شیکاگو،<sup>۴۲۵</sup> گروه جدایی‌طلب لزبین،<sup>۴۲۶</sup> تریباد<sup>۴۲۷</sup> و گروه ترورهای بین‌المللی لزبین<sup>۴۲۸</sup> در ایالات متحده یا گروهی کوتاه‌عمر در فرانسه با عنوان *جبهه‌ی لزبین‌های رادیکال*<sup>۴۲۹</sup> سر برآوردند. اما ایشان هرگز چیزی بیش از گروه‌های اقلیت افراطی درون جنبش گسترده‌تر زنان نبودند و سخت آماج تخاصم فمینیست‌های دیگری قرار گرفتند که رویکرد مقدس‌مآب جدایی‌طلبان و به تعبیر

422 Compulsory Heterosexuality and Lesbian Existence”

423 “lesbian continuum”

424 the US collective Radicalesbians

425 Chicago Lesbian Liberation

426 Lesbian Separatist Group

427 Tribad

428 Collective Lesbian International Terrors

429 *Front des lesbiennes radicales*

لون سگال<sup>۴۳۰</sup> «وسواس آلت نرینه»ی جدایی‌طلبان را رد می‌کردند. در فرانسه، منازعاتی پیرامون جدایی‌طلبی لزبین به تعطیلی مجله‌ی فمینیستی مشهور پرسش‌های فمینیستی<sup>۴۳۱</sup> انجامید که سال ۱۹۷۷ هیأت دبیران جمعی شامل کولت کاپیتان پیتر،<sup>۴۳۲</sup> کریستین دلفی،<sup>۴۳۳</sup> امانوئل دو لسپ،<sup>۴۳۴</sup> نیکول-کلود متیو<sup>۴۳۵</sup> و مونیک پلازا<sup>۴۳۶</sup> (و بعدتر شخصیت‌هایی نظیر کولت گیومن<sup>۴۳۷</sup> و مونیک ویتیگ)<sup>۴۳۸</sup> تحت مدیریت سیمون دو بووار<sup>۴۳۹</sup> بنیاد نهاده بودند. در حالی که دبیرانی که مجله را ترک کرده بودند استدلال می‌کردند «در جنگ دو جنس، فمینیسم دگرجنس‌گرا همکاری طبقاتی است»، «وقتی مجله در سال ۱۹۸۱، با عنوان پرسش‌های فمینیستی نو»<sup>۴۴۰</sup> حیاتی دوباره یافت، هیأت دبیرانش جدایی‌طلبی لزبین را به چشم «تروریست» و «تمامت‌خواه» و تطبیق‌ناپذیر با اصول فمینیسم «تقبیح و تأکید کرد که «مردان به عنوان یک طبقه هم‌همی زنان را سرکوب می‌کنند؛ ... فمینیسم کشمکش علیه این سرکوب رایج است.»

### جنگ‌های فمینیستی بر سر سکس

جنجال‌ها بر سر جدایی‌طلبی لزبین تنش‌هایی نیز درون گروه «زنان علیه هرزه‌نگاری»<sup>۴۴۱</sup> (WAP) ایجاد کرد که بنیادگذارانشان در سال ۱۹۷۶،

430 Lynne Segal

431 *Questions Feministes*

432 Colette Capitan Peter

433 Christine Delphy

434 Emanuelle de Lesseps

435 Nicole-Claude Mathieu

436 Monique Plaza

437 Colette Guillaumin

438 Monique Wittig

439 Simone de Beauvoir

440 *Nouvelles Questions Feministes*

441 "Women Against Pornography"

شخصیت‌هایی نظیر آندریا دوورکین،<sup>۴۴۲</sup> شری هایت، گلوریا استاینم<sup>۴۴۳</sup> و آدرین ریچ بودند. بحث‌ها پیرامون هرزه‌نگاری و تن‌فروشی خود سرآغاز انشعاب‌های مهم و تلخی در میان فمینیست‌ها بود که به ویژه در طول سال‌های ۱۹۸۰، شدت گرفت. سازمان‌های آمریکایی همچون زنان علیه خشونت علیه زنان،<sup>۴۴۴</sup> کارزار بریتانیایی علیه هرزه‌نگاری<sup>۴۴۵</sup> یا زنان نیوزیلند علیه هرزه‌نگاری،<sup>۴۴۶</sup> تن‌فروشی و هرزه‌نگاری را در سرکوب زنان به طور کلی محوری می‌دیدند، درست به عکس تصویرشان درون انقلاب جنسی به منزله‌ی حرکت بزرگتر به سوی آزادسازی جنسی بیشتر. فمینیست‌هایی نظیر سوزان براون‌میلر،<sup>۴۴۷</sup> آندریا دوورکین، کاترین مک‌کینان<sup>۴۴۸</sup> و سوزان گریفین<sup>۴۴۹</sup> هرزه‌نگاری و تن‌فروشی را همچون صورت‌هایی از خشونت علیه زنان و خشونت جنسی به منزله‌ی خصیصه‌ی اصلی سلطه‌ی مذکر به طور کلی، تصور کردند.

---

442 Andrea Dworkin

443 Gloria Steinem

444 Women Against Violence Against Women

445 The UK Campaign Against Pornography

446 New Zealand's Women Against Pornography

447 Susan Brownmiller

448 Catharine MacKinnon

449 Susan Griffin



۶. تظاهراتی فمینیستی علیه هرزه‌نگاری در نیویورک، ۱۹۷۹

ایشان به نحوی جنجالی نقد خود از بهره‌کشی جنسی از زنان را در تحلیلی گسترده‌تر از سکسوالیته‌ی مذکر بنا نهادند که خشونت را زیربنای کل سکسوالیته‌ی مذکر می‌دانست. براون‌میلر در تحلیل اثرگذارش از تجاوز در کتابش علیه خواستمان: مردان، زنان و تجاوز<sup>۴۵۰</sup> چاپ ۱۹۷۵ این نقد را صورت‌بندی کرده است:

«به باور من، از دوران ما قبل تاریخ تا کنون، تجاوز کارکردی حساس ایفا کرده است. تجاوز چیزی نیست مگر فرایند آگاهانه‌ی ارباب که با آن همه‌ی مردان همه‌ی زنان را در وضعیت ترس نگه می‌دارند.»

بنا به ادعای براون‌میلر، تجاوز «جرمی سیاسی علیه زنان» و بنا به استدلال کیت میلر، تجاوز سلاح پدرسالاری است. شری هایت با ایشان همداستان بود و در گزارشش در باب سکسوالیته‌ی مذکر می‌گفت:

<sup>450</sup> Against Our Will: Men, Women, and Rape



«همین حالا، تجاوز به عنف به بدن زن استعاره‌ای فروگیرنده است برای آنچه تجاوز جسمی، احساسی و معنوی فرهنگ ما به کل یک جنسیت بوده است.»

از این منظر، هرزه‌نگاری به مردان اروتیک کردنِ فرودستی و سوءاستفاده‌ی جنسی از زنان را می‌آموخت و بدین ترتیب، هم در طول فرایند تولید سازمایه‌ی هرزه‌نگارانه و هم در پیامدهای آن، رفته‌رفته تجلی دیگری از خشونت مذکر علیه زنان دیده شد. مشهور است که آندریا دوورکین این تحلیل را به خود جماع هم توسعه داد و استدلال کرد که تسلط جنسی، که او در هرزه‌نگاری عنصری محوری می‌دید، خصیصه‌ای مبنایی از روش‌هایی تشکیل می‌دهد که در آن مردان و زنان جماع را در جامعه‌ای مردسالار تجربه می‌کنند. همچنان‌که در سال ۱۹۸۷ گفته است:

«در سپوختن، مرد جغرافیای سلطه‌اش را ابراز می‌کند: جنس زن و تادرون تن زن بخشی از قلمروی مرد است. مرد می‌تواند زن را به عنوان یک فرد به مالکیت خود در آورد - ارباب و سرورش باشد - و بدین ترتیب، حق خصوصی مالکیت را ابراز می‌کند (حق خصوصی که از جنسیت مرد صادر می‌شود)؛ یا مرد می‌تواند زن را با کردنش به نحو غیر شخصی به مالکیت خود در آورد و بدین ترتیب، حق جمعی مالکیت را بدون نقاب یا ادا و اطوار ابراز کند.»

دیدگاه‌های دوورکین پژوهاک اظهاراتی بود که گروه انقلابی فمینیستی لیدز هشت سال پیش از آن نوشته بودند:

«فقط در سیستم سرکوب یعنی برتری جنس مذکر، سرکوب‌گر در عمل، درون بدن سرکوب‌شده را آماج هجمه و مستعمره‌ی خود می‌کند. (...)

دخول عملی با اهمیت نمادین عظیم است که با آن سرکوب‌گر وارد بدن سرکوب‌شده می‌شود.»

بدین ترتیب، سکسوالیته‌ی مذکر ذاتاً خشن عرضه می‌شود. در حالی که دوورکین این خشونت را در بافتار تاریخی روابط جنسیت رایج قرار می‌داد، کاترین مک‌کینان نظریه‌های برساخت اجتماعی سکسوالیته را به سبب مبهم کردن اشکال جهان‌شمول سرکوب زنان از طریق آزار جنسی، تجاوز، تن‌فروشی و هرزه‌نگاری نقادی می‌کرد. گروه زنان‌ی کوتاه‌عمر زنان علیه سکس<sup>۴۵۱</sup> وقتی در اواخر سال‌های ۱۹۸۰، عبارات ذیل را اظهار می‌کردند، ارائه‌گر یک نتیجه‌گیری ممکن از چنین تحلیل‌هایی بودند:

«به جز برون‌رفت هیچ راهی برای برون‌رفت از عمل سکسوالیته وجود ندارد... ما برای سکس نرسالار هیچ استثنایی قائل نیستیم... ما ارگاسم را نشان معرفت‌شناختی امر جنسی می‌نامیم و بنابراین آن را نیز به مثابه امری سرکوب‌گر زنان نقادی می‌کنیم.»

اما همه‌ی فمینیست‌ها موافق نبودند. ناقدانی همچون الن ویلیس،<sup>۴۵۲</sup> گیل روبین،<sup>۴۵۳</sup> سوزی برایت،<sup>۴۵۴</sup> لون سگال، کارول کوین،<sup>۴۵۵</sup> و کارول ونس<sup>۴۵۶</sup> در تقابل با دیدگاه منفی مفروض نسبت به سکس، که در کوشش‌های ضد هرزه‌نگاری و ضد تن‌فروشی فراگیر بود، خود را فمینیست‌های «موافق سکس»<sup>۴۵۷</sup> معرفی کردند. آنان به دیدگاه ضد هرزه‌نگاری حمله کردند؛ استدلالشان این بود که تحلیل این

---

451 Women Against Sex

452 Ellen Willis

453 Gayle Rubin

454 Susie Bright

455 Carol Queen

456 Carol Vance

457 "sex-positive feminists"

دیدگاه از هرزه‌نگاری بیش از حد ساده‌انگارانه بود و برای نمونه، میان هرزه‌نگاری خشن و زن‌ستیز یا هرزه‌نگاری‌هایی که لزبین‌ها برای لزبین‌ها تولید می‌کردند هیچ تفکیکی نمی‌کرد. ایشان دیدگاه‌های «افسرده‌کننده» درباره‌ی سکس‌را، که لذت جنسی زنانه در جماع را به نتیجه‌ی شست‌وشوی مغزی مذکر فرو می‌کاست، مردود دانستند و خطرهای راهبردهای حقوقی را که کنشگران ضد هرزه‌نگاری دنبال می‌کردند برای آزادی بیان به طور کلی و نیز ائتلاف‌های سیاسی «مخرب» با راست مذهبی (که در این اثنا، همچنان به مبارزه با حقوق زنان و دگرباشان ادامه می‌داد) برملا کردند.

در ایالات متحده، در اوایل سال‌های ۱۹۸۰، سازمان‌هایی نظیر گروه کاری فمینیست ضد سانسور (FACT)<sup>۴۵۸</sup> برای مبارزه با اقداماتی در جهت قانونگذاری علیه سازمان‌های هرزه‌نگارانه \_ به رهبری دوورکین و مک‌کینان \_ تشکیل شدند. در همین حال، اتحاد جهانی علیه قاچاق زنان،<sup>۴۵۹</sup> سازمانی فمینیستی و فراملی مستقر در تایلند، با فراخوان ائتلاف علیه قاچاق زنان<sup>۴۶۰</sup> (مستقر در آمریکا) برای لغو کلی تن‌فروشی مبارزه می‌کرد. اتحاد جهانی علیه قاچاق زنان به جرم‌زدایی از تن‌فروشی اختیاری فرا می‌خواند و آن را به عنوان صورتی از «کار» که زنان می‌توانند اشتغال به آن را انتخاب کنند از نو مفهوم‌سازی می‌کرد، در حالی که علیه هر گونه تن‌فروشی اجباری و قاچاق زنان می‌جنگید. در این میان، زنانی که در صنعت پورن کار می‌کردند و تن‌فروشان، که به تازگی شروع به تشکیل گروه‌های ذی‌نفع و اتحادیه‌های صنفی خود کرده بودند، اغلب علیه برچسب‌زنی فمینیستی فعالیت‌هایشان به عنوان چیزی ذاتاً خوارکننده‌ی زنان به شدت اعتراض کردند (گرچه ستاره‌ی پورن سرشناس

---

<sup>458</sup> the Feminist Anti-Censorship Taskforce

<sup>459</sup> Global Alliance Against Traffic

<sup>460</sup> Coalition Against Trafficking in Women (CATW)

لیندا بورمن<sup>۴۶۱</sup> که در فیلم پورن بدنام تاته حلق<sup>۴۶۲</sup> با نام «لیندا لاولیس»<sup>۴۶۳</sup> بازی کرده بود به جمع مک‌کینان و دوورکین پیوست). سازمان‌های کارگران جنسی با انتخاب برچسب «کار جنسی»<sup>۴۶۴</sup> استدلال کردند که تأکید سیاسی باید بر تلاش برای قانونی کردن و بهبود وضعیت کار در صنعت سکس باشد و نه بر تلاش برای به کلی ریشه‌کن کردن سکس تجاری. فمینیسم موافق سکس به علاوه، مجموعه‌ای از مشاغل روبه‌رشد، خاصه در ایالات متحده، ایجاد کرد که در فروش بازیچه‌های جنسی و کتاب‌ها و مجلات سازگار با زنان نظیر *لرزش‌های خوب*<sup>۴۶۵</sup>، *بیب‌لند*<sup>۴۶۶</sup>، *انتشارات پایین‌تنه*<sup>۴۶۷</sup> یا *مجله‌ی لژیون بر پشت ما*<sup>۴۶۸</sup> ایجاد کردند.



۷. بازیچه‌های جنسی ژاپنی، ۱۸۳۰

461 Linda Boreman

462 *Deep Throat*

463 “Linda Lovelace”

464 “sex work”

465 *Good Vibrations*

466 *Babeland*

467 *the Down There Press*

468 *On Our Backs*

نبردهای میان فمینیست‌های موافق سکس و فمینیست‌های ضد تن‌فروشی/ هرزه‌نگاری، که لیزا داگان<sup>۴۶۹</sup> و نان هانتز<sup>۴۷۰</sup> «جنگ‌های فمینیستی بر سر سکس» توصیفش می‌کنند، از سال‌های ۱۹۸۰، به انشقاق‌های ژرف و دایمی درون فمینیسم انجامید. یکی از دلایل این انشقاق این است که درگیری‌ها فقط معطوف به اختلافها بر سر راهبردهای سیاسی در خصوص سکس تجاری نبود بلکه همچنین روش‌های تفکر از بنیاد متفاوت درباره‌ی سکسوالیته و پیوندهایش با روابط قدرت میان جنسیت‌ها را شامل می‌شد. در بافتاری که در آن، جنبش زنان را لژیون‌ها برای ارجحیت نهادن به دغدغه‌های دگر جنس‌گرایانه، زنان طبقه‌ی کارگر برای بازتاب دادن منافع طبقه‌ی متوسط، و زنان رنگین‌پوست برای تلویحاً سفید بودنش نقادی کردند، نظریه‌های جنسیت پسا‌ساختارگرایانه، پسااستعماری و پسامدرن از سال‌های ۱۹۸۰ پدیدار شدند که تقابل‌های دوگانه‌انگارانه‌ی ساده‌سازِ مفروض میان مردان سرکوبگر و زنان منفعل قربانی را همچون امری به لحاظ سیاسی بسیجگر اما به لحاظ مفهومی به‌دردنخور رد کردند.

برای نمونه، همان‌طور که فمینیست آمریکایی آفریقایی‌تبار بل هوکس<sup>۴۷۱</sup> اشاره می‌کرد، خشونت جنسی نظیر «تجاوز» برای زنان سیاه‌پوست همچون مؤلفه‌ی محوری نظام برده‌داری به لحاظ تاریخی نقشی به ویژه مهم ایفا کرده و همچنان بر تصویرهای جنسی‌شده‌ی معاصر از زنان سیاه‌پوست اثر می‌گذارد؛ نادیده گرفتن تفاوت‌ها به اسم سرکوبگری جهان‌شمول مذکر نه مفید است و نه دقیق. مقوله‌ی «فمینیست سیاه»<sup>۴۷۲</sup> خود نیز برای پوشاندن تفاوت‌های فرهنگی و طبقاتی نقادی شده است. برای نمونه، رمان‌نویس فمینیست آمریکایی آفریقایی‌تبار آلیس واکر<sup>۴۷۳</sup>

---

469 Lisa Duggan

470 Nan Hunter

471 bell hooks

472 "black feminist"

473 Alice Walker

فعالانه درگیر کارزاری بین‌المللی علیه ختنه‌ی زنان بود که در حال حاضر، در وهله‌ی نخست، در برخی کشورهای قاره‌ی آفریقا و بخش‌هایی از خاورمیانه و نیز در میان برخی جوامع مهاجر در کشورهای غربی انجام می‌شود. کنشگران فمینیست از جمله فمینیست‌های سرشناس آمریکایی، گلوریا استاینم و رابین مورگان،<sup>۴۷۴</sup> به فمینیست‌های جهان سوم نظیر نوال سعداوی مصری پیوستند تا به بازتعریف عمل به عنوان «ناقص‌سازی آلت جنسی زنانه»<sup>۴۷۵</sup> و صورتی از خشونت علیه زنان فرا بخوانند. در نتیجه‌ی کارزارهای بین‌المللی، عفو بین‌الملل و سازمان ملل این عمل را نقض حقوق بشر اعلان و از میانه‌ی سال‌های ۱۹۹۰، در بسیاری از قوانین کشورهای غربی و غیر غربی آن را غیر قانونی کردند. در حالی که اثر قبلی آلیس واکر، فمینیست‌های سفید را برای کنار نهادن مداوم زنان سیاه‌پوست با سخن گفتن از طرفشان نقادی کرده بود، رمانش ضد ناقص‌سازی آلت جنسی زنانه با عنوان نگاه داشتن راز لذت<sup>۴۷۶</sup> (۱۹۹۲) که به «فروج بی‌تقصیر»<sup>۴۷۷</sup> تقدیم شده بود، و فیلم مستند داغ‌های جنگجو<sup>۴۷۸</sup> درباره‌ی همین موضوع، که او یکی از تهیه‌کنندگان آن بود، به امپریالیسم فرهنگی و نواستعمارگری متهم شد چرا که به پشتوانه‌ی نیاکانش مدعی سخنگویی از طرف زنان آفریقایی بود ولی در عمل دیدگاهی آمریکایی و قوم‌محور بر اعمال فرهنگی آفریقایی تحمیل می‌کرد. به نحو عمومی‌تر، فمینیست‌های غربی به این جهت نقادی می‌شدند که تمرکزشان بر اعمال فرهنگی جهان سوم بوده در حالی که تا حد زیادی از این واقعیت غافل بودند که مداخلات جراحی بر آلت جنسی زنان نظیر «بازسازی واژن با لیزر» و «جراحی پلاستیک واژن با لیزر» در حال حاضر در میان روبه‌رشدترین حیطه‌های جراحی زیبایی در بسیاری از کشورهای غربی‌اند.

---

474 Robin Morgan

475 "female genital mutilation"

476 *Possessing the Secret of Joy*

477 "the blameless vulva"

478 *Warrior Marks*

در حالی که اغلب فمینیست‌ها از فهمی اجتماعی و نه زیست‌شناختی از هویت جنسیتی و سکسوالیته‌ی مؤنث حمایت می‌کردند، اندیشه‌ی فمینیستی در باب سکسوالیته در وهله‌ی نخست، سکسوالیته‌ی مؤنث را مسئله‌انگاری می‌کرد، در حالی که سکسوالیته‌ی مذکر را به تلویح بی‌مسئله می‌انگاشت. تصویرگری‌ها از سکسوالیته‌ی مذکر در مسلم گرفتن سرشت طبعاً پرخاشگر، برتری‌جو و گاهی خشن آن، پژواک الگوهای زیست‌شناختی سکسوالیته را با خود داشت. منتقدان فمینیست نظیر لون سگال، در کنار نظریه‌پردازان مردانگی<sup>۴۷۹</sup> (حوزه‌ای که در سال‌های ۱۹۹۰ بسیار گسترش یافت)، استدلال کردند که اگر نتیجه بگیریم این روشی است که مردان منفرد هم سکسوالیته را با آن تجربه می‌کنند، نتیجه‌گیری اشتباهی خواهد بود. سگال چنین گفته است:

«برای بسیاری از مردان دقیقاً از طریق سکس است که بزرگترین تردیدها، وابستگی‌ها و تسلیمشان را در رابطه با زنان تجربه می‌کنند؛ در بیشتر موارد، این با تجربه‌شان از اقتدار و استقلال در جهان عمومی در تقابل شدید است.»

تحلیل‌های تجربی از مردانگی و سکسوالیته‌ی مذکر، از جمله به قلم پژوهشگران فمینیستی نظیر شری هایت، وندی هالوی،<sup>۴۸۰</sup> یا سوزان فالودی،<sup>۴۸۱</sup> بر حد مهمی از اضطراب، ناامنی و رنج جنسی در جانب مردان دگرجنس‌گرای منفرد، که در اثر مسترز و جانسون هم محل تأکید بود، گواهی داده است. بدین ترتیب، گرچه بخش زیادی از نظریه‌پردازی فمینیستی درباره‌ی سکس تمایل داشته است که

---

479 masculinity

480 Wendy Hallway

481 Susan Faludi

دگر جنس گرایی را با سلطه‌ی مذکر برابر بگیرد، دیگر مؤلفان فمینیست بر پیچیدگی تجربه‌های جنسی مرد و زن تأکید کرده‌اند. ایشان گرچه سلطه‌ی مذکر را نقادی نشده پذیرفته‌اند، بر نیاز به نگاهی دقیقتر به معنای دگرگونی‌های رایج مردانگی برای پویایی روابط جنسی میان مردان و زنان انگشت تأکید نهاده‌اند.

تحلیل‌های فمینیستی از سکسوالیته‌ی نهاد دگر جنس گرایی، خانواده و روابط نزدیک را همچون جایگاه‌های مشخصاً مهم سرکوب زنان به دست مردان و بنابراین جایگاه‌های کشمکش سیاسی بر ساخت‌ها‌ند. گرچه این دست کم برخی فمینیست‌های تندرو را به استدلال به سود لغو خانواده (پژواک‌دهنده‌ی دیدگاه‌های اولیه‌ی الکساندرا کولانتای یا ویلهلم رایش) یا تحریم دگر جنس گرایی سوق داده، تمرکز مشخص بر قدرت جنسیت درون روابط نزدیک نیز به چشم‌پوشی نظری نسبی از نقش دولت در تنظیم خانواده و سکسوالیته انجامیده است. اما به نحوی متناقض‌نما، همچنین در بافتار سیاست‌های سکسوالیته است که کنشگری فمینیستی، به کرات و با بیشترین موفقیت، هر چند به روش‌هایی متعارض، دولت را به پرسش گرفته است. در حالی که فمینیست‌هایی در حیطه‌هایی نظیر تجاوز، آزار جنسی و هرزه‌نگاری به قانونگذاری دولت فرا خوانده‌اند و این موضوعات را از سپهر خصوصی به سپهر عمومی سوق داده‌اند، همچنین علیه مداخله‌ی دولت در مسائلی نظیر سقط جنین استدلال کرده‌اند. دلیلشان این است که تصمیم‌گیری درباره‌ی این امر حق «خصوصی» زن است. سیاست‌های فمینیستی سکسوالیته همچنین چنانکه دیده‌ایم، منبع درگیری عظیم میان فمینیست‌ها بوده است. فراخوان‌های اخیر به تحلیل‌های جداسازانه‌تر میان سکسوالیته‌ی مذکر و مؤنث، اهمیت دیگر گونه‌های هویت، خاصه طبقه و نژاد، را برای فهم شیوه‌های شکل‌دهی روابط قدرت به تجربه‌های جنسی نشان داده‌اند. همان‌طور که در فصل آینده خواهیم دید، جنسیت، طبقه و نژاد تنظیم‌گری سکسوالیته به دست دولت را نیز به نحوی محوری شکل داده‌اند.



## فصل ۴

### دولت در اتاق خواب

«مسائل پیچیده‌ای که حالا در نتیجه‌ی زاد ولد بی‌رویه، پیش روی آمریکاست به سرعت مایه‌ی تهدیدند و چه بسا از مهار انسان خارج شوند. همه جا می‌بینیم که فقر و خانواده‌های پرجمعیت دست در دست یکدیگرند. آنان که از همه کمتر از پس مسابقه بر می‌آیند سریع‌تر از همه در حال افزایش‌اند. دولت و کلیسا کسانی را که نمی‌توانند از پس حمایت از فرزندان‌شان برآیند به ایجاد خانواده‌های پرجمعیت تشویق می‌کنند. (...) بودجه‌هایی که باید برای افزایش استاندارد تمدن‌مان به کار رود صرف نگهداری کسانی می‌شود که هرگز نمی‌بایست متولد شده باشند.»

مارگارت سنگر، حدود ۱۹۲۱

### بحران ایدز

دسترسی به روش‌های قابل اعتمادترِ جلوگیری از بارداری، قانونمندسازی سقط جنین و آسان‌گیریِ کنترل‌های اخلاقی بر سکسوالیته که با انقلاب جنسی آغاز شده بود، از سال‌های ۱۹۶۰ پنجره‌ای کوچک به گشودگی بزرگتر، آزادی حقوقی و آزمایش‌های جنسی گشود که سکسوالیته را از پیوندهای سنتی‌اش با گناه و بیماری جدا می‌کرد. پیامدهای این تغییرات به خصوص برای زنان عمیق بود؛ برای زنان،

سکسوالیته به لحاظ تاریخی با خطرهای از دست رفتن آبرو، بارداری ناخواسته و سر زدن در آمیخته بود. در بازنگری، مغتنم شمردن شادمانه‌ی فرصت‌های جنسی بزرگتر - که تفکر فمینیستی به سبب سرپوش گذاشتن این فرصت‌ها بر بهره‌کشی مردان از زنان منتقد آن بود - کمتر از دو دهه پایید. ظهور ویروس اچ آی وی / ایدز (سندروم ابتلا به نارسایی سیستم ایمنی) از اوایل سال‌های ۱۹۸۰ نمادی شد برای فاصله گرفتن از تأکید لذت‌گرایانه بر سکسوالیته به منزله‌ی جایگاه لذت. ایدز پیوندهای قبلی سکسوالیته با خطر و احتمال زیان را از نوزنده کرد و اضطراب‌های سنتی درباره‌ی بیماری‌های آمیزشی و تن‌فروشی و «اغیار» قومی یا نژادی به منزله‌ی منشأهای خطر جنسی را ظنین‌انداز کرد. همچنین صحنه را برای بازگشت الگوهای دینی به منزله‌ی بازیگران عمده در سیاست سکسوالیته فراهم ساخت.

جفری ویکز، جامعه‌شناس، استدلال کرده است که ایدز خصیصه‌ی ناتمام انقلاب جنسی را بر آفتاب افکند. از سویی، سکسوالیته نه فقط در نوشته‌ها و در مانگ‌ری‌های سکس‌شناسانی نظیر مسترز و جانسون و آثار مردم‌پسندی نظیر لذت سکس، بلکه در حیطه‌های سیاسی‌سازی فمینیستی سکسوالیته (همچنان‌که فمینیست‌های لزبین پیشتر شکوه کرده بودند) در وهله‌ی نخست، با دگر جنس‌گرایی مرتبط باقی ماند. از این لحاظ، انقلاب جنسی، به قول شیلا جفریز، انقلابی دگر جنس‌گرا بود. از سوی دیگر، شل کردن کنترل اخلاقی بر سکسوالیته همراه با تضعیف تنظیمات حقوقی علیه سکسوالیته‌های خارج از معیار، شرایطی اجتماعی ایجاد کرد که در آن سکسوالیته‌های پیرامونی امکان رشد عمومی‌تری یافتند. رشد بی‌سابقه‌ی «جماعت‌های انتخابی»<sup>۴۸۲</sup> زنان و مردان همجنس‌گرا در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، که به لحاظ تاریخی سابقه نداشت، علناً نشانگر دگرگونی‌های عمیق نظم جنسی بود؛ این دگرگونی‌ها دوشادوش انقلاب جنسی صورت می‌گرفت و از عصر جدیدی در بسیجگری‌های سیاسی حول حقوق اقلیت‌های جنسی نشان داشت. اگرچه زنان

482 "communities of choice"

و مردان همجنس‌گرا در تأسیسِ هویت‌هایِ عمومیِ جدید موفق بودند، همچنان‌که ویکز معتقد است، بحران ایدز آشکار کرد که پیوندهای سنتی همجنس‌گرایی با بیماری و نابهنجاری به طرزی برگشت‌ناپذیر سرکوب نشده بوده‌اند. با ظهور ایدز، سکسوالیته از پیوندش با آزادسازی فاصله گرفت و دوباره از خطر و اضطراب آکنده شد. به تعبیر سکس‌شناس آمریکایی، ترزا کرنشاو،<sup>۴۸۳</sup> رئیس انجمن آموزش‌دهندگان، مشاوران و درمانگران سکس در آمریکا<sup>۴۸۴</sup> در سال ۱۹۸۷: «انقلاب جنسی به سر رسیده است.»

فضای سیاسی زمانه پاسخ‌ها به ایدز را سر و شکل می‌داد. در کشورهای نظیر بریتانیا و ایالات متحده، سال‌های ۱۹۸۰ شاهد اوجگیری راست‌گرایی با دولت‌های تاجر و ریگان بود. برنامه‌ی اخلاقی راست<sup>۴۸۵</sup> در پاسخ به مدعیات کنشگران حقوق دگرباشان<sup>۴۸۶</sup> و تهدید مفروض از جانب نقدهای فمینیست‌ها بر فهم غالب از زنانگی و سکسوالیته‌ی زنانه شکل می‌گرفت. چپ سیاسی از اصلاحات جنسی سال‌های ۱۹۶۰ حمایت کرده بود اما در اواخر سال‌های ۱۹۸۰، راست‌گرایی بود که متکی بر مداخله‌ی دولت به بازسازی اخلاقی<sup>۴۸۷</sup> فرا می‌خواند. هدف‌های مشخص عبارت بودند از آزادسازی‌های سال‌های ۱۹۶۰، نظیر قانونی کردن سقط جنین و همجنس‌گرایی و نیز آزادی‌های حقوقی بیشتر در حیطه‌های وقاحت و سانسور (حملات به آزادی‌های قانونی اخیر به همان اندازه که از حمایت راست اخلاقی برخوردار بود، از جانب برخی جریان‌های فمینیسم، که با هرزه‌نگاری مبارزه می‌کردند، نیز حمایت می‌شد).

---

483 Theresa Crenshaw

484 The American Association of Sex Educators, Counsellors, and Therapists (AASECT)

485 The Moral agenda of the Right

486 gay rights activists

487 moral regeneration

سازمان بهداشت جهانی و برنامه‌ی سازمان ملل برای مبارزه با ایدز (UNAIDS) برآورد می‌کنند که از زمان نخستین گزارش مرکز کنترل و پیشگیری از بیماری‌های ایالات متحده در لس‌آنجلس در ۵ ژوئن ۱۹۸۱ [تا سال ۲۰۰۸، زمان انتشار متن انگلیسی این کتاب]، بیش از ۲۵ میلیون نفر جانشان را بر اثر ایدز از دست داده‌اند و در حال حاضر، بیش از ۳۸.۶ میلیون تن در سراسر جهان با این بیماری زندگی می‌کنند. یک سوم از مرگ‌ومیرهای ناشی از ایدز در جنوب صحرای آفریقا رخ داده است. در حالی که نرخ‌های ملی آلودگی به ویروس HIV هم‌اکنون در کشورهایی نظیر بوتسوانا، لسوتو، سوازیلند و زیمبابوه بیش از ۲۰ درصد است، در برخی از مناطق این کشورها بیش از ۷۰ درصد جمعیت با ایدز زندگی می‌کنند. چنین ارقامی نشان می‌دهد که همه‌گیری سراسری ایدز یکی از ویرانگرترین همه‌گیری‌ها در تاریخ بشر است. از آنجا که تماس جنسی بدون محافظت وسیله‌ی اصلی (گرچه نه یگانه وسیله) برای آلودگی به ویروس HIV است، ایدز بیماری‌های آمیزشی را به خط مقدم دل‌نگرانی‌های جمعی درباره‌ی سکس بازگرداند. ایدز به عنوان یک بیماری عفونی که رانندگی‌های جاده‌ای، کار مهاجران سیار، سفرهای تفریحی و دیگر شیوه‌های ویژگی جابه‌جایی‌پذیری جامعه‌ی مدرن گسترش جهانی‌اش را تسریع کرد، هم در سطح دولت‌های ملی و هم در سطح بین‌المللی، نیازمند مداخله‌ای سریع بود. و با این همه، اغلب دولت‌ها به سبب شناسایی اولیه‌ی بیماری به عنوان مرضی که به جان گروه‌های به‌حاشیه‌رانده نظیر مردان دگرباش، معتادان تزریقی و اقلیت‌های قومی می‌افتد در ابتدا کند عمل کردند. در حالی که بر قربانیان «معصوم» نظیر مبتلایان از طریق انتقال خون آلوده دل می‌سوزاندند، «رفتار فاسد» افراد بی‌بندوبار به آن معنا بود که به تعبیر جیمز اندرتون،<sup>۴۸۸</sup> فرمانده پلیس منچستر در سال ۱۹۸۸، «در فاضلاب انسانی کردار خود ویلان و سرگردان‌اند.»

برای راست‌گرایان اخلاقی، ایدز نتیجه‌ی جامعه‌ی آزادگذار بود. در ایالات متحده، که اکثریت قربانیان ایدز در سال‌های ۱۹۸۰، سیاه‌پوست یا از اقلیت‌های قومی بودند، نژادپرستی زیرپوستی بر بی‌عملی دولت بیشتر اثر گذاشت و در جاهای دیگر تداعی ایدز و سیاه‌پوستان، به خصوص افریقایی‌ها، یا خارجی‌ها، به نحوی عامتر، فهم عمومی ساختاری ایدز را به منزله‌ی چیزی که «خارجی‌ها» با خودشان آورده‌اند بر می‌ساخت. سیاستگذاری‌هایی که در ابتدا در نظر گرفته می‌شدند، در وهله‌ی نخست، سرشتی سرکوبگر داشتند؛ این سیاستگذاری‌ها اقداماتی از جمله قرنطینه (که به چشم بنیادگرایان مذهبی ایدز مجازات الهی برای رفتار غیراخلاقی بود) یا آزمایش‌های اجباری «گروه‌های پرخطر» و احیای قوانین ضد لواط را شامل می‌شد. اینها اقداماتی بودند که گروه‌های محافظه‌کار، به رغم فقدان شواهد نسبت به تأثیرگذاریشان بر کاستن بیماری، از آن حمایت می‌کردند. پیشنهادهایی برای کارزارهای آموزش جنسی پیشگیرانه با برخورد خصمانه‌ی گروه‌های محافظه‌کار مواجه شد؛ محافظه‌کاران استدلال می‌کردند که این آموزش‌ها رفتار بی‌بندوبار را ترغیب می‌کند. به علاوه، هول و هراس مکرر رسانه‌ها درباره‌ی «طاعون دگرباش»<sup>۴۸۹</sup> ویژگی چند سال نخست همه‌گیری بود.

در مقابل دست‌دست کردن حکومت‌ها، بیشتر تلاش‌های اولیه برای جلوگیری از شیوع بیماری در غرب، خاصه در ایالات متحده و بریتانیا، نه از جانب دولت بلکه از جانب سازمان‌های مردم‌نهاد می‌آمد که از دل جنبش‌های آزادسازی دگرباشی و جنبش‌های فمینیستی برآمده بودند. سازمان‌های داوطلبی نظیر بحران بهداشت مردان دگرباش،<sup>۴۹۰</sup> که در سال ۱۹۸۱ در ایالات متحده تأسیس شد، یا ائتلاف ترنس هیگینز<sup>۴۹۱</sup> در بریتانیا را در وهله‌ی نخست کنشگران دگرباش دست‌وپا کردند و

---

<sup>489</sup> "gay plague"

<sup>490</sup> Gay Men's Health Crisis (GMHC)

<sup>491</sup> the Terrence Higgins Trust

مفهوم «سکس ایمن»<sup>۴۹۲</sup> را توسعه دادند و در بدو امر، با حمایت حداقلی دولتی، پیشگام آموزش سکس پیشگیرانه و نیز تشکیل گروه‌های حمایتی برای مبتلایان به ایدز بودند.

سازمان‌های دگرباش تاکتیک‌های سیاسی متفاوتی پی گرفتند. برای نمونه، گروه‌هایی نظیر بحران بهداشت مردان دگرباش، با هدف اعلان‌شده‌ی فراهم آوردن حمایت برای بیماران، که شبیه آن را خانواده‌ها یا گروه‌های دوستان فراهم می‌کردند، بر خودیاری متمرکز بودند؛ در بافتاری اجتماعی که در آن خانواده‌های زیستی اغلب از اینکه خود آن نقش را بر عهده بگیرند اکراه داشتند، خودیاری ضرورتی محوری بود (و این اکراه بازتاب داغ‌نگی بود که ایدز و همجنس‌گرایی، به طور کلی، بر پیشانی داشتند). شاخه‌ی ریشه‌نگر «بحران بهداشت» با عنوان «اتتلاف کنش برای رهاسازی قدرت»<sup>۴۹۳</sup> برای دسترسی بیشتر به داروهای جدید برای افرادی که با ایدز زندگی می‌کنند کارزار به راه انداخت. با انتخاب شعار «سکوت=مرگ» و مثلث صورتی که نازی‌ها پیشتر با آن همجنس‌گراها را مشخص می‌کردند، به تاکتیک‌های شوک‌آوری ارجحیت دادند که هدفشان خجالت‌زده کردن مقامات دولتی در انظار بود، به این امید که دست به عمل بزنند. گروه‌های دیگر نظیر بودجه‌ی دفاع حقوقی لمبدا<sup>۴۹۴</sup> به دنبال راهبرد «دعوای حقوقی تأثیرگذاری»<sup>۴۹۵</sup> بودند که شامل انتخاب پرونده‌هایی نه فقط برای تأثیرگذاری بر شخصی خاص بلکه برای نمونه‌ی حقوقی گسترده‌تری بود که می‌خواستند تنظیم کنند. در حیطه‌هایی مثل تبعیض در محیط کار هدفشان بهبود جایگاه حقوقی مبتلایان به ایدز و نیز مردان و زنان همجنس‌گرا، به طور کلی، بود. فوریت بهداشتی ایدز خود محل تبلور بیشتری برای بسیج سیاسی حول حقوق دگرباشان بود. همچنان‌که ویکز اشاره کرده است:

---

492 "safe sex"

493 Act UP: Aids Coalition to Unleash Power

494 Lambda Legal Defense Fund

495 "impact litigation"

«تأثیر بحران ایدز به کار تحکیم پیوندهای جماعتی میان افراد دگرباش آمد  
نه به رغم بلکه به سبب تهدیدی که این بحران متوجه زنده ماندنشان  
می‌کرد.»

عموماً سکس‌شناسان در واکنش به ظهور همه‌گیری به اندازه‌ی حکومت‌ها کند  
بودند. انشعاب‌های درونی عمیق بر سر مناسبترین واکنش سیاسی پدیدار شد. در  
ایالات متحده، برای نمونه، همچنان‌که جامعه‌شناس جانیس اروین<sup>۴۹۶</sup> در تحلیلش  
از سکس‌شناسی آمریکایی مدرن گزارش می‌کند، سکس‌شناسانی نظیر هلن سینگر  
کاپلان،<sup>۴۹۷</sup> ترزا کرنشاو و مسترز و جانسون، که به لحاظ سیاسی محافظه‌کار بودند،  
مفهوم سکس‌ایمن را به چشم اسطوره دیدند و رد کردند و به تعبیر کرنشاو، به «تثبیت  
دوباره‌ی ارزش‌های سنتی» فرا خواندند. کتاب هشدارآمیز مسترز و جانسون با عنوان  
بحران: رفتار دگرجنس‌گرایانه در عصر ایدز<sup>۴۹۸</sup> در سال ۱۹۸۸، مدعی بود که ایدز  
ممکن است از طریق توالی فرنگی و خوراک رستوران منتقل شود (مدعایی که  
متخصصان همه‌گیری‌شناسی قویاً با آن مخالف بودند اما این مدعا آغازگر تجارت  
روبه‌رشد افشانه‌های توالی «ضد ویروس» شد). ایشان به آزمایش‌های اجباری  
گروه‌های پرخطر و «سخت‌گیری حکومت بر تن‌فروشی» فرا خواندند. چنانکه  
اظهار نظر ذیل از کرنشاو نشان می‌دهد، سکس‌شناسان محافظه‌کار آمریکایی در پی  
آن، مکرراً خود را با گروه‌های مذهبی در ائتلاف سیاسی می‌یافتند:

---

<sup>496</sup> Janice Irvine

<sup>497</sup> Helen Singer Kaplan

<sup>498</sup> *Crisis: Heterosexual Behavior in the Age of Aids*

«اهمیتی نمی‌دهم اگر می‌خواهیم اعمال جنسی را به لحاظ علمی محدود کنیم، یا اگر رهبران دست راستی بخواهند اعمال جنسی را به دلایل مذهبی به تک‌همسری محدود کنند؛ نتیجه‌ی اصلی کار یکی است.»

اما دیگر سکس‌شناسان چنین موضعی را قویاً رد می‌کردند؛ بسیاری از ایشان فعالانه در تولید سازمان‌یافته و مشاوره‌ی سکس‌ایمن درگیر بودند.

### واکنش‌های حکومتی به ایدز

تا اوایل سال‌های ۱۹۸۰، اغلب دولت‌ها با تأخیر، فهمی از نیاز فوری به مداخله به دست آورده بودند؛ سبب‌ساز بخشی از این فهم شمار فزاینده‌ی سرایت‌ها در بین دگرجنس‌گرایان بود. اما شدت کوشش‌های سیاستگذاری کشور به کشور متفاوت بود. اغلب کشورهای غربی از اواخر سال‌های ۱۹۸۰، در قالب پوستر و کارزارهای تلویزیونی و شیوه‌های گوناگون آموزش سکس، اقداماتی برای جلوگیری از ایدز انجام دادند و با وقفه‌هایی هر چند سال یک بار تکرار کردند. در میانه‌ی سال‌های ۱۹۸۰ و اوایل سال‌های ۱۹۹۰، سوییس تا حدی به سبب درجات نسبتاً بالای مصرف تزریقی مواد مخدر، بالاترین سطح ابتلا به ویروس اچ‌آی‌وی را در اروپا داشت. حالا به عنوان فعال‌ترین کشور اروپایی در عمومیت بخشیدن به پیشگیری از ایدز شناخته می‌شود و سالانه کارزارهای جلوگیری از ایدز برگزار می‌کند و نیز در سیاستگذاری‌ها نسبت به مصرف‌کنندگان مواد مخدر به بازنگری کامل می‌پردازد. بازنگری در سیاستگذاری‌ها درباره‌ی مصرف‌کنندگان مواد مخدر از تأکید بر سرکوب پلیس به رویکرد درمانی، از جمله فراهم آوردن رایگان سوزن‌های استریل‌شده، تغییر کرده است. نتیجه‌ی آن کاهش چشمگیر در نمونه‌های جدید ابتلاست.



اما بحث‌ها درباره‌ی اینکه از کدام سیاست‌های پیشگیری حمایت کنیم همچنان ادامه دارد و عرصه‌ای برای مداخله‌ی عمده از جانب الگوهای مذهبی سکسوالیته بوده است. جدال‌ها به خصوص بر حمایت از استفاده از کاندوم متمرکز بوده است. کاندوم، که متخصصان پزشکی بعد از پرهیز جنسی آن را مؤثرترین محافظ علیه ایدز می‌شناسند، همچنان از جانب گروه‌های بنیادگرا و کلیسای کاتولیک مخالفت‌های بسیاری بر می‌انگیزد. این گروه‌ها مداخله در زاد و ولد را رد می‌کنند و مدعی‌اند که کاندوم باعث رواج بی‌بندوباری جنسی است. برنامه‌هایی که بودجه‌اش را ایالات متحده تأمین می‌کند و در کشورهای در حال توسعه عملیاتی می‌شود، در حال حاضر، رویکرد «عفاف، کفاف، غلاف»<sup>۴۹۹</sup> را در پیشگیری از ایدز به کار می‌برند و بر «پرهیز، وفاداری و استفاده از کاندوم» تأکید می‌کنند.



**Lust, Sex, and Temptation**  
Are the normal sins of teenagers

WE HAVE ALL SINNED AND BEEN FORGIVEN.  
JESUS TOLD US NOT TO CAST STONES.

Don't condemn our youth  
to death from HIV/AIDS!

Provide both the Bible and condoms.

۸. نمونه‌ای از کارزار جلوگیری از ایدز از طریق پخش پوستر

<sup>499</sup> ABC "Abstinence, Being faithful, and Condom use"

محتوای پوستر: شهوت، سکس و وسوسه همه گناهان عادی نوجوانان‌اند. ما همه گناه کرده‌ایم و بخشوده شده‌ایم. عیسی به ما گفت که سنگ نزنیم. جوانانتان را به سبب مرگ بر اثر ایدز محکوم نکنید. به آنها هم کتاب مقدس بدهید هم کاندوم.

در ایالات متحده و جاهای دیگر، کارزارهای «فقط بگو نه!» پرهیز جنسی را حمایت می‌کنند در حالی که جوانان ازدواج‌نکرده‌ای را که سابقه‌ی آمیزش جنسی دارند ترغیب می‌کنند تا با تعهد به اجتناب از کنش جنسی بیشتر تا زمان ازدواج به «باکره‌های دوباره‌زاد» بدل شوند. اما چنانکه ارزیابی‌های بهداشتی نشان داده‌اند، این برنامه‌ها عموماً در تغییر ریشه‌ای رفتار جنسی یا کاهش نرخ انتقال اچ‌آی‌وی/ایدز ناموفق بوده‌اند.

این تشخیص در حال ظهور که بیشتر سرایت‌ها از طریق جماع دگرجنس‌گرایانه‌ی حفاظت‌نشده رخ می‌دهد به چیزی انجامید که در سال‌های ۱۹۹۰ «دگرباش‌زدایی»<sup>۵۰۰</sup> از ایدز خوانده شد. کنشگران دگرباش با نتایج این فرایند دوپهلوی برخورد کردند. از سویی، به جهت کاهش داغ‌ننگ مرتبط با همجنس‌گرایی از آن استقبال شد. از سوی دیگر، این به آن معنا بود که بودجه‌ی عمومی، که همان زمان هم در نخستین سال‌ها مبلغی ناچیز بود، حالا با اولویت دادن به سازمان‌های حامی دگرباشان داده نمی‌شد، گرچه مردان دگرباش همچنان به نحوی نامتناسب به ایدز مبتلا می‌شدند. برخی کنشگران متعاقباً به «بازدگرباش‌سازی»<sup>۵۰۱</sup> ایدز فرا خواندند.

موضوع سرایت‌های دگرجنس‌گرایانه به ایدز همچنین نقدهای فمینیستی از سکسوالیته را به راه انداخت. بر مبنای این استدلال که خطر ایدز، آنچنانکه تمرکز بر

---

500 “de-gaying”

501 “re-gaying”

«گروه‌های پرخطر» به تلویح فرض می‌کرد، به گونه‌های معینی از افراد نچسبیده است، بلکه به گونه‌های معینی از اعمال جنسی (حفاظت نشده) نظیر سکس مقعدی مربوط است، پژوهش‌های فمینیستی نظیر مجموعه‌ی مطالعاتی که در اوایل سال‌های ۱۹۹۰ جنت هلند<sup>۵۰۲</sup> و دیگران انجام دادند، به بررسی پیامدهای تسلط جنسی مذکر برای رفتارهای جنسی پرخطر پرداختند. این پژوهش‌ها آشکار کرد که مردان و زنان دگرجنس‌گرا مایل‌اند سکسوالیته را در پیوند با اولویت «نیازها»ی جنسی مذکر تعریف کنند. اکثر شریکان جنسی از سکسوالیته‌ی مذکر به منزله‌ی ابراز رانه‌های طبیعی و مهارناپذیر که نباید جلوی‌شان را گرفت، فهمی زیست‌شناختی داشتند؛ دیدگاهی که در برابر امکانات زنان برای چانه‌زنی برای سکس ایمن‌تر موانع آشکاری قرار می‌داد. به علاوه، هویت مؤنث هنجارین برای زنان دوراهه‌ای ایجاد کرد که از سویی، جلوگیری از بارداری و حفاظت از ابتلا به ایدز مسئولیت‌های زنانه دیده می‌شوند، در حالی که از سوی دیگر، زنان احساس می‌کنند که باید از درخواست هر چیزی که ممکن است لذت جنسی شریکشان را خراب کند پرهیزند. همچنان‌که تیم تحقیقاتی هلند نشان داده است، قطع کردن عمل جنسی شریک جنسی مذکر و پافشاری بر سکس ایمن ممکن است مخالف زنانگی تصور شود. اما انتخاب نکردن اعمال جنسی ایمن‌تر نظیر استفاده از کاندوم از تحمیل خارجی قدرت مذکر نشأت نمی‌گیرد (دست کم درون روابط مبتنی بر رضایت که تمرکز این مطالعه بر آن بود چنین چیزی صادق نیست). چنانکه مطالعه‌ی هلند نشان می‌دهد، در عوض، زنان ترجیحات مردان را درونی و فعالانه بازتولید می‌کنند، سازوکاری که گروه هلند «ذهنیت مذکر»<sup>۵۰۳</sup> می‌خواند.

بدین ترتیب، تحلیل‌های فمینیستی گوناگون، که از ناحیه‌ی خطر ایدز و پیشگیری از آن پدیدار می‌شود، دغدغه‌ی موضوعات قدرت و بی‌قدرتی زنان در تعاملات

---

<sup>502</sup> Janet Holland

<sup>503</sup> “the male in the head”

دگرجنس‌گرایانه را دارد و معمولاً بر فقدان نسبی قدرت زنان در رویارویی جنسی با مردان تأکید می‌کند. اما دلایلی که برای این بی‌قدرتی ارائه می‌شود مختلف است: اجتماعی‌شدن متفاوت از نظر جامعه‌شناس بریتانیایی جنت هلند، وابستگی اقتصادی به مردان از دیدگاه روانشناس اجتماعی استرالیایی سوزان کپیکس،<sup>504</sup> یا تعاریف مسلط موسّع‌تر از دگرجنس‌گرایی از نظر انسان‌شناس آمریکایی کارول ونس. به رغم این تشخیص‌های متفاوت، پژوهش‌های فمینیستی نشان‌دهنده‌ی نیاز به درشمار آوردن هویت جنسیتی به هنگام تصور خطر در اعمال جنسی است. هویت‌های جنسیتی هنجارین و روابط قدرت جنسیت‌یافته دلالت‌های روشنی برای توانایی افراد در جلوگیری از انتقال ایدز از طریق تماس جنسی دارند؛ سیاستگذاری‌های حکومتی در سال‌های اخیر تلاش کرده در راهبردهای پیشگیری از ایدز این دلالت‌ها را به کار بگیرد.

فوریت بهداشتی که ایدز ایجاد کرد با برگزاری کارزارهای آموزش جنسی، گاهی با جزئیات عریان و بی‌پرده که نشان می‌دهد چطور از خطر ابتلا به ایدز بپرهیزند، حیطه‌ی عمده‌ای برای مداخله‌ی دولتی در زندگی جنسی شهروندان فراهم آورد. نخستین کارزارهای حکومتی در وهله‌ی نخست، بر فراهم آوردن اطلاعات درباره‌ی چگونگی جلوگیری از ابتلا به اچ‌آی‌وی متمرکز بود و به تلویح، فرض می‌گرفت که شهروندان افرادی عقلانی‌اند که وقتی از مخاطرات اعمال پرخطرشان باخبر شوند این اعمال را کنار می‌گذارند. اما ادامه‌ی ابتلاهای جدید به سرعت نشان داد که فراهم کردن اطلاعات لازم است اما کافی نیست. در واقع، تعاملات جنسی تشکیل‌دهنده‌ی عقلانی‌ترین حیطه‌ی اغلب زندگی‌های افراد نیست. به علاوه، ما عموماً نه انفرادی بلکه در تعامل با دیگران سکس داریم که دوباره موضوعات قدرت و ارتباطات را برجسته می‌کند. بدین ترتیب، بحران ایدز نشان داده است که

---

<sup>504</sup> Susan Kippax

کارزارهای حکومتی پیشگیری از ایدز باید جنبه‌های عاطفی و غیر عقلانی سکس را به حساب بیاورد.

### «بهبودبخشی نژادی» بر پایه‌ی علم به‌نژادگری

در حالی که سیاستگذاری‌های دولتی پیرامون ایدز تأکید اصلی را بر درمان، حمایت و تغییر اعمال جنسی شهروندان منفرد قرار می‌داد، در وهله‌ی نخست، دغدغه‌های جمعی دیگر گونه‌های کنش دولتی درباره‌ی سکس را به پیش برده است. در سطح جمعی، سکسوالیته اهمیت نمادین خاصی با خود می‌برد چون از طریق سکسوالیته‌ی منجر به زاد ولد است که ملت به لحاظ زیست‌شناختی بازتولید می‌شود؛ این امر سکسوالیته را به دغدغه‌ی دولت بدل می‌کند. به قول میشل فوکو:

«سکسوالیته همواره جایگاهی بوده است که در آن آینده‌ی گونه‌ی ما و همزمان حقیقت ما به منزله‌ی سوژه‌های انسانی شکل می‌گیرد.»

دولت‌ها به لحاظ سنتی دل‌مشغول اندازه و کیفیت جمعیت‌هایشان بوده‌اند، دغدغه‌هایی که اغلب بازتاب اضطراب‌هایی درباره‌ی ملت و هویت آن است. نگرانی‌هایی درباره‌ی افول در اندازه یا کیفیت جمعیت ملی، درباره‌ی افزایش بیش از حد جمعیت، درباره‌ی فرزندان مؤنث یا مذکر «مازاد» یا درباره‌ی اینکه آیا مهاجران از شهروندان «بومی» فرزندان بیشتری داشته باشند، در برنامه‌های سیاستگذاری ملی همواره موضوعات متداولی بوده است. دغدغه‌ی دولت نسبت به سکسوالیته‌ی منجر به زاد ولد، خاصه در آزمایش‌های غربی بر روی به‌نژادگری،<sup>505</sup> محوری بود.

<sup>505</sup> eugenics

اصطلاح به‌نژادگری را سر فرانسیس گالتون<sup>506</sup> در سال ۱۸۸۳ بر سر زبان انداخت. گالتون به‌نژادگری را برای اشاره به بهسازی ژنتیک «ذخیره»ی ملی به کار می‌برد؛ مبنای مطالعه‌ی علمی او «[شامل] همه‌ی تأثیراتی [بود] که به میزانی هر اندازه دور بخوانند به نژادها یا خون‌های مناسبتر نسبت به نژادها یا خون‌های ضعیفتر، که اگر به حال خود رهایشان کنی برتری خواهند یافت، بخت بیشتری برای برتری سریعتر بدهد.» گالتون فرایندهایی فرگشتی را که پسردهایی اش چارلز داروین تحلیل کرده بود، خاصه اندیشه‌های انتخاب طبیعی و بقای اصلح، برای نیازهای مدرن زیاده‌گند یا نامطمئن می‌یافت. جامعه‌ی مدرن خاصه از نخبگان سیاسی اش توقعات زیادی داشت، نخبگانی که ظرفیت‌های فکری‌شان از نظر او به‌کندی در حال فرگشت بود. بدین ترتیب، در طول نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم، «علم» به‌نژادگری با هدف یاری به دولت‌ملت‌ها در اجرای سیاستگذاری‌هایی اجتماعی پدیدار شد که کیفیت «ذُرّیه»ی ملی<sup>507</sup> را بهبود می‌بخشید. در مخالفت با رویکرد عدم مداخله‌ی لیبرالیسم سیاسی، به‌نژادگران از مهندسی اجتماعی فعالانه طرفداری می‌کردند. شهروندان منفرد برای مساهمت در بهسازی ملت از طریق آنچه خلف گالتون، کارل پیرسون<sup>508</sup> «نژاد-فرهنگ آگاه»<sup>509</sup> می‌خواند وظیفه‌ای میهن‌دوستانه داشتند. همان‌طور که هاولاک الیس، هم‌پیشرو در سکس‌شناسی و هم به‌نژادگری، می‌گفت: «ذُرّیه‌ی صالح یک نژاد بهترین امیدهایمان برای آینده‌ی جهان» را می‌سازد.

در چارچوب «علم» و کنشگری به‌نژادانه سکس‌شناسان و روان‌پزشکان به نحوی برجسته‌بازنمایی می‌شدند. تفکر به‌نژادانه در نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم به بیانی دقیقتر متشکل از سه مؤلفه‌ی مرکزی بود که همگی الگوی عمیقاً زیست‌شناختی توسعه‌ی انسانی را بازتاب می‌دادند: روش‌های ذُرّیه‌ی‌گزینی، نگرانی‌هایی درباره‌ی

<sup>506</sup> Sir Francis Galton

<sup>507</sup> the national "breed"

<sup>508</sup> Karl Pearson

<sup>509</sup> "a conscious race-culture"

افول جسمانی و ذهنی جمعیت و اندیشه‌هایی درباره‌ی خصیصه‌ی موروثی بیماری‌های ذهنی و جسمی و رفتارهای اخلاقاً منحرف - که همگی مستقیماً بر اندیشه‌هایی درباره‌ی سکسوالیته و جنسیت اثر می‌گذاشتند. به‌نژادگری به عنوان ترکیبی از علم و جنبش اجتماعی برای این سه پرسش تحلیلی ارائه می‌کرد: کجای کار جامعه‌ی مدرن غلط بود؟ چگونه چنین چیزی اتفاق افتاد؟ و به چه وسیله می‌شود اصلاح و جبران‌ش کرد؟ در مواجهه با تهدیدات و اضطرابات فزاینده درباره‌ی «نابودی»، «خودکشی نژادی» و تهدید «سکسوالیته‌های مختل»، به‌نژادگران از برنامه‌ی جامع مهندسی اجتماعی حمایت کردند که بر مدیریت عقلانی دولت بر سکسوالیته‌ی منجر به زاد ولد مبتنی بود. به جهت همپوشانی‌هایی که به‌نژادگری با دیگر دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی داشت، به‌نژادگری بنا بود مجموعه‌ی مؤثری از اندیشه‌ها شود. در واقع، در بافتار فرایندهای صنعتی شدن و شهرنشینی شتابان، جمعیت به‌شتاب روبه‌افزایش شهری برای نظم عمومی امری بالقوه ناپایدارکننده به نظر می‌رسید، در حالی که شهروندان منضبط و سالم و پرزادورود منبع ثروت برای دولت‌ملت‌های روبه‌گسترش بودند.

ظهور سیاستگذاری‌های اجتماعی و بهداشتی مدرن از آغاز سده‌ی بیستم، شرایطی نهادی برای ترجمه‌ی مباحث به‌نژادی به یک برنامه‌ی سیاستگذاری فراهم کرد. این روزها تمایل بر آن است که به‌نژادگری به نحوی عامه‌پسند با آلمان نازی مرتبط شود که در آن، آزمایش‌هایی در ابعاد بزرگ در مهندسی اجتماعی از جمله عقیم‌سازی اجباری و «قتل از سر ترحم»<sup>۹۱۰</sup> افراد «فاسد» را در بر می‌گرفت. قانون ۱۹۳۳ برای منع زاد ولد افراد دارای بیماری‌های موروثی پزشکان را ملزم می‌کرد که بیماری‌های موروثی را در [پرونده‌های] بیمارانشان ثبت کنند. در طول دوران رژیم نازی، بیش

<sup>510</sup> "euthanasia"

از ۲۰۰ «دادگاه بهداشت وراثتی»<sup>۵۱۱</sup> برگزار شد که بیش از ۴۰۰ هزار مورد عقیم‌سازی انجام داد.

اما اندیشه‌های به‌نژادانه در سراسر طیف سیاسی از حمایت برخوردار شد، از جمله در میان سوسیالیست‌ها و آنارشیست‌ها. اصلاح‌گران سوسیال‌دموکرات در میان پیشروان «علم» به‌نژادگری و نیز اعمال سیاستگذاری در اروپا بودند. جناح چپ شماری از سیاستگذاری‌های به‌نژادانه نظیر عقیم‌سازی اجباری «فاسدان» را قویاً حمایت می‌کرد و در اجرایشان در کشورهای دموکراتیک پیش‌قدم بود. به‌نژادگران سوسیالیست به به‌نژادگری همچون یک فناوری اجتماعی امید بسته بودند که می‌تواند مشکلاتی نظیر فقر و اعتیاد به الکل را، خاصه در ترکیب با آموزش به‌نژادانه به شهروندان، تسکین دهد. نسخه‌های سوسیالیست به‌نژادگری بخشی از پروژه‌ی فکری و سیاسی سوسیال‌دموکراسی اروپایی شدند. در حالی که فمینیست‌ها را در هر دو سوی بحث - در دفاع از به‌نژادگری و مخالفت با آن - می‌توان یافت، بیشتر مخالفت از جانب لیبرال‌ها می‌آمد که مداخله‌ی دولت در زندگی خصوصی را رد می‌کردند. کلیسا نیز، خاصه کلیسای کاتولیک، مخالف به‌نژادگری بود.

به‌نژادگران برای جلوگیری از فساد بیشتر بدنه‌ی ملی بیمار به مداخله‌ی دولتی مبتنی بر داده‌های علمی فرا می‌خواندند. دولت رفاه در حال ظهور بر انگیزه‌ی جلوگیری از فساد انگیزه‌ای دیگر افزود: محدود کردن هزینه‌های عمومی. نهادهای رفاه که به شتاب گسترش می‌یافتند بیش از پیش رده‌های «فرو دست»<sup>۵۱۲</sup> جمعیت ملی را هدف قرار دادند، کسانی که به دریافت‌کنندگان اصلی نظام رفاهی روبه‌رشد بدل شدند. بدین ترتیب، محدود کردن شمار «علف‌های هرز» در باغ ملی، وسیله‌ای عقلانی برای کاستن از هزینه‌های رفاهی به نظر می‌رسید و بسیاری از سوسیال‌دموکرات‌ها و

511 "Hereditary Health Courts"

512 "inferior"



همچنین فمینیست‌ها مشتاقانه از آن حمایت می‌کردند. برای نمونه، مارگارت سنگر، فمینیست آمریکایی سرشناس اوایل قرن بیستم و مبتکر کارزارهایی برای آزادسازی جنسی و جلوگیری از بارداری بود؛ به باور او، جلوگیری از بارداری زنان را از بار زیست‌شناختی تولید مثل رهایی می‌بخشید. او همچنین به‌نژادگری مشتاق بود. سنگر در سال ۱۹۲۵ نوشته است:

«طبیعت علف‌های هرز را حذف می‌کند اما ما آنها را به انگل بدل می‌کنیم و اجازه می‌دهیم تولید مثل کنند.»

در سال ۱۹۲۲ نیز گفت این «علف‌های هرز انسانی» که «سد راهند و نیروها و منابع این زمین کوچک را تحلیل می‌برند» باید از باغ ملی حذف شوند تا «راه برای جهانی بهتر باز شود.»

به‌نژادگران بر مبنایی علمی و از طریق سیاست‌گذاری‌هایی که به دقت سکسوالیته‌ی منجر به تولید مثل را در بین جمعیت تنظیم می‌کرد، امید حذف همه‌ی انواع بیماری‌ها و رفتارهای مختل اجتماعی را در دل‌ها می‌افکندند. دیگر سیاست‌گذاری‌های به‌نژادانه شامل برنامه‌های آموزش نگهداری غیرداوطلبانه در درمانگاه‌های روان‌پزشکی، بردن بچه‌ها از خانه‌های والدینشان، منع ازدواج و نیز اقداماتی که به خصوص ولگردان، «کولی‌ها»،<sup>۱۳</sup> و به نحوی عمومی‌تر گروه‌های به لحاظ اجتماعی «منحرف» نظیر مادران ازدواج‌نکرده، «منحرفان جنسی» یا اشخاص با ناتوانی‌های جسمی و ذهنی را هدف می‌گرفت. در بریتانیا، دل‌مشغولی‌های به‌نژادانه به روشنی با تقاضاهای امپراتوری استعمارگر درهم‌بافته و اضطراب زیادی بر ویژگی‌های، در نظر ایشان، مفسده‌آمیز «دیگران» استعمارشده و «اغیار» نژادی و خطرهای تولید مثل میان‌نژادی متمرکز بود. اما به رغم حمایت

<sup>513</sup> "gypsies"

گسترده از به‌نژادگری در میان روشنفکران کلیدی، تأثیر نیرومند لیبرالیسم در بریتانیا، خاصه بی‌اعتمادی به مداخله‌ی دولت در زندگی خصوصی، دست کم در سطح ملی، ترمزی شد سر راه ترجمه‌ی اندیشه‌های به‌نژادانه به عمل سیاستگذاری واقعی. بافتار سیاسی جایی دیگر در اروپا مساعدتر بود. کشورهایی نظیر سوئد و سوییس در سیاستگذاری‌های به‌نژادانه پیش قدم شدند و این سیاست‌ها را تا جایی به کار بستند که به‌نژادگران بریتانیا فقط به خواب شبشان می‌دیدند؛ طرفه اینکه هیچ یک از این دو دولت در آن زمان قدرت‌های استعماری نبودند.

### «وظایف به‌نژادانه»ی شهروندان

بدین ترتیب، سکس‌شناس و مصلح اجتماعی سرشناس سویسی، آگوست فورل (۱۸۴۸-۱۹۳۱)، عضو هیأت مشاور فدراسیون بین‌المللی سازمان‌های به‌نژادگر<sup>۵۱۴</sup> و رئیس افتخاری اتحادیه‌ی جهانی اصلاح جنسی<sup>۵۱۵</sup> در سال ۱۹۳۰، بر ساخت نظم اجتماعی و ملی مبتنی بر مدیریت علمی تولید مثل را به دست دولت رفاه به منزله‌ی وظیفه‌ی اخلاقی<sup>۵۱۶</sup> نسبت به جماعت ملی آینده ارائه کرد:

«تنظیم زاد ولد با وسیله‌ی مناسب وظیفه‌ای اخلاقی است. برای بهداشت نژاد ما ضروری است. فقط این، همراه با حذف سموم مخدر، خواهد توانست سد راه فساد فزاینده‌ی نژاد ما شود و آینده‌ی بهتری برایمان بیاورد. ما این را به ترقی، سعادت و سلامت نسل‌های آینده‌ی مدیونیم، نسل‌هایی که کیفیتشان مسئولیت ماست.»

<sup>514</sup> the Advisory Board of the International Federation of Eugenic Organisations

<sup>515</sup> the World League of Sexual Reform

<sup>516</sup> moral duty

دیدگاه فورل که نظم اجتماعی بر وضعیت‌های موروثی مبتنی و از این رو، در خطر بود با ایمان سنتی و سوسیال‌دموکراتیک به قوای نجات‌بخش آموزش همراه بود. در حالی که «فقط گزیده‌ی سالم نژاد» می‌توانست ذخیره‌ی زیست‌شناختی ملت را بهبود بخشد، این می‌بایست با کارزارهای آموزشی فعال مبتنی بر علم و عقل همراه شود:

«بگذارید علم زندگی جنسی ما را، رها و آزاد، روشن کند؛ آن گاه دورویی مردم بهنجار متوقف خواهد شد و دورویی مردم نابهنجار را می‌توان به موقع تشخیص داد و از آسیب جلوگیری کرد.»

با توجه به اهمیت گزینش جنسی برای تنظیم زاد و ولد، فورل قویاً از سیاستگذاری‌های آموزش جنسی حمایت می‌کرد. از دیدگاه او، از طریق زاد و ولد گزینشی و با آگاهی علمی، مرزهای پیرامون نظم ملی را می‌شد ایجاد و حفظ کرد. او استدلال می‌کرد که تعلیم جوانان درباره‌ی پیامدهای داشتن روابط جنسی با شریک‌های «فرو دست» و درباره‌ی ضرورت متناظر جمع‌آوری اطلاعات درباره‌ی پیش‌زمینه‌ی وراثتی همسران بالقوه امری محوری است. به نوشته‌ی فورل «هر نامزدی حق و بر اساس منفعت فرزندان آینده، وظیفه‌ای مقدس دارد که نیاکان جنسی همسر آینده‌اش را بشناسد.»

در سال ۱۹۱۲، سوییس ازدواج را برای «معلولان ذهنی»<sup>۵۱۷</sup> و «محبوران»<sup>۵۱۸</sup> ممنوع کرد. این تصمیم سوییس را به اولین کشور اروپایی بدل کرد که بر اساس دلیل به‌نژادانه به منظور جلوگیری از بازتولید «معلولیت‌های ذهنی» قانون منع ازدواج وضع کرد. در سطح جهانی، نخستین قانون عقیم‌سازی مبتنی بر به‌نژادگری در سال

<sup>517</sup> “mentally deficient”

<sup>518</sup> “legally irresponsible”

۱۹۰۷، در ایندیانا تصویب شد و تا سال‌های ۱۹۳۰، تقریباً دوسوم ایالت‌های ایالات متحده قانون‌گذاری مشابهی داشتند که خاصه افراد تحت نظر را هدف می‌گرفت، کسانی نظیر مجرمان و کسانی که برچسب «بیماران روانی» می‌خوردند. تصمیم بدنام دیوان عالی آمریکا موسوم به *باک علیه بل*<sup>۵۱۹</sup> در سال ۱۹۲۷، به ایالت ویرجینیا اجازه می‌داد مادر مجردی جوان را که «کم‌توان ذهنی»<sup>۵۲۰</sup> می‌انگاشت و بستری شده بود عقیم کند تا این واقعیت را پنهان سازد که خلاف میلش از زنا با محارم باردار شده بود. مبنای صدور تصمیم چنین بود:

«برای تمام دنیا بهتر است که به جای انتظار برای اعدام فرزند به سبب جنایت یا گرسنه رها کردنشان به سبب کندذهنی‌شان، جامعه بتواند کسانی را که آشکارا ناشایسته‌اند از ادامه‌ی تناسل جلوگیری کند... سه نسل کندذهن کفایت می‌کند.»

در ۱۹۲۸، کانتون واد<sup>۵۲۱</sup> در سوییس تحت تأثیر اندیشه‌های فولر، نخستین قانون عقیم‌سازی به‌نژادانه در اروپا را وضع کرد. به دنبال آن، دانمارک در ۱۹۲۹، آلمان در ۱۹۳۳، سوئد و نروژ در ۱۹۳۴ و فنلاند در ۱۹۳۵، قانون وضع کردند. در قضیه‌ی سوییس، دل‌نگرانی‌های جمعی بر مقولاتی اجتماعی متمرکز بود که پایه‌گذار «تهدیدات» وراثتی برای ملت سوییس دیده می‌شدند: مجرمان، تن‌فروشان، الکلی‌ها، شهروندان «بی‌اخلاق»<sup>۵۲۲</sup> (خاصه مادران ازدواج‌نکرده)، بیماران روانی، معلولان جسمی، مبتلایان به هموفیلی، مبتلایان به سل، معتادان به مواد مخدر، یهودیان، «کولی‌ها» و ولگردان. شایان ذکر است که تمایزها میان برچسب‌هایی نظیر

---

519 *Buck vs. Bell*

520 “feeble-minded”

521 Vaud

522 “immoral”

بی‌بندوباری جنسی، اعتیاد به الکل، تزلزل،<sup>۵۲۳</sup> هرزگی<sup>۵۲۴</sup> یا «ولخرجی»<sup>۵۲۵</sup> اغلب تا حدی مبهم بود. «بیماران روانی» به خصوص مقوله‌ی گل-و-گشادی بود که می‌توانست ولگردان، افراد «سست اخلاق»،<sup>۵۲۶</sup> خلافکاران و مادران ازدواج‌نکرده را در بر بگیرد؛ مادران ازدواج‌نکرده را چون به روشنی بیرون از چارچوب ازدواج رابطه‌ی جنسی داشته‌اند اخلاقاً معیوب<sup>۵۲۷</sup> می‌انگاشتند. مرزهای میان تشخیص پزشکی و ارزش‌های اخلاقی<sup>۵۲۸</sup> در گفتمان به‌نژادانه در بهترین حالت، سیال بود و در مفاهیمی مانند «کندذهنی اخلاقی»<sup>۵۲۹</sup> این مرزها کاملاً از میان می‌رفت. به‌نژادگرانی نظیر فورل دائماً دولت را به «عقیم‌سازی مصنوعی» مقولات «فاسد» پیش‌گفته‌ی جمعیت به عنوان اقدامی عقلانی برای جلوگیری از تولید مثل فرا می‌خواندند. فورل این وظیفه را فوری‌تر می‌دانست چرا که این «دیگران» جنسی شده و «منحرفان» جنسی - و نیز زنان به طور کلی - را «جنسی‌تر» و در نتیجه، نماینده‌ی خطری خاص نسبت به تولید مثل ملت می‌دانست.

عقیم‌سازی مقولات «فرودست» جمعیت بازتاب تمرکز به‌نژادانه بر بدن‌های زنان به عنوان زاینندگان ملت و عملی قویاً جنسیت‌یافته بود. یکی از نخستین ارزیابی‌های کاریست قانون واد در ۱۹۴۴ انجام گرفت. به گزارش این ارزیابی، از هر ده عقیم‌سازی به‌نژادانه ۹ تا روی زنان انجام شده است. به همین نحو، اطلاعات از زوریخ نشان می‌دهد که از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۱، عقیم‌سازی‌های به‌نژادانه روی ۴۸۰ زن (مربوط به سقط جنین) و ۱۵ مرد انجام گرفت. عقیم‌سازی در دیگر کشورها نیز

523 unsteadiness

524 dissoluteness

525 "squandermania"

526 people of "weak morals"

527 morally defective

528 moral values

529 "moral feeble-mindedness"

عملی به شدت جنسیت‌یافته بود: بیش از ۹۰ درصد از عقیم‌سازی‌ها در سوئد روی زن‌ها انجام شد.

بیشینه‌ی عقیم‌سازی‌های قانونی در کانتون واد - مشابه بافتار سوئد - روی منحرفان اجتماعی مؤنث جوان یعنی زنانی انجام گرفت که انگ «سوء انطباق»<sup>۵۳۰</sup> می‌خوردند و در مضیقه زندگی می‌کردند، عمدتاً ازدواج‌نکرده بودند و زیر بار قضاوت بودند که «کم‌عقل» اند. نظارت بر سکسوالیته‌ی مؤنث محترم ظاهراً انگیزه‌ای مرکزی بوده چون «اخلاقیات سست»<sup>۵۳۱</sup> سکسوالیته‌ی مؤنث «منع‌نشده» یا «حشری بودن زنانه»<sup>۵۳۲</sup> اغلب به عنوان استدلال‌هایی برای عقیم‌سازی اجباری به کار گرفته می‌شد. در زوریخ، در سال‌های ۱۹۲۰، برای نمونه، تن‌فروشان را می‌شد در هنگام دستگیری قانوناً نزد روان‌پزشک فرستاد. در بافتاری که در آن، «کندذهنی» را به راحتی می‌شد میراث زنان تلقی می‌کرد و نه میراث مردان و در بافتاری که در آن، تن‌فروشان را مخصوصاً مستعد آسیب‌شناسی‌ها می‌دیدند، گاهی به عقیم‌سازی و ادارشان می‌کردند. سیگوارت فرانک<sup>۵۳۳</sup> و سایمون ییکلینسکی<sup>۵۳۴</sup> دوران پزشکی که درباره‌ی اعمال عقیم‌سازی در سوئیس در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۴۰ گزارش می‌دادند، داستان‌های موردی موسّعی فراهم می‌کنند که پیوند دادن میان سرپیچی‌های جنسی و عقیم‌سازی را با مثال نشان می‌دهد. در ۱۹۳۱، مدیریت رسیدگی به فقرا در برن، پایتخت سوئیس، دستورعملی صادر و عمل شایع ارجاع زنان برای عقیم‌سازی از سوی بنگاه‌های رفاهی را محکوم و مشخص کرد که زنان ازدواج‌نکرده، برای مثال، فقط «اگر علایم روشن معلولیت جسمی یا ذهنی از خود

---

<sup>530</sup> "maladapted"

<sup>531</sup> "loose morals"

<sup>532</sup> "nymphomania"

<sup>533</sup> Sigwart Frank

<sup>534</sup> Simon Jichlinski

نشان بدهند»، باید عقیم شوند. «بدین ترتیب، اگر شخص به لحاظ جسمی و ذهنی بهنجار است نباید فقط به سبب هرزگی جنسی<sup>۵۳۵</sup> [عقیم‌سازی] انجام بگیرد.»

اگر فرد انگ اختلال روانی می‌خورد، ممکن بود عقیم‌سازی به رغم رضایتش روی او انجام بگیرد. در نمونه‌های دیگر، روش‌هایی برای به دست آوردن «رضایت»، شامل تهدید به قطع حمایت رفاهی یا ارجاع به بیگارخانه می‌شد یا اینکه اجازه‌ی سقط جنین را صرفاً به عقیم‌سازی «داوطلبانه»<sup>۵۳۶</sup> همزمان مشروط می‌کردند.

چنانکه عدم توازن در از میان برداشتن قابلیت‌های تولید مثل نشان می‌دهد، بدن‌های مؤنث منبع خاص اضطراب به‌نژادانه بوده‌اند. زنان که بازتاب ارتباط سنتی تولید مثل با بدن مؤنث بوده‌اند، همچنین به ویژه هدف‌های مهمی برای آموزش به‌نژادانه و تنظیم دولتی دیده می‌شدند که به‌نژادگران بدان فرا می‌خواندند. همچنان‌که نیرا یووال-دیویس<sup>۵۳۶</sup>، جامعه‌شناس، نشان داده است، اندیشه‌هایی درباره‌ی «خلوص نژاد»<sup>۵۳۷</sup> به نحوی محوری مایل‌اند با تنظیم سکسوالیته‌ی مؤنث درهم‌بافته شوند. پزشک سویسی سرشناس ایمبودن-کایزر<sup>۵۳۸</sup> از همین رو، از برنامه‌ای آموزشی حمایت می‌کرد که به مادران «حس مسئولیت در قبال تولید مثل» تزریق کند و اصل سکسوالیته‌ی عقلانی فورل را بسط دهد، و در همین حال، به معاینات پزشکی و «گواهی‌های قابلیت ازدواج» نیز فرا بخواند.

در حالی که سیاست‌گذاری‌های عقیم‌سازی افراطی‌ترین شکل تنظیم به‌نژادانه‌ی سکسوالیته‌ی مرتبط با تولید مثل به دست دولت رفاه بوده‌اند، این اعمال را سیاست‌گذاری‌های آموزش «پیشگیرانه» تکمیل می‌کرد. تأکیدى که فورل و دیگر

---

<sup>535</sup> sexual licentiousness

<sup>536</sup> Nira Yuval-Davis

<sup>537</sup> “purity of the race”

<sup>538</sup> Imboden-Kaiser

کارزارکنندگان بر ضرورت آموزش جنسی به نژادانه و مشاوره‌ی ازدواج می‌کردند راه را برای ورود به نژادگری به برنامه‌ی آموزشی هموار کرد. برای نمونه، در سال ۱۹۳۹، یک بروشور اطلاعات در مدارس سوئیس و انجمن‌های افسران تولید و توزیع شد. بروشور جوانان سوئیسی را درباره‌ی خطرهای تولید مثل با اغیار فاسد آموزش می‌داد و وظیفه‌ی میهن‌پرستانه‌ی ایشان را در قبال هویت جمعی ملی خاطر نشان می‌کرد. بدین ترتیب، جوانان چنین ترغیب می‌شدند:

«همسر خود را از خانواده‌ای به لحاظ جسمی و اخلاقی سلامت و به لحاظ ذهنی برتر انتخاب کنید! شما این را به اولاد خود و به ملت مدیونید.»

سوسیال-دموکرات‌های اصلاح‌گر دولت رفاه در زوریخ، در ۱۹۳۲، بنگاه مرکزی ازدواج و مشاوره‌ی رابطه‌ی جنسی تأسیس کردند - دیگر شهرهای سوئیس بعداً از زوریخ دنباله‌روی کردند - و نمایشگاه‌ها، سخنرانی‌ها و همایش‌هایی با مضامینی نظیر «مسئولیت وراثتی»،<sup>۵۳۹</sup> «مشاوره‌ی روان‌پزشکی - به نژادگری در باب گزینه‌های ازدواج»<sup>۵۴۰</sup> (سال‌های ۱۹۳۰) و «جلوگیری از تولید نسلی مبتلا به بیماری‌های وراثتی»<sup>۵۴۱</sup> (۱۹۴۹) ترتیب دادند. مشاوره‌ی رابطه‌ی جنسی و ازدواج همچنین حیطة کنشی سیاسی برای اصلاح‌گران اجتماعی فمینیست ایجاد کرد که به نیاز به نسل آینده‌ای «کمتر فاسد» صحّه می‌گذاشتند.

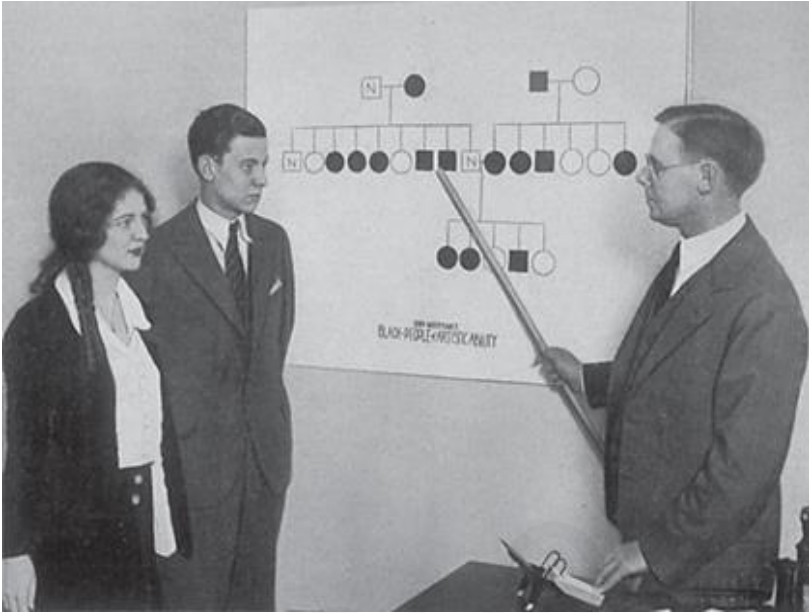
---

<sup>539</sup> “hereditary responsibility”

<sup>540</sup> “psychiatric-eugenic advice on marital candidates”

<sup>541</sup> “prevention of hereditarily diseased offspring”





۹. مشاوره‌ی ازدواج به‌نژادانه در ایالات متحده در طول سال‌های ۱۹۳۰

از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۷۳ بنگاه فدرال کودک «هواداران نوجوانان»<sup>۵۴۲</sup> برنامه‌ی سویسی بدنام «کودکان جاده‌های روستایی»،<sup>۵۴۳</sup> برنامه‌ای با پشتیبانی حکومتی با هدف حذف و لگردی را تنظیم و اداره کرد. هدف صریح برنامه این بود که به تعبیر پدر بنیادگذارش، آلفرد زیگفريد،<sup>۵۴۴</sup> اجازه ندهد ینیش‌ها<sup>۵۴۵</sup> (گروه اصلی «کولی‌ها» در خاک سوییس) «بدون محدودیت تولید مثل کنند و نسل‌های جدیدی از کودکان فاسد و نابهنجار به دنیا بیاورند»؛ بدین ترتیب، این برنامه به دنبال ریشه‌کنی مؤثر فرهنگ ینیش بود. در جست‌وجوی این اهداف به‌نژادانه «هواداران نوجوانان» بیش از ۶۰۰ کودک ینیش را از والدینشان جدا کردند تا در یتیم‌خانه‌ها،

<sup>542</sup> Pro Juventute

<sup>543</sup> *Kinder der Landstrasse*

<sup>544</sup> Alfred Sigfried

<sup>545</sup> the Yenish

خانواده‌های سرپرست و مؤسسات روانی بزرگ کنند - تجربه‌ای که بعدتر در سال ۱۹۸۸، نخست‌وزیر، روث درایفوس،<sup>۵۴۶</sup> «یکی از تاریکترین فصل‌ها در تاریخ مدرن سوئیس» خواند.

اما سوئیس به هیچ روی نمونه‌ای استثنایی نبود. در سوئد، که در آن به‌نژادگری حتی به وضوح بیشتری با بساخت دولت رفاه سوسیال‌دموکراتیک در هم تنیده بود، ارزیابی می‌شود که ۶۳ هزار شهروند به دلایل به‌نژادانه در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۳۴ و ۱۹۷۶ عقیم شدند. علاوه بر آن، دیگر کشورهای اروپایی به زودی از نمونه‌های اسکاندیناوی و سوئیس پیروی کردند. گفتمان‌های به‌نژادانه به لحاظ علمی راست‌کیش بودند و مقبولیتشان به ندرت زیر سؤال می‌رفت و بدین ترتیب، به‌نژادگری در اروپای پیش از جنگ جهانی دوم به فرهنگ غالب نفوذ کرد. حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، که با حزب‌های سوسیال‌دموکرات سوئد و سوئیس پیوندهایی داشت، در بسط نسخه‌های دست‌چپی از به‌نژادگری در جمهوری وایمار، بسی پیش از آنکه نازی‌ها شکل ریشه‌ای‌تری از سیاست‌گذاری به‌نژادانه را به کار ببرند، نقش مهمی ایفا کرد. سیاستمداران حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، آلفرد گروتیان<sup>۵۴۷</sup> (که همچنین نخستین کرسی در شورای سلامت اجتماعی در برلین را اشغال کرد) و ولفگانگ هاینه<sup>۵۴۸</sup> نخستین اقدامات به‌نژادانه، از جمله عقیم‌سازی افراد معلول، را در پروس تحت حکومت سوسیال‌دموکرات‌ها در سال‌های ۱۹۲۰ به راه انداختند.

دانشمندان سوسیال‌دموکرات، خاصه سکس‌شناسان، همان نقش محوری را در آلمان بازی کردند که در سوئیس. برای نمونه، ماگنوس هیرشفلد پیش‌گامی برجسته در زمینه‌ی اصلاح جنسی و خود همجنس‌گرا بود. او همچنین به‌نژادگری بود که

---

<sup>546</sup> Ruth Dreifuss

<sup>547</sup> Alfred Grotjahn

<sup>548</sup> Wolfgang Heine

شورمندانه علیه ازدواج همجنس‌گرایان کارزار می‌کرد. در واقع، او معتقد بود که با توجه به ژن‌های «فرو دست»، همجنس‌گرایان مستعد زادن بچه‌های کندذهن‌اند. به رغم این واقعیت که بسیاری از به‌نژادگران سوسیال‌دموکرات از جمله هیرشفلد، بعداً خود قربانی نازی‌ها شدند یا از آلمان گریختند، معمولاً با اقدامات نازی‌ها نظیر عقیم‌سازی اجباری مخالفتی نکردند. هیرشفلد با این قید دوراندیشانه که «هنوز برای داوری درباره‌ی نتایج [عقیم‌سازی اجباری] و فواید حاصل از آن زود است» عقیم‌سازی اجباری را «آزمایشی جالب توجه» می‌دانست.

هیرشفلد هم مثل دوست و استادش فورل در سوییس، با هیأت مشاور ازدواج<sup>549</sup> سوسیال‌دموکرات و به‌نژادگر مرتبط بود. او در بافتار مؤسسه‌ی علم جنسی<sup>550</sup> در اوایل سال‌های ۱۹۳۰، به توسعه‌ی هیأت کمک کرد و به یکی از پیش‌گامان به‌نژادگری خانواده برای نازی‌ها بدل شد. مخالفت‌ها با به‌نژادگری نازی تا حدی به خصیصه‌ی «متعصبانه» و در نتیجه، غیرعلمی علوم نازی و به خصوص به این مسئله باز می‌گشت که چه کسی را باید در مقوله‌ی افراد فرو دست قرار داد. در واقع، سوسیال‌دموکرات‌هایی نظیر هیرشفلد مخالف وسواس نازی‌ها نسبت به یهودیان بودند (و شکوه می‌کردند که در نتیجه‌ی این وسواس، به الکی‌ها و معتادان به مواد مخدر کمتر توجه می‌شود). به‌نژادگران بریتانیایی در این مخالفت با او همصدا بودند. طرفه اینکه بولتن پزشکی بین‌المللی<sup>551</sup> که پزشکان یهودی و سوسیال‌دموکرات گریخته از آلمان، در پراگ تدوین کردند، نه به دلایل اخلاقی بلکه به دلایل حقوقی به قانون عقیم‌سازی نازی‌ها مصوب ۱۹۳۳ حمله می‌کرد: «از این قانون، به عنوان ابزار قدرت در جامعه‌ای سرمایه‌داری سوء استفاده می‌شود... فقط

---

<sup>549</sup> Marriage Advisory Board

<sup>550</sup> Institute for Sexual Science

<sup>551</sup> *International Medical Bulletin*

بعد از یک انقلاب اجتماعی ایجاد شرایط علمی و اجتماعی برای به‌نژادگری  
«حقیقی» ممکن خواهد بود.»

در بریتانیا و ایالات متحده، جنبشی از «به‌نژادگران بولشویک» در سال‌های ۱۹۳۰ پدیدار شد که اتحاد شوروی را تنها کشوری می‌دانست که می‌تواند در قبال بهبود جامعه موضعی علمی اتخاذ کند. در فرانسه، سوسیالیست‌هایی نظیر واشه دو لاپوژ،<sup>۵۵۲</sup> که چندین بار نامزد حزب کارگران سوسیالیست بود، از این اندیشه حمایت کردند که شهروندان باید علاوه بر خدمت سربازی «خدمت جنسی» هم به ملت عرضه کنند. بدین ترتیب، نسخه‌هایی سوسیالیستی از به‌نژادگری بخشی از پروژه‌ی فکری و سیاسی سوسیال‌دموکراسی اروپایی شد. جای شگفتی نیست که سوسیال‌دموکرات‌ها به شدت هوادار به‌نژادگری درون دولت بودند، همچنان‌که به مسئولیت‌های دولت در قبال شهروندان، فرداً و جمعاً، ایمان راسخ داشتند. همان‌طور که فورل گفته است، برای «حل مشکل به‌نژادگری، سوسیال‌دموکراسی هوشمند و علمی (و نه جزمی)» لازم است. به علاوه، سوسیال‌دموکرات‌ها از تسلیم منافع فردی در برابر مصلحت جمعی حمایت می‌کردند. سوسیال‌دموکرات‌ها با نگاه به به‌نژادگری همچون یک فناوری اجتماعی برای کاهش فقر و بیماری‌های اجتماعی، سیاستگذاری‌های به‌نژادانه را در راستای منافع جمعی ملت تصور می‌کردند.

هرچند اندیشه‌های به‌نژادانه از هر دو جانب طیف سیاسی تبیین شده است و برخی سوسیال‌دموکرات‌ها قویاً با آن مخالف بودند، با وجود این، سوسیال‌دموکراسی نقش مهمی در خلق فناوری‌های به‌نژادانه در کشورهای نظیر سوئیس و سوئد در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۶۰، ایفا کرد. در چارچوب محورهای سه‌گانه‌ی رشته‌های علمی، بازیگران دولتی و سازمان‌های خصوصی بود که تفکر به‌نژادانه با بیشترین «توفیق» به کار بسته شد و در این میانه، سوسیال‌دموکرات‌ها در مقام خدمتگزاران

<sup>552</sup> Vacher de Lapouge

مدنی، دیوانسالاران و دانشمندان پای کار بودند. در سوئد و سوئیس، در غیبت مواجهه‌ی استعماری با دیگر گروه‌های نژادی، دل‌مشغولی به خلوص نژادی به جای بیرون به درون معطوف شد. این امر به تشدید دسته‌بندی و سلسله‌مراتبی کردن «دیگران درونی» نظیر «کولی‌ها»، «زنان سر به هوا»<sup>553</sup> یا معلولان ذهنی و جسمی انجامید؛ این افراد به چشم منابع فساد جسمانی و اخلاقی دیده می‌شدند. بدین ترتیب، سیاست‌گذاری‌ها خاصه درگیر محافظت از مرزهای درونی پیرامون ملت بود، مرزهایی که هم بعد زیست‌شناختی داشت و هم بعد اخلاقی.

اما باید به یاد داشت که در میان سوسیال‌دموکرات‌ها در خصوص به‌نژادگری تفرقه بود؛ وانگهی، نسخه‌های سوسیال‌دموکرات از به‌نژادگری در برابر برنامه‌های نازی‌ها عرض اندامی نداشتند. در یک ردیف قرار دادن سوسیال‌دموکراسی و به‌نژادگری به هر شیوه‌ی ساده‌انگارانه‌ای گمراه‌کننده خواهد بود.

ظهور سیاست‌گذاری‌های رفاه مدرن و وجود بافتار سیاسی مساعد چارچوبی نهادی برای تلاش‌ها جهت تحقق رؤیای به‌نژادانه فراهم کرد. فناوری‌های به‌نژادانه نظیر عقیم‌سازی بدون رضایت و جلوگیری از ازدواج، با برخی اقدامات دیگر نظیر آموزش به‌نژادانه، آموزش سکس و مشاوره‌ی ازدواج همراه می‌شدند. محدود کردن شمار آن مقولات جمعیتی، که قرار بود دریافت‌کننده‌ی اصلی امکانات رفاهی جدید باشند، در این بافتار، همچون وسیله‌ای عقلانی برای کاهش هزینه پدیدار شد. اگرچه همه‌ی سیاست‌گذاران در تأکید به‌نژادانه بر تأثیر وراثت به جای محیط اجتماعی اتفاق نظر نداشتند، با وجود این، استدلال مبتنی بر کاهش هزینه اغلب ایشان را به پشتیبانی از عقیم‌سازی‌هایی با انگیزه‌های به‌نژادانه راه می‌برد. هرچه باشد، عقیم‌سازی برای دولت بسیار ارزان‌تر از حمایت مالی درازمدت از «فاسدان» تمام می‌شد.

---

<sup>553</sup> “loose women”

آزمایش‌های به‌نژادانه‌ی سیاسی و اجتماعی در مقیاس وسیع، نشانگر دغدغه‌ی دولت نسبت به سکسوالیته‌ی منجر به تولید مثل شهروندان است. با وجود این، سیاستگذاری‌های به‌نژادانه‌ای که به شدت بر فهم زیست‌شناختی مبتنی بود از اذعان به نقشی که مردان در تولید مثل ایفا می‌کردند باز می‌ماند. سیاست پیرامون به‌نژادگری و ایدز نشانگر تقاطع‌های پیچیده‌ی سکسوالیته و سلسله‌مراتب پیرامون جنسیت و «نژاد» و پیوندهای نژاد با تصورات از «خلوص» فردی و جمعی است. افزون بر این، بافتارهای سیاستگذاری در هر دو نمونه نشان می‌دهد که منافع فرد همیشه با منافع اکثریت انطباق ندارد. بسیج‌گری‌های جمعی پیرامون مداخله‌ی دولت در حیطه‌ی آمیزش جنسی شاهد بوده است که سازمان‌های فمینیست و دگرباش مواضع سیاسی پیچیده و گهگاه متعارضی گرفته‌اند.

## فصل ۵ آینده‌ی سکس

«منحرفان صفحات پزشکی-حقوقی مطالعه‌ی کرافت-ابینگ، که از سر اکراه سخن می‌گفتند و محرمانه‌ترین رازهایشان را نزد متخصصان جنسی جدید اعتراف می‌کردند، از متن بالینی پابیرون گذاشته‌اند و روی صحنه‌ی تاریخ، برهان زنده‌ی تکثر جنسی، قدم نهاده‌اند.»  
جفری ویکز، ۱۹۸۶

### سیاست ائتلاف

سال‌های ۱۹۶۰ و سال‌های ۱۹۷۰ دوره‌ای محوری در تشدید بحث عمومی و سیاسی شدن سکس در غرب بود که در نهایت به بازبینی بنیادین روش‌های غالب فهم و تجربه‌ی اعمال و هویت‌های جنسی انجامید. در حالی که کنترل‌های اخلاقی<sup>۵۵۴</sup> و حقوقی بر روی کنشگری جنسی عموماً سست شد تا آینده‌ی معرف انقلاب جنسی بوده باشد، نقدهای فمینیستی و دگرباش بر شأن هنجارین دگرجنس‌گرایی سرآغاز دگرگونی‌های معانی جنسی‌ای بوده است که کمتر از آن ریشه‌ای نبودند. اما بحث عمومی جریان غالب در باره‌ی سکس در وهله‌ی نخست، قویاً با این اندیشه مرتبط باقی ماند: سکسوالیته ضرورتاً و صرفاً یعنی دگرجنس‌گرایی. برای نمونه، آثار مردم‌پسند نوعی زمانه نظیر *لدت سکس*، که مؤلفش آن را «روایت بی‌اضطراب طیف کامل سکسوالیته‌ی انسان» توصیف کرده

<sup>554</sup> moral control

بود همجنس‌گرایی مردان یا زنان را در بر نمی‌گرفت. کتابچه راهنمایی به همان شکل مردم‌پسند درباره‌ی سکس با عنوان، هر آنچه می‌خواستی درباره‌ی سکس بدانی ولی می‌ترسیدی بپرسی،<sup>۵۵۵</sup> چاپ ۱۹۶۹، به سؤال «زنان همجنس‌گرا با هم چه می‌کنند؟» چنین پاسخ می‌دهد:

«لذیبن‌ها هم مثل همتایان مذکرشان به سبب داشتن فقط نیمی از قطعات پازل کالبدشناختی‌شان ناقص‌اند. درست همان‌طور که قضیب به علاوه‌ی قضیب مساوی با صفر است، فُرج به علاوه‌ی فُرج هم مساوی با صفر است.»

و با این همه، تغییرات اجتماعی و سیاسی زمانهٔ بافتاری آفرید که، به قول میشل فوکو، تأیید عمومی بزرگتر سکسوالیته‌های «پیرامونی» را آسان کرد. کثرت جماعت‌های مردان و زنان همجنس‌گرا نشان‌دهنده‌ی این تأیید سکسوالیته‌های پیرامونی است. گرچه دسته‌هایی از خرده‌فرهنگ‌های همجنس‌را، برای نمونه به صورت میعادگاه‌ها، پیشتر در اوایل دوران مدرن هم، خاصه در مراکز شهری بزرگ، می‌توان شناسایی کرد، تحوّل فضاها‌ی فرهنگی سازمان‌های سیاسی مردان و زنان همجنس‌گرا از اواخر سال‌های ۱۹۶۰ به بعد در تاریخ بشر بی‌سابقه بود.

لحظه‌ی مؤسس جنبش‌رهایی‌بخش دگرباش مدرن را عموماً شورش خودجوش علیه حمله‌ی متداول پلیس به میکده‌ی دگرباش استون‌وال<sup>۵۵۶</sup> در نیویورک در ۱۹۶۹ می‌دانند، گرچه پیشتر منادیان بسیاری بودند؛ در آغاز، سازمان‌های مدافع حقوق اقلیت‌های جنسی که در آلمان در اواخر سده‌ی نوزدهم، تقریباً هم‌زمان با اختراع

<sup>555</sup> *Everything You Ever Wanted to Know About Sex But Was Afraid to Ask*

<sup>556</sup> Stonewall gay bar



برچسب مدرن «همجنس‌گرا»،<sup>۵۵۷</sup> پدیدار شدند. به دنبال حادثه‌ی استون‌وال، سازمان‌های‌ی‌بخش دگرباش ملی<sup>۵۵۸</sup> در سال ۱۹۶۹، جبهه‌ی‌های‌ی‌بخش دگرباش<sup>۵۵۹</sup> با عمری کوتاه در بریتانیا در ۱۹۷۰، و بسیاری سازمان‌های مشابه در کشورهای دیگر بنیاد نهاده شدند. در حالی که بعضی سازمان‌های حقوق دگرباشان نظیر لمبدا در ایالات متحده، بر اصلاح سیاست‌گذاری‌های تبعیض‌آمیز از درون ساختارهای سیاسی موجود از طریق سیاست‌های مبتنی بر دعاوی قضایی و لابی‌گری متمرکز بودند، دیگر سازمان‌ها نظیر سازمان سلسله‌مراتب‌ستیز اکت‌آپ، تاکتیک‌هایی نامتعارف و تقابلی نسبت به «زاینده‌ها»<sup>۵۶۰</sup> (دگرجنس‌گراها) در پیش گرفته‌اند. مسائل یگانه‌ای که ظهور ایدز پیش روی نهاد بسیج‌گری سیاسی را خاصه در میان مردان دگرباش شدت بخشید. انتقال ایدز از راه تماس جنسی و این واقعیت که ایدز در ابتدای کار صدای بلند و رسای جماعات دگرباش را در محیط‌های شهری نظیر سن فرانسیسکو و نیویورک خاموش کرد، به اتحاد هرچه بیشتر مردان دگرباش یاری رساند و همذات‌پنداری جمعی با جماعات انتخابی را، هم در سطح ملی و هم بین‌المللی، تقویت کرد. بسیاری از کشورهای غربی در پی آن، خاصه از سال‌های ۱۹۹۰، مجموعه‌ای از قوانین در حمایت از حقوق دگرباشان را در قلمروهای سیاست‌گذاری محوری نظیر ارتش، اشتغال و مشارکت‌های مدنی تصویب کردند.

---

557 "homosexual"

558 The National Gay Liberation organization

559 Gay Liberation Front

560 "breeders"



۱۰. آزادسازی دگرباشان در نیویورک، ۱۹۷۰

همجنس‌گرایان، به عنوان بخشی از فهرست راهبردهای سیاسی‌شان، انگ‌هایی را که در گذشته درباره‌شان به کار گرفته می‌شد از نو از آن خود و معانی اجتماعی‌شان را در این فرایند دگرگون کرده‌اند. برای نمونه، گروه‌هایی نظیر اکت آپ و سازمان ملت کوئیر<sup>۵۶۱</sup> در نیویورک، شعار جسورانه‌ی «ما کوئیریم ما اینجاییم» را به عنوان برجسی هویتی به کار بردند که غرور دگرباش و بسیج‌گری جمعی حول آن سازمان

<sup>561</sup> the Queer Nation

یافت. برای مثال، ایشان اصطلاح‌هایی مثل *fag*،<sup>۵۶۲</sup> *dyke*<sup>۵۶۳</sup> یا *queer*<sup>۵۶۴</sup> را که در ابتدا توهین‌آمیز به کار می‌رفت به نحوی مؤثر پذیرفتند. در این مسیر، کاربرد اصطلاح «*gay*» به عنوان معرفی خویش، که از بافتار آمریکایی در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ اشاعه پیدا کرد، نشانگر سیاسی شدن هویت همجنس‌گرا بود و به تقسیم‌بندی‌های هویتی جدیدی انجامید؛ این تقسیم‌بندی‌های جدید را در این جمله می‌شود دید: «ممکن است همجنس‌گرا<sup>۵۶۵</sup> باشد ولی گی<sup>۵۶۶</sup> نیست.»<sup>۵۶۷</sup> به نحوی عامتر، بسیاری از مقولات که علم جنسی قرن نوزدهم به دقت تشریح کرده بود، از جمله تراجنس‌ها، دگرجنس‌پوش‌ها، دگر-خود-آزارها،<sup>۵۶۷</sup> کودک‌باره‌ها،<sup>۵۶۸</sup> و فتیش‌گراها سکوهایی برای خودتأییدگری و تقاضای به رسمیت شناخته شدن فراهم کردند.

به رسمیت شناخته شدن فزاینده‌ی تکثر جنسی در دل سیاست، فرهنگ، رسانه‌ها و صنعت مصرف‌کننده خود به افول اندیشه‌ی «کج‌رفتاری»<sup>۵۶۹</sup> انجامید. برداشت سکس‌شناختی از بهنجاری جنسی که مفهوم «منحرف» را در طول سده‌ی نوزدهم بر ساخت، با شکوفایی عمومی اقلیت‌های جنسی از پایه سست شد. چنانکه، جفری ویکز، جامعه‌شناس، می‌گوید:

<sup>۵۶۲</sup> معادل این اصطلاح در فارسی احتمالاً «ابی» است. م.

<sup>۵۶۳</sup> نزدیک‌ترین معادلی که برای این اصطلاح در فارسی می‌توان سراغ کرد احتمالاً «جَلَب» است.

<sup>۵۶۴</sup> تعبیر کوئیر امروز در واژگان مطالعات سکسوالیته در فارسی تقریباً جا افتاده. اگر بنا بود معادلی نزدیک به

تعبیر کوئیر در فارسی ارائه کنیم، «غریب» یا «نامعمول» از معنای *queer* دور نیست.

<sup>۵۶۵</sup> homosexual

<sup>۵۶۶</sup> gay

<sup>۵۶۷</sup> sadomasochists

<sup>۵۶۸</sup> pedophiles

<sup>۵۶۹</sup> “deviance”

«به نظر می‌رسد که دیگر یک قاره‌ی عظیم هنجارمندی در کار نیست که جزیره‌های کوچک اختلال گرداگردش را گرفته باشند. در عوض، حالا می‌توانیم مجموعه‌هایی از جزیره‌هایی بزرگ و کوچک را شاهد باشیم... مقوله‌هایی جدید و اقلیت‌هایی کامجو ظهور کرده‌اند. سلیقه‌های خاص، تمایلات و نیازهای ویژه مبنایی برای تکثیر هویت‌های جنسی شده‌اند و از این رو، هویت‌های قدیمی‌تر فرایند تقسیم فرعی را از سر گذرانده‌اند.»



۱۱. جبهه‌ی آزادسازی دگرباش در لندن، ۱۹۷۱

اما تکثیر برچسب‌های هویتی برای سیاست‌های ائتلاف حول سکسوالیته دشواری‌هایی ایجاد کرد و به منبع تنش‌های محتمل میان برنامه‌های سیاسی خاص آنها بدل شد. برای نمونه، در حالی که منافع مردان و زنان دگرباش اغلب حول موضوعاتی نظیر حقوق تربیت فرزند و به سرپرستی گرفتن کودکان همگرایی دارند، لژیین‌ها ضرورت تمرکز کنشگری بر ایدز و قوانین لواط را زیر سؤال برده‌اند (قوانین لواط همچنان در حدود ۷۰ کشور جاری است اما معمولاً فقط علیه آمیزش جنسی مرد با مرد اعمال می‌شود) چون چنین موضوعاتی تأثیر ناچیزی بر آنها دارد. لژیین‌ها

پیرامون سیاستگذاری‌های بهداشتی و سیاستگذاری‌های مربوط به تولید مثل، مراقبت از کودک یا تبعیض علیه زنان در محل کار، با برنامه‌ی سیاسی زنان دگرجنس‌گرا همپوشانی بیشتری می‌بینند تا با مردان دگرباش. به علاوه، بعضی موضوعاتی نظیر نبرد برای بهسازی درمان‌های سرطان پستان، به خصوص بر زنان دگرباش، مؤثر قلمداد شده است چون سرطان پستان به طرز نامتناسبی بر زنانی که فرزند نداشته‌اند اثرگذار بوده است و این درباره‌ی بسیاری از لژیین‌ها (اگرچه نه همه‌ی آنها) صادق است. در حالی که بسیاری از کنشگران لژیین قویاً از کارزارهای فمینیستی برای حقوق سقط جنین حمایت کرده‌اند، سازمان‌های مردان دگرباش عموماً از دگرگر شدن با این موضوع خودداری کرده‌اند چون از نظر آنها «این مسئله‌ی مردان دگرباش نیست.»

وانگهی فمینیست‌ها، مردان دگرباش و لژیین‌ها، هم درون گروه‌های خویش و هم در گفت‌وگو میان این گروه‌ها، بر سر استحقاق مترتب بر اعمالی نظیر دگر-خود-آزاری و هرنه‌نگاری با هم مخالفت کرده‌اند در حالی که تراجنس‌ها و دگرجنس‌پوش‌ها بابت تقویت مفروض کلیشه‌های جنسیتی متعلق نقد فمینیستی بوده‌اند. فمینیست‌ها همچنین با کنشگران دگرباش مذکر بر سر حمایت از «ازدواج دگرباشان» درافتاده‌اند. همچنان‌که استیوی جکسون،<sup>570</sup> جامعه‌شناس، اشاره کرده است، از نگاه بسیاری از فمینیست‌ها، نبرد بر سر ازدواج دگرباشان نبرد بر سر گسترش حق ویژه‌ی مردانه به مردان و زنان دگرباش بود که در نهاد مردسالار ازدواج تحکیم می‌یافت در حالی که سلسله‌مراتب جنسیتی را که این نهاد خود بر آن بنا نهاده شده بود - و بعضی فمینیست‌ها را به فراخوان به لغو ازدواج در گذشته رهنمون شده بود - به پرسش نمی‌گرفت. در برابر این پرس‌زمینه، برخی فمینیست‌ها از جمله لژیین‌ها تأکید کردند که آزادسازی دگرباش به جنبشی برای آزادسازی دگرباشان مذکر بدل شده است. بدین ترتیب، تفرقه‌های سیاسی میان مردان دگرباش و لژیین‌ها

<sup>570</sup> Stevi Jackson

در جنبش حقوق دگرباشان به شیوه‌ای مشابه تفرقه‌ای پیش آمد که میان فمینیست‌های دگرجنس‌گرا و لژیون پیش آمده بود و در فصل قبل ذکر آن رفت.

دیگر اقلیت‌های جنسی سازمان‌هایی جداگانه ایجاد کردند. برای نمونه و شاید از همه جنجالی‌تر، گروه‌هایی با علائق کودک‌باره از سال‌های ۱۹۷۰ در چندین کشور از جمله در هلند، ایالات متحده و بریتانیا پدیدار شدند. کنشگری کودک‌باره خاصه در هلند برجسته بود؛ در آنجا سازمانی محترم یعنی سازمان اصلاح جنسی هلند<sup>۵۷۱</sup> در ۱۹۷۲ از انتشار کتاب سکس با بچه‌ها<sup>۵۷۲</sup> حمایت کرد، کتابی که طرح پژوهشی بین‌المللی در باب «سکس میان نسل‌ها» در می‌انداخت و در کنشگری سیاسی کودک‌باره در سراسر اروپای غربی به آن اتکا شد. در ۱۹۷۹، سازمان اصلاح جنسی هلند، سازمان‌های فمینیستی، و سی او سی، قدیمی‌ترین سازمان حقوق دگرباشان همچنان موجود در جهان (که در سال ۱۹۴۶ پایه‌گذاری شد) از عریضه‌ای به پارلمان هلند حمایت کردند که به قانونی شدن روابط جنسی با رضایت میان بچه‌ها و بزرگسالان فرا می‌خواند. حدوداً همان زمان، بنیاد پروتستان برای آموزش جنسی<sup>۵۷۳</sup> ده‌ها هزار نسخه از کتابچه‌ای آموزشی با عنوان کودک‌بارگی در مدارس ابتدایی هلند توزیع کرد (۱۹۷۸-۱۹۸۱).

در تعارض با توصیف سازمان بهداشت جهانی از کودک‌بارگی به منزله‌ی اختلال جنسی و روانی، کنشگران کودک‌باره به سود مشروعیت‌بخشی بیشتر، خارج کردن کودک‌بارگی از دسته‌بندی بیماری‌های روانی، حقوق جنسی کودکان و جرم‌زدایی از سکس (با رضایت) بین نسل‌ها استدلال کردند. در فرانسه، اواخر سال‌های ۱۹۷۰ چندین عریضه‌ی عمومی پارلمان را به لغو قوانین مربوط به سن رضایت فراخواندند؛

<sup>571</sup> Dutch Sexual Reform Organization (NVSH)

<sup>572</sup> *Sex met Kinderen*

<sup>573</sup> the Protestant Foundation for Sex Education (PSVG)

به خصوص، روشنفکران سرشناس سپهر عمومی از جمله ژان پل سارتر،<sup>۵۷۴</sup> سیمون دوبووار، میشل فوکو، ژاک دریدا،<sup>۵۷۵</sup> رولان بارت<sup>۵۷۶</sup> و سرشناس‌ترین روانکاو فرانسوی کودکان، فرانسواز دولتو،<sup>۵۷۷</sup> در سال ۱۹۷۷، عریضه‌ای در جرم‌زدایی از همه‌ی روابط توأم با رضایت میان بزرگسالان و کودکان امضا کردند. بدین ترتیب، گروه‌های حمایت از کودک‌بارگی در بافتاری عمل کردند که در آن اندیشه‌های فرهنگی درباره‌ی سکسوالیته‌ی کودکان به نحوی عمومی‌تر داشتند بازتعریف می‌شدند و در آن، سن بلوغ جنسی احتمالاً به سبب سلامت و تغذیه‌ی بهتر به طرز معنی‌داری پایین آمده بود. برای نمونه، تا سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، دختران در کشورهای غربی و همین‌طور در میان گروه‌های توانگر در بسیاری از کشورهای غیر غربی، به طور متوسط حدود ۱۳ سالگی به بلوغ می‌رسیدند؛ در مقایسه، یک سده پیشتر، سن بلوغ دختران ۱۶ یا ۱۷ سال بود. و پسران حدود ۱۷ سالگی به بلوغ جنسی جسمانی می‌رسیدند که در مقایسه، در اواسط سده‌ی نوزدهم، ۲۳ سالگی بود؛ این روند همچنان ادامه داشته است.

گروه‌هایی نظیر مبادله‌ی اطلاعات میان کودک‌بارگان در بریتانیا<sup>۵۷۸</sup> (تأسیس در ۱۹۷۴)؛ سازمان عشق مرد و پسر در آمریکای شمالی (نامبلا)<sup>۵۷۹</sup> در ایالات متحده (تأسیس در ۱۹۷۸)؛ سازمان کودک‌بارگی دانمارک<sup>۵۸۰</sup> (تأسیس در ۱۹۸۵)؛ سازمان بین‌المللی رهایی‌بخش کودک‌باره و کودک<sup>۵۸۱</sup> (که در اوایل سال‌های ۱۹۹۰ پایه‌گذاری شد) با تکیه بر نظریه‌های فرویدی و پژوهش‌های سکس‌شناختی از جمله گزارش‌های کینزی استدلال کردند که کودکان هستی‌هایی جنسی‌اند و با تکیه بر

---

<sup>574</sup> Jean-Paul Sartre

<sup>575</sup> Jacques Derrida

<sup>576</sup> Roland Barthes

<sup>577</sup> Françoise Dolto

<sup>578</sup> Paedophile Information Exchange (PIE)

<sup>579</sup> North American Man Boy Love Association (NAMBLA)

<sup>580</sup> the Danish Paedophile Association (DPA)

<sup>581</sup> International Paedophile and Child Emancipation (IPCE)

الگوهای سکس در یونان باستان، به سود «فواید آموزشی» چنین روابطی استدلال کردند.

در حالی که کودک‌بارگی در سطح گسترده‌تر جمعیتی، همیشه موضوعی جنجالی بوده، نگرش‌های عمومی نسبت به روابط جنسی بزرگسالان و کودکان به طرز معنی‌دار از سال‌های ۱۹۸۰ سخته‌گیرانه شده، هرچند اختلافات فرهنگی مهمی همچنان باقی است. در اروپای غربی، لابی‌های سیاسی کودک‌باره در رویارویی با خشم عمومی فزاینده نسبت به آزار جنسی کودکان کنار زده شدند و در هلند، حزبی با عنوان «همسایه‌ات، آزادی و تکرار دوست‌بدار»<sup>۵۸۲</sup> در سال ۲۰۰۶ تأسیس شد که اهدافش از جمله پیگیری جرم‌زدایی از فعالیت‌های جنسی در هر سنی به استثنای فعالیت‌های خطرناک یا تحمیلی را شامل می‌شد (و همچنین از جرم‌انگاری بدرفتاری جنسی با حیوانات حمایت می‌کرد، که در حال حاضر در قوانین هلند قابل مجازات نیست)؛ اما این حزب در عمل نتوانست تعداد لازم امضاها را برای مجازات شهروندان هلندی برای مشارکت در انتخابات کسب کند. در ایالات متحده، کانادا و بریتانیا نظارت فزاینده‌ی پلیس و جرم‌انگاری عضویت اعضای این گروه‌ها بسیاری از این گروه‌ها - گرچه نه همه‌شان - را به انحلال یا تغییر شکل به جماعت‌هایی کمتر در مرئی و منظر در فضای اینترنت سوق داده است.

در ابتدا، میان گروه‌های کودک‌باره و برخی سازمان‌های حقوق‌دگرباشان، برای نمونه، حول موضوعاتی نظیر سن رضایت (حداقل سن قانونی که افراد را می‌توان قادر به ابراز رضایت آگاهانه به روابط جنسی دانست)، ائتلاف‌هایی سیاسی در کار بود. سن قانونی رضایت در حال حاضر، در بسیاری کشورها ۱۷ یا ۱۸ سال دانسته شده و البته کف سنی در فیلیپین ۱۲، در اسپانیا و ژاپن ۱۳ و در آلمان و ایتالیا ۱۴ سال است. در کشورهای نظیر عربستان سعودی، پاکستان و ایران، آمیزش جنسی

<sup>582</sup> "Love Thy Neighbor, Freedom and Diversity"



خارج از ازدواج در هر سنی غیر قانونی است. چون در بسیاری کشورها سن رضایت برای روابط جنسی میان مردان بالاتر از سن رضایت برای روابط دگرجنس‌گرایانه یا روابط هم‌جنس میان زنان قرار داده شده (روابط همجنس میان زنان کمتر جرم‌انگاری می‌شود)، قانونگذاری درباره‌ی سن رضایت در طول چند دهه‌ی گذشته برای بسیجگری حقوق دگرباشان مسئله‌ی عمده‌ای ایجاد کرده است، گرچه بسیاری از کشورها در سال‌های اخیر سن رضایت را برابرسازی کرده‌اند. در مقابل، در مجموع، حدود ۷۰ کشور در حال حاضر همجنس‌گرایی (و در قضیه‌ی زی‌مبابوه اینکه دو همجنس دست‌یکدیگر را در دست بگیرند) جرم‌انگاری شده است.

اتلاف‌های میان سازمان‌های حقوق دگرباشان با کنشگری کودک‌باره پیرامون مسئله‌ی سن رضایت یا کلی‌تر بر مبنای همبستگی با دیگر اقلیت‌های جنسی، از اوایل سال‌های ۱۹۸۰، از میان رفته است. این تا حد زیادی در نتیجه‌ی کارزارهایی از جانب راست مسیحی نظیر «جهاد»<sup>۵۸۳</sup> خودخوانده‌ی کنشگر محافظه‌کار آمریکایی آنتیا براین<sup>۵۸۴</sup> علیه «تهدید عضوگیری همجنس‌گرایان از بچه‌های ما» با عنوان بچه‌هایمان را نجات دهید<sup>۵۸۵</sup> بوده که همه‌ی دگرباشان - و به خصوص مردان دگرباش - را متعرضان بالقوه به کودکان تصویر کرد و آغاز مخالفت سازمان‌یافته با سازمان‌های حقوق دگرباشان را در ایالات متحده از اواخر سال‌های ۱۹۷۰ موجب شد. در حالی که سازمان حقوق دگرباشان هلند، سی‌اوسی، در اوایل سال‌های ۱۹۷۰ اظهار کرده بود که آزادسازی دگرباشان هرگز بدون آزادسازی جنسی کودکان و کودک‌بارگان کامل نخواهد شد، چنانکه در بیانیه‌ای درباره‌ی نامبلا از یکی از نمایندگان کارزار حقوق بشر،<sup>۵۸۶</sup> بزرگ‌ترین گروه لابیگری زنان و مردان دگرباش آمریکا، روشن می‌شود، تا میانه‌های سال‌های ۱۹۹۰، اکثریت قاطع سازمان‌های

---

583 "crusade"

584 Anita Bryant

585 *Save Our Children*

586 Human Rights Campaign

حقوق دگرباشان به صراحت خود را از حمایت از کودک‌بارگی کنار کشیدند و کارزارها برای کنار نهادن حمایت‌ها علیه سکس میان بزرگسالان و کودکان را به چشم آزار جنسی محکوم کردند:

«آنها بخشی از جماعت ما نیستند و ما تلاش‌هایشان را برای تلقین این نکته که کودک‌بارگی موضوعی مربوط به حقوق مدنی مردان و زنان دگرباش است کاملاً رد می‌کنیم.»

صرف نظر از کودک‌بارگی، در دیگر حیطه‌های سیاستگذاری، ائتلاف‌های راهبردی با موفقیت شکل گرفت. برچسب در حال حاضر فراگیر ال‌جی‌بی‌تی (LGBT) (جماعت لزبین، گی، دوجنسگرا و تراجنس) نمادی از تلاش‌ها برای سیاست‌های فراگیری و ائتلاف هر چه بیشتر میان اقلیت‌های جنسی مختلف بوده است. اما این دسته‌بندی گسترده‌تر، که حالا هم‌عاریتی است، از جانب کنشگران همجنس‌گرای سیاه‌پوست آماج حمله قرار گرفته است؛ ایشان استدلال کرده‌اند که دغدغه‌ها بر سر همجنس‌گراهراسی علیه سیاهان بر اشاره به نژادپرستی پنهان درون سازمان‌های حقوق دگرباشان ترجیح داده شده است. به رغم تأثیر جنبش حقوق مدنی سیاهان در ایالات متحده بر بسیجگری سیاسی دگرباشان، اهمیت شخصیت‌های فرهنگی نظیر بسی اسمیت<sup>۵۸۷</sup> و آدری لورد،<sup>۵۸۸</sup> و نقش برجسته‌ای که همجنس‌گرایان و دگرجنس‌پوشان سیاه‌پوست در بافتار شورش استون‌وال و پاسخ‌های سیاسی به ایدز ایفا کردند، مردان و زنان دگرباش سیاه‌پوست حس می‌کنند که در رهبری سازمان‌های حقوق دگرباشان به اندازه‌ی کافی نمایندگی نداشته‌اند و دغدغه‌های خاصشان به قدر کفایت در برنامه‌های سیاسی دگرباشان گنجانده نشده است.

---

<sup>587</sup> Bessie Smith

<sup>588</sup> Audre Lorde

مخالفت‌ها بر سر اینکه کار با تمرکز بر سازمان‌های «تک-مسئله»<sup>۵۹۰</sup> و وجهی همت قرار گیرد یا اهداف بسیار وسیع‌تری دنبال شود همچنین به اوج‌گیری سیاست‌های جدایی طلبانه انجامیده است. آری، از اولین روزهای کنشگری همجنس‌گرایانه این مضمونی مکرر بوده است. نخستین جنبش‌های حقوق اقلیت‌های جنسی که در حوالی آغاز سده بیستم پا گرفت، از پیش در باب این مسئله دچار انشقاق بود. از یک سو، کمیته‌ی علمی-انسان‌دوستانه<sup>۵۹۱</sup> (۱۸۹۷) به زعامت سکس‌شناس ماگنوس هیرشفلد و مبتنی بر الگوی «جنس سوم»<sup>۵۹۲</sup> برای همجنس‌گرایی، که به الگوی جدایی طلبی دگرباشانه شامل ائتلاف میان مردان گی و زنان لزبین تمایل داشت، و از سوی دیگر، جماعت مالکان خویشتن<sup>۵۹۳</sup> که آدولف براند<sup>۵۹۴</sup> آنارشیست، بندیکت فریدلندر سکس‌شناس و کنشگر جنبش جوانان، ویلهلم یانسن<sup>۵۹۵</sup> با هم پایه‌گذاری کردند، از الگوی جدایی طلبی مبتنی بر جنسیت شامل ائتلاف‌های میان مردان دگرباش و دگرجنس‌گرا حمایت می‌کردند. دختران بیلیتیس<sup>۵۹۶</sup> که عموماً به عنوان نخستین سازمان برای حقوق لزبین‌ها به رسمیت شناخته می‌شود و در سان‌فرانسیسکو در ۱۹۵۵ پایه‌گذاری شد، در سال‌های ۱۹۷۰ بر سر اختلافات درونی در باب اولویت‌گذاری تعهد به حقوق زنان بر منافع زنان مشخصاً دگرباش، دچار انشقاق شد. علاوه بر این، سازمان ملی زنان آمریکا<sup>۵۹۷</sup> از ترس اینکه حضور پرسروصدای لزبین‌ها به خصومت رسانه نسبت به جنبش

589 Sexual Separatism

590 "single-issue"

591 the Scientific-Humanitarian Committee

592 "third-sex" model

593 *Gemeinschaft der Eigenen*

594 Adolf Brand

595 Wilhelm Jansen

596 the Daughters of Bilitis

597 the American National Organization of Women (NOW)

بینجامد، به بیرون راندن «تهدید بنفش [اشاره به همجنس‌گرایان]» از رده‌بندی‌هایش فرا خواند.

برخی لایه‌های جدایی‌طلبی لزبین در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، این مجادلات بر سر جست‌وجوی نه تنها استقلال سازمانی بلکه استقلال جغرافیایی را ریشه‌ای کردند. از همه برجسته‌تر، اثر جیل جانسون،<sup>۵۹۸</sup> *ملت لزبین: راه حل فمینیستی*،<sup>۵۹۹</sup> چاپ ۱۹۷۳، به سود «دسته‌بندی‌های قبیله‌ای ملت لزبین فراری» استدلال و به فضاهای اجتماعی و فرهنگی جدا برای لزبین‌ها دعوت کرد، امری که می‌توانست همچون پایگاه قدرت درون جنبش گسترده‌تر زنان عمل کند. گروه‌های فمینیست-ریشه‌ای هلندی در اوایل سال‌های ۱۹۷۰، رؤیای تأسیس جماعت لزبین مستقلی در «جزیره‌ی زنان» می‌دیدند؛ وقتی کنشگران استرالیایی در ۲۰۰۴، جزایر کوچک کیتو<sup>۶۰۰</sup> را خرده‌ملت پادشاهی گی و لزبین دریای مرجانی<sup>۶۰۱</sup> اعلان و در سال ۲۰۰۶، نخستین تمبر پستی‌اش را صادر کردند، این اندیشه‌ی آرمانشهری طنین افکند. جدایی سرزمینی گروه‌های صرفاً لزبین یا صرفاً زن، که با پایه‌گذاری فضاها و جشنواره‌های صرفاً زنانه با نام‌هایی نظیر «زن‌آباد»،<sup>۶۰۲</sup> «بانوآباد»<sup>۶۰۳</sup> و «جشنواره‌ی زنان»<sup>۶۰۴</sup> در ایالات متحده، کانادا و استرالیا هر چند موقت به دست آمد، در رمان‌های *قصه‌های شهر*<sup>۶۰۵</sup> نوشته‌ی آرمیستاد ماپین به ریشخند گرفته شد. فراخوان فمینیست ریشه‌ای آمریکایی دوورکین در سال ۲۰۰۰، برای میهنی جدا برای زنان، راهبردهای سرزمینی شده را احیا کرد. مؤلفان مرد دگرباش همچون ویلیام باروز<sup>۶۰۶</sup>

---

598 Jill Johnson

599 *Lesbian Nation: The Feminist Solution*

600 Cato

601 Gay and Lesbian Kingdom of the Coral Sea

602 "herland"

603 "wimminsland"

604 "Womyn's Festival"

605 *Tales of the City*

606 William Burroughs

به نحوی مشابه، به دولت ملت گی فراخواندند و سازمان‌هایی نظیر بنیاد میهن دگرباش<sup>۶۰۷</sup> مستقر در آلمان، که در سال ۲۰۰۵ ایجاد شد، به دنبال ترغیب «حکومت ملی بزرگ و کم جمعیت» به فروختن قطعه زمینی «خالی از سکنه» بود که در آن دولتی مستقل برای شهروندان لژیون، گی، دوجنس‌گرا، تراجنس و تراجنسیتی مستقر شود.

نسخه‌های مجازی جدایی طلبی حول هویت جنسیتی یا جنسی در نوشته‌های اخیر «خانم مارتیندل»<sup>۶۰۸</sup> بریتانیایی، چهره‌ی عمومی خودخوانده‌ی «امپراتوری زنانه‌ی آریستازیا»<sup>۶۰۹</sup> تجسد می‌یابند که در آن مردان وجود ندارند و دو جنس عبارتند از «موبور» و «مومشکی». نسخه‌های نیمه‌دینی جدایی طلبی از سال‌های ۱۹۸۰، در قالب سازمان‌های معنوی در سراسر جهان نظیر جماعت باز-ساخته‌ی ایزدبانوی بین‌المللی<sup>۶۱۰</sup> و کافرکیشی دیانا<sup>۶۱۱</sup> پدیدار شد که برخی از اقسام آن با جدایی طلبی لژیون در ارتباط بودند. کافرکیشی دیانا با اقتدا به «تخمندان‌نامه»<sup>۶۱۲</sup> یوزانا بوداپست،<sup>۶۱۳</sup> با عنوان کتاب *مقدس رازهای زنان*،<sup>۶۱۴</sup> چاپ ۱۹۷۵، «ایزدبانو پرستان فمینیست نوکافرکیش» را در گروه‌های ویکان<sup>۶۱۵</sup> یا در میثاق‌های نا-ویکان از نو دسته‌بندی می‌کرد که برای تجلیل از توانایی‌های تولیدمثلی زنان، بدن‌های زنان به طور عامتر، «وومنیسم»<sup>۶۱۶</sup> و «زنانه‌ی الهی»،<sup>۶۱۷</sup> سخت بر الگوهای زیست‌شناختی زنانگی متکی بود.

---

607 Gay Homeland Foundation

608 "Miss Martindale"

609 "the feminine empire Aristasia"

610 the Re-Formed Congregation of the Goddess International

611 Dianic Paganism

612 "the ovarian book"

613 Zsusanna Budapest

614 *The Holy Book of Women's Mystery*

615 Wiccan

616 "womanism"

617 "the divine feminine"

سرزمین‌یافته‌سازی<sup>۶۱۸</sup> سیاست‌های جنسی و جنسیتی دربرگیرنده‌ی راهبردهای کنشگران مختلفی از گروه‌های ریشه‌ای نظیر ملت کوئیر بود. ملت کوئیر در نیویورک در ۱۹۹۰ پدید آمد و این شعار عمیقاً بحث‌انگیز را ساخت: «از دگرجنس‌گراها بیزارم.» ملت کوئیر نشان‌دهنده‌ی رویکردهایی نوتر به سیاست‌های سکسوالیته است که دیگر خواستار حق آزادی جنسی در حریم خصوصی خانه یا در «میهن»هایی به معنای دقیق کلمه جدا نبود بلکه در عوض، به دگرجنس‌گرازدایی<sup>۶۱۹</sup> از سپهر عمومی از طریق کنش‌هایی نظیر «آشکار کردن شبانه‌ی ماهیت کوئیر» در باشگاه‌های دگرجنس‌گرایان از سوی گروه‌هایی مانند انتقام‌جویان لزبین<sup>۶۲۰</sup> فرا می‌خواند. به ادعای ایشان، کوئیر بودن دربارهی حق حریم شخصی نیست بلکه دربارهی آزادی حضور در فضای عمومی است. در حالی که لزبینیسم سیاسی و جدایی‌طلب خروج «گریزان» از چنگ استعمارگر دگرجنس‌گرا را حمایت می‌کرد، ملی‌گرایی جدید فرهنگی (به جای قومیتی) در ملی‌گرایی کوئیر به استعمارگری دوباره‌ی دگرباشان<sup>۶۲۱</sup> در فضاها‌ی عمومی از طریق ریشه‌کنی همجنس‌گراهراسی دگرجنس‌زده<sup>۶۲۲</sup> فرا می‌خواند.

نظریه‌ی کوئیر، به بیان نظری، چنانکه با آثار کسانی همچون جودیت باتلر،<sup>۶۲۳</sup> ایو سجویک،<sup>۶۲۴</sup> ترزا دولارتیس،<sup>۶۲۵</sup> مایکل وارنر<sup>۶۲۶</sup> و استیون سیدمن<sup>۶۲۷</sup> مرتبط است و از اوایل سال‌های ۱۹۹۰ به بعد بسط یافته، بر نظریه‌پردازی و نقد فمینیستی رادیکال مبتنی است که پیشتر آدرین ریچ، مونیک ویتینگ و دیگران بر دگرجنس‌گرایی

<sup>618</sup> territorialization

<sup>619</sup> de-heterosexualization

<sup>620</sup> Lesbian Avengers

<sup>621</sup> gay recolonization

<sup>622</sup> heterosexist

<sup>623</sup> Judith Butler

<sup>624</sup> Eve Sedgwick

<sup>625</sup> Teresa de Lauretis

<sup>626</sup> Michael Warner

<sup>627</sup> Steven Seidman

هنجارین وارد کردند. نظریه‌ی کوپیر بر ماهیت مقولات گی و لزبین که به لحاظ اجتماعی برساخته شده‌اند تأکید و نوشته‌های متقدم میشل فوکو، جامعه‌شناسان تعامل‌باور نمادینی<sup>۶۲۸</sup> نظیر گانیون<sup>۶۲۹</sup> و سیمون<sup>۶۳۰</sup> کن پلامر و جفری ویکز، و نظریه‌پردازان لزبینیسم سیاسی را بازتاب می‌دهد. گرچه اصطلاح «کوپیر» طیف متکثری از معانی را فشرده می‌کند، در وهله‌ی نخست به رد دسته‌بندی‌های دودویی نظیر مرد/زن و دگرباش/ دگرجنس‌گرا اشاره دارد و در عوض، بر تکثر و بی‌ثباتی برچسب‌های هویتی به طور کلی انگشت تأکید می‌نهد. همچنان‌که دیان ریچاردسون<sup>۶۳۱</sup> جامعه‌شناس، می‌گوید:

«گفته می‌شود که ما این هویت‌ها را پشت سر گذاشته‌ایم: پس از زن، پس از مرد ما ترا جنسیتی‌ایم؛ پس از لزبین، پس از گی، پس از دگرجنس‌گرا (شاید؟) ما کوپیرییم.»

به لحاظ فرهنگی، نظریه‌ی کوپیر شامل تأکیدی بر «شورش دایمی» و براندازی معانی و هویت‌های اجتماعی غالب است. از دیدگاه برخی مؤلفان، چنانکه در شعار «ما اینجاییم، ما کوپیرییم و اهل خرید هم نیستیم»، بیان می‌شود، این شورش شامل واژنش‌قوی تحول‌خیره‌کننده‌ی فرهنگ مصرف‌گرای دگرباش از سال‌های ۱۹۸۰، از جمله بنگاه‌های مسافرتی، میخانه‌ها، گرمابه‌ها، خدمات حقوقی، درمانگران و نمایشگاه‌های مد لباس دگرباش می‌شود. هدف نظریه‌ی کوپیر به جای حمایت از جذب شدن در جامعه‌ی جریان غالب، آن است که با به لرزه درآوردن پایه‌های هنجارهای دگرجنس‌گرایانه‌ای که مسلم انگاشته شده‌اند و همچنین با از پایه سست کردن فهم پایدار و زیست‌شناختی‌شده از هویت گی و لزبین و نیز جنسیت، نظم

---

<sup>628</sup> symbolic interactionist

<sup>629</sup> Gagnon

<sup>630</sup> Simon

<sup>631</sup> Diane Richardson

اجتماعی را از ریشه دگرگون کند. استدلال می‌کنند که هویت‌های جنسیتی و جنسی سیال و ناپایدارند. در همین زمینه، کیت بورنستین،<sup>۶۳۲</sup> مؤلف کویر خود را در عبارات ذیل چنین توصیف می‌کند:

«مخلص کلام، من بیشتر مرد دگرجنس‌گرایی بودم که تغییر جنسیت داد و دخی<sup>۶۳۳</sup> شد، شما بگو یک دخی لزیبن. سپس، بعد از آنکه عاشق مؤنثم مرد شد، دیگر به خودم نگفتم لزیبن. لزیبن بودن دیگر خیلی پیچیده شده بود. لزیبن خواندن خودم باعث شده بود تقریباً به همه بر بخورد، پس خودم را جلب خواندم.»

سکس‌شناس آمریکایی کارول کوپین<sup>۶۳۴</sup> و رمان‌نویس آمریکایی لارنس شیمل<sup>۶۳۵</sup> در ۱۹۹۷، اصطلاح «پس‌مدجنس‌گرا»<sup>۶۳۶</sup> را برای توصیف افرادی «پسامدرن» نظیر کیت بورنستین ضرب کردند؛ امثال بورنستین سرشت سیال جنسیت و هویت جنسی را به وضوح و صراحت به تصویر می‌کشیدند. به تعبیر ایشان:

«ما پس‌مدجنس‌گرایان کویرهای کویرهاییم؛ بی‌غرولند در جعبه‌هایی که با «گی» و «لزیبن» علامت زده شده‌اند نمی‌مانیم، درست همان‌طور که از جعبه‌هایی که جهان دگرجنس‌گرا تلاش کرد در آنها پرورشمان بدهد بیرون زدیم.»

---

<sup>632</sup> Kate Bornstein

<sup>633</sup> grrl

<sup>634</sup> Carol Queen

<sup>635</sup> Lawrence Schimel

<sup>636</sup> “PoMosexual”



پس مدجنسگرایان، یا به تعبیر پت کالیفیا<sup>۶۳۷</sup> - که خود را «دردسرساز» و «نویسنده‌ی دگر-خود-آزار هرزه‌نگاری مرد دگرباش برای زنان»<sup>۶۳۸</sup> می‌خواند - «فرزندان حرام‌زاده»<sup>۶۳۹</sup>ی جنبش گی و لزبین، پیوندهای بغرنج میان جنسیت و سکسوالیته را که در برچسب‌های گی، لزبین و دگرجنس‌گرا در هم می‌شکنند.

به لحاظ سیاسی، کنشگری کوئیر - که به لحاظ عددی جنبشی بسیار کوچک است - واجد تأکیدی است بر فراگیری و همبستگی‌هایی پیرامون تکثر. اما سیاست‌های کوئیر همچنین واجد فراخوانی است برای نوسازی ائتلاف‌های زنان دگرباش و مردان دگرباش بر مبنای اولویت‌دهی به هویت‌های مشترک به عنوان «کوئیرها» بر هویت به مثابه‌ی زنان. برخی نسخه‌های نظریه‌ی سیاسی کوئیر سازمانهای گی و لزبین را به جهت فرض ضمنی هویت همجنس‌گرا به مثابه‌ی امری یک‌کاسه و ثابت به نقد می‌کشند. به نحوی مشابه، فمینیسم رادیکال برای طبیعی‌سازی مقوله‌ی «زنان» (همچنین برای موضع «اخلاق‌گرایانه»<sup>۶۴۰</sup>ی مفروضش) آماج حمله قرار گرفته است. در مقابل، در آینده‌ای کوئیر، برچسب‌های جنسی نظیر گی، لزبین و نیز دگرجنس‌گرا ذیل هویت سیال و فراگیر کوئیر رده‌بندی می‌شوند؛ به همین جهت، نظریه‌پردازان کوئیر مدعی‌اند که اغلب تعبیر LGBT&F (لزبین، گی، دوجنسگرا، تراجنسیتی، و دوستان) را ترجیح می‌دهند، اما واقعیت جاری همچنان که د. تراورس اسکات،<sup>۶۴۱</sup> نویسنده، می‌گوید امری متفاوت است:

«کوئیر تقریباً بی‌درنگ معنای «ابی‌ها و جلب‌های پرو»<sup>۶۴۲</sup> به خود می‌گرفت نه آن ائتلاف از ریشه جنسیتی‌شده‌ی مرزشکنی که اول تبلیغش

---

637 Pat Califia

638 "S/M writer of gay male pornography for women"

639 "bastard children"

640 "moralistic"

641 D. Travers Scott

642 "saucy fags and dykes"

را می‌کرد، وگرنه می‌بایست در جولان‌هایمان، خیلی بیش از این  
«کویر»‌های دگرجنس‌گرا داشته باشیم.»

علاوه بر این، ارجحیت دادن به همبستگی‌ها در میان برچسب‌های هویتی مختلف به نقادی‌های یک «وحدت غلط» انجامیده که تبعیض‌های خاص پیرامون جنسیت و نژاد را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد. جودیت باتلر، که یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان کویر شناخته می‌شود، در نوشته‌هایش این پرسشها را مطرح کرده و در عین حال، علیه این اندیشه نیز که فمینیسم و نظریه‌ی کویر به نحوی ناسازگارند هشدار می‌دهد.

نظریه‌ی کویر نقدی را بازتاب می‌دهد که پیشتر میشل فوکو بر سیاست‌های آزادسازی جنسی از جمله سیاست‌های آزادسازی دگرباش (یا آزادسازی جنسی که رایش و مارکوزه از آن حمایت می‌کردند) وارد کرده بود. معروف است که فوکو این فرض ضمنی درباره‌ی آزادباوری را رد کرده بود که چیزی به عنوان سکسوالیته‌ی طبیعی و زیست‌شناختی وجود دارد که بشود «آزاد»ش کرد. همچنان‌که فوکو و دیگر برساخت‌گرایان اجتماعی<sup>۶۴۳</sup> تأکید می‌کنند، سکسوالیته را در عوض باید به عنوان تجربه‌ای اجتماعی دید که بافتار سیاسی و اجتماعی آن را شکل می‌دهد. اما بسیج‌گری سیاسی مبتنی است بر تاکتیک‌هایی نظیر «اعلان عمومی»<sup>۶۴۴</sup> و «علنی‌سازی»<sup>۶۴۵</sup> (اینکه شخصیت‌های سپهر عمومی اظهار کنند که دگرباش‌اند)، در حالی که از سوئی، مقوله‌های گی و لزبین را تحکیم می‌کند، با تأکید بر هویت جنسی به عنوان «انتخاب» و عمل سیاسی (گرچه در میان همه‌ی کنشگران دگرباش در این باره اتفاق نظر نیست) همچنین از هویت جنسی طبیعت‌زدایی می‌کند. علاوه

---

<sup>643</sup> social constructionists

<sup>644</sup> “coming out”

<sup>645</sup> “outing”

بر این، مقوله‌های گسترده‌تر گی و لزبین از زمان نوشته‌های فوکو موضوع شقه‌شقه‌شدن‌های هرچه بیشتر بوده است. بازتاب این شقه‌شقه‌شدن‌ها را در خرده‌فرهنگ‌های تجاری و کنشگرانه‌ای می‌توان یافت که جلب‌های چرم‌پوش،<sup>۶۴۶</sup> گی‌های دگر-خود-آزار،<sup>۶۴۷</sup> لزبین‌های مردطور/زن‌طور،<sup>۶۴۸</sup> ملکه‌های کتانی،<sup>۶۴۹</sup> لزبین‌های ماتیکی،<sup>۶۵۰</sup> دوجنس‌گراها، همه‌جنس‌گراها،<sup>۶۵۱</sup> جمهوریخواهان دگرباش،<sup>۶۵۲</sup> فمینیست-لزبین-آنارشیست‌ها، کهنه‌سربازان دگرباش، مورمون‌های دگرباش، کله‌پوستی‌های دگرباش بریتانیا،<sup>۶۵۳</sup> یا آقاجون‌ها<sup>۶۵۴</sup> (مردان دگرباش مسن‌تر که به مردان جوان بالغ علاقه‌ی جنسی دارند) تغذیه می‌کنند. هم طبیعت‌زدایی هم شقه‌شقه‌شدن برچسب‌های هویتی وسیع‌تر و منافع سیاسی مرتبط، در خلق فرصت‌های نو برای سیاست جنسی و نیز دشواری‌های نو برای سیاست‌های ائتلاف و طردهای تازه به کار می‌آیند.

### سیاست جنسی محافظه‌کارانه

الگوهایی به لحاظ اجتماعی ریشه‌ای برای سکس، آنچنانکه نظریه‌پردازان کویر حمایت و پس‌مدجنس‌گرایان متجسم کردند، با احیای عمده‌ی الگوهای دینی و زیست‌شناختی سکسوالیته در دو دهه‌ی گذشته رقابت کرده‌اند. برای نمونه، کلیسای کاتولیک همچنان رسماً همجنس‌گرایی را «شر اخلاقی»<sup>۶۵۵</sup> می‌داند. اوجگیری بنیادگرایی مسیحی و دیگر اقسام بنیادگرایی دینی در سراسر غرب، از سال‌های

<sup>646</sup> leather dykes

<sup>647</sup> S/M gays

<sup>648</sup> Butch/fem lesbians

<sup>649</sup> denim queens

<sup>650</sup> lipstick

<sup>651</sup> pan- or omnisexuals

<sup>652</sup> gay republicans

<sup>653</sup> British gay skinheads

<sup>654</sup> daddies

<sup>655</sup> "moral evil"

۱۹۸۰، محکومیت اخلاقی سنتی کجرفتاری جنسی<sup>۶۵۶</sup> را از نوقوت بخشیده است. در عرصه‌ی سیاسی، خاصه در آمریکا، کنشگری راست مسیحی عموماً منبع سهمگین‌ترین مخالفت با کارزارهای حقوق دگرباشان بوده است. راست مسیحی به عنوان جنبشی اجتماعی در وهله‌ی نخست، از گروه‌های پروتستان تبشیری اخذ و اقتباس کرده که هدفشان دفاع از «ارزش‌های سنتی» و بازگرداندن آنها در برابر «زوال اخلاقی»<sup>۶۵۷</sup> ناشی از اوجگیری آزادگذاری جنسی و تهدیدات مفروض نسبت به خانواده‌ی پدرسالاری و دگرجنس‌گراست؛ این تهدیدات [به زعم ایشان] از فمینیسم و کارزارهای حقوق دگرباشان نشأت می‌گیرد.

اما راهبردهای سیاسی درون جنبش متفاوت است. جنبش‌های توده‌ای نظیر عهدنگه‌داران،<sup>۶۵۸</sup> یک جنبش مردان مسیحی آمریکایی که بر تعهد به «پاکی معنوی، پاکی مبتنی بر اخلاق فردی و اخلاق جمعی، و پاکی جنسی»<sup>۶۵۹</sup> (عهد ۳) و «ساختن ازدواج‌ها و خانواده‌های استوار از طریق عشق، حمایت و ارزش‌های کتاب مقدس» (عهد ۴) متمرکز است اما اولویت خود را به جای گرایش جنسی بر مردانگی متمرکز کرده است؛ این اولویت البته غیر مستقیم در هدف نخستینشان برای بازگرداندن نقش جنسیتی سنتی مردان درون خانواده‌ی دگرجنس‌گرا حاضر است. در مقابل، سازمان‌های آمریکایی نظیر ائتلاف ارزش‌های سنتی<sup>۶۶۰</sup> تمایل دارد که دگرباشان را نه فقط بی‌اخلاق بلکه پیگیر از پایه سست کردن جامعه و «عضوگیری» از جوانان ببیند و در پی آن، در نبرد علیه حقوق دگرباشان به ویژه می‌کوشد. کلیسای تعمیدی بدنام وست‌بورو<sup>۶۶۱</sup> در کانزاس، رنجهای گوناگونی را که گریبانگیر آمریکا شده است از جمله ایدز، یازده سپتامبر، و مرگ سربازان آمریکایی

<sup>656</sup> sexual deviancy

<sup>657</sup> "moral decay"

<sup>658</sup> Promise Keepers

<sup>659</sup> "spiritual, moral, ethical, and sexual purity"

<sup>660</sup> the Traditional Values Coalition

<sup>661</sup> Westboro Baptist Church

در عراق، کیفرهای مستحق از جانب خداوند برای تحمل همجنس‌گرایی در آمریکا تلقی می‌کند. روی تارنمایش «خداوند از ابی‌ها بیزار است»<sup>662</sup> (کلمات آغازین: «خوش آمدید ای پسران و دختران تباه آدم») ادعا می‌کند که «خداوند از آمریکا» (و همچنین از سوئد، کانادا، ایرلند و مکزیک) بابت «فرهنگ لواط‌گر بی‌خدا بیزار است.»

بسیاری از کشورهای غربی گروه‌های حمایت از مردان و زنان دگرباش دارند که همجنس‌گرایی را انتخاب سبک زندگی‌ای گمراهانه توصیف می‌کنند و عهده‌دار «کمک» به کسانی می‌شوند که دوست می‌دارند به سبک زندگی دگرجنس‌گرایانه‌ی «صحیح» راه یابند. در میان بزرگترین این گروه‌ها، خروج بین‌المللی،<sup>663</sup> برای نمونه، به «رهایی از همجنس‌گرایی از طریق قدرت عیسی مسیح»، ارائه‌ی «درمان جبران‌گر» به «مردان و زنانی که با تمایلات همجنس‌گرایانه‌ی ناخواسته» دست‌و‌گریبان‌اند و کسانی که می‌خواهند «در دگرجنس‌گرایی رشد و کمال یابند» و نیز برگزاری «همایش‌های رهایی» بین‌المللی سالانه متعهد است (عنوان همایش سال ۲۰۰۷ «انقلاب» بود).

اگرچه گروه‌های دینی و محافظه‌کاری که تکثر جنسی را به نام «ارزش‌های خانواده» رد می‌کنند، تا حد زیادی الگوهای اخلاقی سکسوالیته را به انحصار خود در آورده‌اند، بدیل‌هایی که بر احترام به کثرت‌گرایی جنسی بنا نهاده شده‌اند البته در کارزهای حقوق برابر به نحو ضمنی حضور دارند. مؤلفانی نظیر جفری ویکز و بسیاری از نظریه‌پردازان کوییر که با بنیادگرایی‌های اخلاقی<sup>664</sup> و محافظه‌کاری‌های جنسی مکرر رویارو بوده‌اند، کوشیده‌اند الگوهای ارزش بدیل و «پیشرو» برای سکسوالیته تبیین کنند. به علاوه، الهی‌دانان لیبرال با وابستگی‌های دینی گوناگون، با

---

<sup>662</sup> “God Hates Fags”

<sup>663</sup> EXODUS International

<sup>664</sup> moral fundamentalisms

صدای بلند از مدعیات حقوق دگرباشان حمایت کرده‌اند و بر نسخه‌های مختلفی از اخلاق مسیحی<sup>۶۶۵</sup> تکیه کرده‌اند در حالی که بازتعریف‌های نومحافظه‌کارانه از هویت جنسی برابری را از موضعی سیاسی حمایت می‌کنند که هم محافظه‌کار است و هم لیبرترین؛ این بازتعریف‌های نومحافظه‌کارانه با کنشگری چپ، که مبنایی برای سیاست‌های کویبر شکل می‌دهد، در تعارض است. این گونه از سیاست‌های دگرباش کویبر-ستیز<sup>۶۶۶</sup> در اندرو سالیوان<sup>۶۶۷</sup> نویسنده‌ی بریتانیایی و ساکن آمریکا، مؤلف *جان محافظه‌کار: چگونه از دستش دادیم و چگونه برش گردانیم* (۲۰۰۶) یا *جمهوری خواهان کلبه‌درختی*<sup>۶۶۹</sup> (جناح دگرباش حزب جمهوری خواه) نمونه‌های مشخص می‌باشد. در حالی که در سطح فرهنگی، جنبش «خرس‌ها»،<sup>۶۷۰</sup> که به طرزی قراردادی مردان گی یا دوجنس‌گرای با ظاهر مردانه و بدن‌های پرمو و ریشور تحویل می‌گیرد و آنچه را شیوه‌ها و منش‌های «زنانه» می‌داند رد می‌کند، در سال‌های اخیر توش‌وتوان یافته‌اند.

تحولات اخیر دانش فرگشتی و ژنتیکی (پروژه‌ی بلندپروازانه‌ای با عنوان پروژه‌ی ژنوم انسانی<sup>۶۷۱</sup> که ترسیم نقشه‌ی توالی کامل دی‌ان‌ای انسان را به عهده گرفته نمونه‌ی آن است)، الگوهای زیست‌شناختی سکسوالیته را از نوقوت بخشیده‌اند. تحولات در پژوهش‌های ژنتیک فهم زیست‌شناختی و وراثتی از اعمال و هویت‌های جنسی را از نو مقبول عام کرده است. برای نمونه، مطالعه‌ی همبر<sup>۶۷۲</sup> و دیگران در باب مگس‌های میوه، که در ۱۹۹۳ در مجله‌ی ساینس منتشر شد و مدعی پیوندی میان ساختار ژنتیکی و گرایش جنسی بود - یافته‌ای که همچنان به شدت محل نزاع است - این

665 Christian ethics

666 counter-queer gay politics

667 Andrew Sullivan

668 *The Conservative Soul: How We Lost It, How to Get It Back*

669 Log Cabin Republicans

670 the "Bears" Movement

671 Human Genome Project

672 Hamer

باور را کلید زد که همجنس‌گرایی را با «ژن دگرباش»<sup>673</sup> می‌توان توضیح داد. چندین مطالعه در سال‌های ۱۹۹۰ کوشیده‌اند خصایص زیست‌شناختی خاصی، نظیر چپ‌دستی غالب‌تر در دگرباشان، شناسایی کنند در حالی که دیگر مطالعات همچنان ادعا می‌کنند که اختلالی در هورمون‌های جنسی علت همجنس‌گرایی است. نهادهایی نظیر وزارت دفاع آمریکا همچنان همجنس‌گرایی را با اصطلاحاتی زیست‌شناختی و طبی‌سازی شده همچون اختلالی روانی تعریف می‌کنند. دست آخر، تحول داروشناختی محصولات مرتبط با قوه‌ی جنسی، نظیر وی‌اگرا، در کار طبی‌سازی عمیق سکسوالیته‌اند.

الگوهای زیست‌شناختی سکسوالیته برای مشروعیت‌بخشی به مواضع مخالف درون سیاست سکسوالیته انتخاب شده‌اند. برای نمونه، از سوی، کشف ادعایی «ژن دگرباش» به فراخوان برای «تصحیح» ژنتیکی انحراف جنسی انجامیده است. از سوی دیگر، نماینده‌ای از لمبدا در ۱۹۹۳ در مجله‌ی تایم از «کشف» ژن دگرباش استقبال کرد. استدلال او این بود که چنین یافته‌ای به معنای آن است که همجنس‌گرایان را برای «شیوه‌ی هستی‌شان نمی‌توان کمک کرد» و بنابراین نباید علیه ایشان تبعیض روا داشت. فهم زیست‌شناختی از سکسوالیته، درست مثل الگوهای دینی، هم برای رویکرد آسیب‌شناختی به انحراف جنسی و هم در اقامه‌ی دلایل به سود حقوق برابر به کار آمده است.

تحولات اخیر در حیطه‌ی علم ژنتیک همچنین دل‌مشغولی‌های جمعی نسبت به وراثت، مهار زاد و ولد و آینده‌ی نظام‌های رفاه را احیا کرده و این موضوعات را به برنامه‌های سیاسی بازگردانده است. اعمال تازه‌ای نظیر مشاوره‌ی ژنتیک در طول بارداری برای برخی به شبهاتی مبتنی بر تجربه‌های به‌نژادگرانه‌ی گذشته انجامیده و برای برخی دیگر امیدهای جدید برای بهبود ذخیره‌ی ژنتیک جمعی ملت پدید آورده

<sup>673</sup> "gay gene"

است. برای نمونه، دانشمند ژنتیک، هرمان مولر،<sup>674</sup> یک «بانک اسپرم» در ایالات متحده ایجاد کرد که تا ۱۹۹۹ فعال و هدفش افزایش «کیفیت» ژنتیکی آمریکا با فراهم آوردن اسپرم از برندگان جایزه‌ی نوبل بود، هدفی که هم به سبب اکراه اهداکنندگان هدف از همراهی و هم کیفیت نازل اسپرم آن معدود دانشمندان اهداکننده‌ی سالمند، به شدت شکست خورد.

به نحوی عامتر، سیاستمدارانی در کشورهایی نظیر فرانسه در سال‌های ۱۹۹۰، نسبت به سطح بالاتر زاد و ولد در میان آنچه مقولات «نامطلوب» شهروندان قلمداد می‌شوند ابراز نگرانی می‌کردند؛ کسانی نظیر مهاجران مسلمان از جمله‌ی این مقولات به شمار می‌آمدند. این نگرانی‌ها بازتاب نگرانی‌های قدیمتر غرب نسبت به سطح باروری در کشورهای غیر غربی نظیر هند و چین بوده است. سکسوالیته‌ی مؤنث مرتبط به زاد و ولد همچنان دغدغه‌ی ویژه‌ی سیاستگذاری دولت است. برای نمونه، در آمریکا در اوایل سال‌های ۱۹۷۰، به تخمین ۱۰۰ هزار تا ۱۵۰ هزار زن از اقشار کم‌درآمد، سالانه تحت برنامه‌هایی با بودجه‌ی فدرال و غالباً با تهدید قطع منافع رفاهی عقیم می‌شدند. به دنبال اقدامات کمیته‌ی آمریکایی خاتمه‌ی آزار عقیم‌سازی،<sup>675</sup> یک قاضی فدرال طی حکمی در ۱۹۷۴، به قانونی بودن این اعمال پایان داد اما عموماً چنین گمان می‌رود که این حکم از توقف عقیم‌سازی اجباری ناکام مانده است. تا اوایل سال‌های ۱۹۸۰، حدوداً ۲۴٪ از زنان آمریکایی آفریقایی‌تبار، ۳۵٪ زنان پورتوریکویی، و ۴۲٪ زنان هندی-آمریکایی (در مقایسه با ۱۵٪ از زنان سفیدپوست) عقیم شده بودند که بسیاری از آنها بدون رضایت ایشان یا درک کامل از پیامدهای آن بوده است. سازمان‌های موجود نظیر پروژه‌ی جلوگیری/کنج «کودکان نیازمند جامعه‌ی مراقب»<sup>676</sup> به مردان و زنان معتاد به مواد مخدر که عقیم‌سازی یا وازکتومی را می‌پذیرند مشوق‌های نقدی می‌دهد و سیاستمداران

---

<sup>674</sup> Herman Muller

<sup>675</sup> the US Committee to End Sterilization Abuse

<sup>676</sup> Project Prevention/CRACK ("Children Requiring A Caring Kommunity")



جمهوری خواه از سال‌های ۱۹۹۰، به سبب فراخواندن به عقیم‌سازی اجباری مقولات «مختل» جمعیت، از جمله مادران معتاد به کراک و دیگر دریافت‌کنندگان امکانات رفاهی، اتهامات «نو-به‌نژادگری» را موجب شده‌اند.

در کشورهای اروپایی، نبردهای فرهنگی اخیر پیرامون مهاجرت بر مجادلاتی پیرامون اخلاق جنسی<sup>۶۷۷</sup> متمرکز شده‌اند. مهاجران مسلمان، به ویژه، هم به رد آزادی جنسی غربی و هم رد آزادی زنان و هم فقدان بردباری نسبت به تکثر جنسی متهم‌اند. تصویر «غریبه‌ها»ی فرهنگی،<sup>۶۷۸</sup> به عنوان افرادی که بیشتر از جمعیت بومی گرفتار سرکوب جنسی‌اند، واژگونی جالب توجه توصیفات تاریخی از سکسوالیته‌ی غیر غربی است. در واقع، فرهنگ‌های «شرقی»<sup>۶۷۹</sup> به لحاظ سنتی، مخزن خیال‌پردازی‌های جنسی غربی بوده‌اند. بازنمایی‌های شگفت‌و-غریب از «شرق»<sup>۶۸۰</sup> که تصویرهای حسانیت نامحدود شرقی و هرزگی عاری از احساس گناه را تداعی می‌کرد، مضمونی پایدار در میان روشنفکران غربی از جمله نظریه‌پرداز سیاسی فرانسوی قرن هجدهم، مونتسکیو،<sup>۶۸۱</sup> در کتابش نامه‌های ایرانی<sup>۶۸۲</sup> (۱۷۲۱)، رمان‌نویس فرانسوی سده‌ی نوزدهم، گوستاو فلوبر،<sup>۶۸۳</sup> یا جست‌وجوگر بریتانیایی سده‌ی نوزدهم، سر ریچارد برتون،<sup>۶۸۴</sup> (مترجم هزار و یک شب و کاماسوترا) بوده است. در مسیری مشابه، انسان‌شناسان غربی متقدم نظیر مارگارت مید<sup>۶۸۵</sup> در *بلوغ در ساموا: مطالعه‌ی روان‌شناختی جوانان بدوی برای تمدن غربی*<sup>۶۸۶</sup>

---

677 sexual ethics

678 cultural “outsiders”

679 “Oriental”

680 the “Orient”

681 Montesquieu

682 Persian Letters

683 Gustave Flaubert

684 Sir Richard Burton

685 Margaret Mead

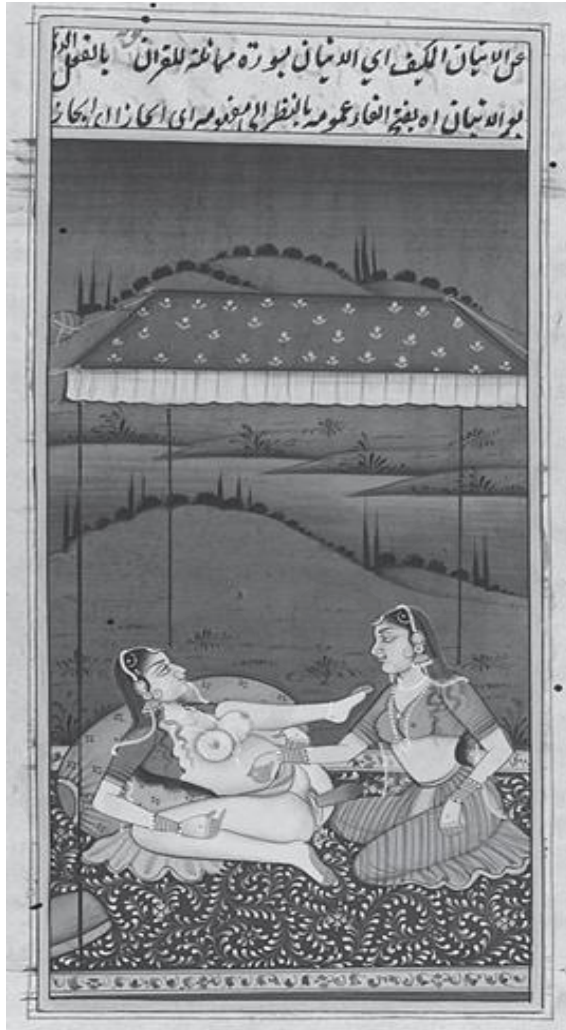
686 *Coming of Age in Samoa: A Psychological Study of Primitive Youth for Western Civilization*

(۱۹۲۸) یا برانیسلاو مالینوسکی<sup>۶۸۷</sup> در زندگی جنسی وحشی‌ها<sup>۶۸۸</sup> (۱۹۲۸)، در تقابل با غرب متمدن‌تر و در نتیجه، به لحاظ جنسی محدودتر، مرتباً نژادهای غیر سفید را به طبیعت نزدیکتر و در نتیجه، به لحاظ جنسی رهاتر ترسیم کرده‌اند. کلیشه‌های فرهنگی مردان سیاه همچون مردانی با قوه‌ی جنسی بیشتر و شهوانی‌تر از مردان سفید، بیشتر بازتاب خیال‌پردازی‌ها و اضطراب‌های جنسی و نژادی غربی است.

---

<sup>687</sup> Bronislaw Malinowski

<sup>688</sup> The Sexual Life of Savages



۱۲. زنی زن دیگری را نوازش می‌کند و آن زن ریشه‌ی گیاهی را به عنوان چرمینه به کار می‌برد، قرن نوزدهم، هند.

## سکسوالیته و قدرت

بدین ترتیب، مجادلات اخیر پیرامون سکسوالیته پیوندهای درهم‌تنیده میان سکسوالیته و روابط اجتماعی قدرت را بیش از پیش روشن کرد؛ این پیوندهای درهم‌تنیده را به لحاظ تاریخی جنسیت، طبقه‌ی اجتماعی و «نژاد» شکل داده‌اند. همچنان‌که میشل فوکو می‌گوید، سکسوالیته سازنده‌ی

«نقطه‌ی انتقال مشخصاً فشرده‌ای برای روابط قدرت [است]: میان مردان و زنان، جوانان و سالخورده‌گان، والدین و فرزندان، آموزگاران و شاگردان، کشیشان و عامه، حکومت و جمعیت.»

در مقابل سرمشق آزادسازی جنسی، سکسوالیته را از این دیدگاه نمی‌توان صرفاً در برابر قدرت در میدان مبارزه آورد. همچنان‌که دیده‌ایم، مارکسیست‌های فرویدی نظیر مارکوزه، رایش، یا فروم در سال‌های ۱۹۶۰، استدلال کردند که سکس نیرویی مثبت است که تمدن مدرن و سرمایه‌داری سرکوبش کرده‌اند و اینکه آزادسازی جنسی نظم اجتماعی را دگرگون خواهد کرد. این امیدها که انقلاب جنسی نه فقط سکسوالیته را آزاد خواهد کرد بلکه ساختارهای سرکوب‌گر گسترده‌تر قدرت را برخواهد انداخت، از آن زمان روبه‌محوشدن است.

اما پیوندها میان سکسوالیته و قدرت همچنان بسیار مهم‌تر است چون همچنان‌که فوکو تأکید کرده است نسبت ما با خودمان به مثابه‌ی هستی‌های جنسی، این مؤلفه‌ی محوری هویت مدرن را می‌سازد. جامعه‌شناس بریتانیایی، آنتونی گیدنز، به نکته‌ی مشابهی اشاره و استدلال می‌کند: «به نحوی... سکسوالیته همچون خصیصه‌ی منعطف نفس، نقطه‌ی اتصال اولیه‌ای میان بدن، خودشناخت<sup>۶۸۹</sup> و هنجارهای

<sup>689</sup> Self-identity

اجتماعی عمل می‌کند.» اما دو مؤلف بر سر دلالت‌های سیاسی ضمنی‌ای که محوریت سکسوالیته برای خودشناخت مدرن دارد با یکدیگر مخالف‌اند. در حالی که از نظر فوکو، سکسوالیته هدف اولیه‌ی روابط مدرن قدرت و برای فرایندهای منضبط‌سازی اجتماعی جمعیت‌های «مختل» بنیادین است، گیدنز اشاعه‌ی روابط «ناب»<sup>690</sup> در طول چند دهه‌ی گذشته را پدیده‌ای مثبت می‌داند؛ منظور او از روابط «ناب» اشاره به گونه‌ای از رابطه است که به خاطر خودش وجود داشته باشد. این رابطه در بافتاری اجتماعی حضور دارد که در آن، وابستگی اقتصادی زنان به مردان کاسته شده و گزینه‌های خروجی نظیر طلاق، بنا به تقاضا، در دسترس قرار گرفته‌اند. رابطه‌ی ناب گرچه از ازدواج سنتی (که نهادهای اجتماعی وسیعتر قویاً از آن پشتیبانی می‌کنند) شکننده‌تر است، دربرگیرنده‌ی دگرگونی‌های صمیمیت است که به مردم‌سالار کردن سپهر خصوصی و سپهر عمومی کمک می‌کند. گیدنز و نیز جامعه‌شناسان آلمانی بک و بک-گرنزهایم<sup>691</sup> با تمرکز بر روابط دگرجنس‌گرایانه، زنان را پیش‌قراولان فهم برابرتی از سکسوالیته و صمیمیت می‌بینند. از دیدگاه ایشان، دگرگونی‌های سکسوالیته‌ی مذکر تا حدّ زیادی نتیجه‌ی کشمکش‌های زنان برای تغییر زندگی‌شان است. همچنان‌که بک و بک-گرنزهایم می‌گویند: «آزادسازی مردان امری منفعلانه است.» ایشان می‌افزایند که مردان «ظاهراً همچون تماشاچی به آزادسازی خود مشغول‌اند.»

به یقین، روابط قدرت میان مردان و زنان و همین‌طور الگوهای هنجارین زنانگی و مردانگی در چند دهه‌ی گذشته به طرز چشمگیری تغییر کرده‌اند. سکسوالیته‌ی مذکر ذاتاً خشن نظریه‌پردازی شده است، در حالی که روایت‌های بدیل در برابر پس‌زمینه‌ی «بحران مردانگی» گسترده‌تری که گروه‌هایی نظیر عهدنگه‌داران پاسخی بنیادگرایانه بدان داده‌اند، بر منفعلانه بودن و آسیب‌پذیری تجربه‌ی (دگر)جنس‌گرایانه‌ی مذکر تأکید کرده‌اند. به نحوی مشابه، مجادلات اخیر بر سر

<sup>690</sup> "pure"

<sup>691</sup> Beck and Beck-Gernsheim

داروی قوه‌ی جنسی ویاگرا، را به شیوه‌های مختلفی می‌شود تفسیر کرد: سرعت دسترسی در بازار را می‌توان نشانه‌ای از ظرف‌مندی آرزوهای مذکر یا به جای آن، دامن زدن بیشتر به اسطوره (و فشار روانشناختی) عملکرد جنسی مردانه‌ی بی‌مسئله دید. در قالب تقاطع‌های میان جنسیت و سکسوالیته، تحلیل‌ها در حال حاضر، شامل طیفی کامل است از آسیب‌شناسی‌سازی<sup>۶۹۲</sup> سکسوالیته‌ی مؤنث و مسلم گرفتن دگرجنس‌گرایی مذکر به منزله‌ی هنجار در دانش جنسی و پزشکی تا مسئله‌انگاری گسترده‌تر تجربه‌ی جنسی مذکر که به تعبیر نظریه‌پرداز سیاسی ترل کارور به یادمان می‌آورد که «جنسیت مترادف با زنان نیست.»

از اواخر سال‌های ۱۹۸۰، سکسوالیته به طرز بی‌جسته در برنامه‌های سیاسی غربی به حساب آمده و موضوعاتی ملی و بین‌المللی را در بر گرفته است. مجادلاتی پیرامون نرخ بارداری نوجوانان، جلوگیری از بیماری‌های مقاربتی، تنظیم تن‌فروشی، بهره‌کشی جنسی از کودکان، پورن اینترنتی، مردان و زنان دگرباش در ارتش، «ازدواج» و فرزندگیری دگرباشان، جرایم از سر نفرت، فناوری‌های جدید مربوط به تولید مثل، و اخلاقیات «خصوصی» سیاستمداران موضوع بحث عمومی جدی‌اند و موضوعات قدیمی‌تری همچون دسترسی به سقط جنین در حال حاضر، در معرض معارضه‌های مجددند. موضوعاتی نظیر ایدز، گردشگری جنسی، قاچاق بین‌المللی زنان و شبکه‌های اینترنتی کودک‌بارگان سرشت جهانی سیاست سکسوالیته و همچنین تجدید حیات گفتمان‌های پاکی اخلاقی و تأثیر سیاسی‌شان را روشن می‌کند. در برابر پس‌زمینه‌ی سیاست سکسوالیته و نیز تحولات اجتماعی و فناورانه‌ی گسترده‌تر، سکسوالیته در چند دهه‌ی گذشته تغییرات عمیقی از سر گذرانده است. دانش جنسی مدرن تأثیر این تغییرات بر اعمال فردی را مستند کرده است. تا حدی طنز روزگار اینکه همچنان‌که در سراسر این کتاب دیده‌ایم، نخستین عاملان دگرگونی حقایق جنسی و روابط قدرت، یعنی زنان و همجنس‌گرایان از هر دو جنس، طب و

<sup>692</sup> pathologization

سکس‌شناسی را در رابطه با دگرجنس‌گراییِ مذکر سیطره‌جو، حاشیه‌ای قلمداد کرده‌اند.

در این فرایند، فهم‌های اجتماعی از سکسوالیته به روی معانی متکثری گشوده بوده‌اند. نظریه‌پردازان آزادسازی لذت جنسی را برای به فعلیت رساندن قابلیت و سعادت کامل انسان محوری دیدند، در حالی که فهم‌های رقیب سکسوالیته را جایگاه خطر، مرگ، زوال اخلاقی، بهره‌کشی تجاری، خشونت مذکر، خودتأییدگری سیاسی و ناپایدار کردن هویت‌ها ترسیم کرده‌اند.

“Erection problems don't just affect your love life”

Erection problems affect 1 in 10 men at some time in their lives. And for many, their work, their relationships and their self-confidence suffer too. You always believed the only way to resolve a problem is to confront it. If you are experiencing erection problems, don't suffer in silence. Millions of men worldwide have asked for help - and got back their best lives and sense of well-being. Call now for a free, confidential information pack explaining the causes and treatment options for this common medical condition. Take the first step to a better love life today. I would!

Call now on 0845 378 0157  
www.informED.org.uk

BETTER LOVE LIFE - BETTER YOU

The Government of the United Kingdom

SUPPORTED BY AN ERECTION SPECIALIST

Pfizer

۱۳. فایزر/ تبلیغ مجله‌ی انجمن عنن، با تصویر اسطوره‌ی فوتبال، پله، سال ۲۰۰۲.

افراد مدرن اصولاً هویت‌های جنسی را به اختیار قبول می‌کنند اما نه تحت شرایطی که خود برگزیده باشند. بافتار اجتماعی و سیاسی مدرنیته صحنه را برای امکان‌های جنسی فراهم می‌کند. برای نمونه، فناوری‌های ارتباطات نو نظیر اینترنت، گزینه‌های جنسی جدیدی از جمله برگزیدن هویت‌های «مجازی» در فضای سایبر و نیز دسترسی بیشتر به شرکای جنسی بالقوه فراهم می‌کند. همچنان‌که جامعه‌شناس، زیگموند باومن،<sup>۶۹۳</sup> در کتابش *عشق سیال*<sup>۶۹۴</sup> استدلال می‌کند، سیالیت در روابط اجتماعی به طور کلی، خصیصه‌ی جهان مدرن است. این سیالیت مشوقِ اکراه نسبت به تعهدات درازمدت است چون «محصول بهتری» چه بسا همین گوشه‌وکنار باشد. شقه‌شقه کردن خرده‌فرهنگ‌های جنسی در اختصاصی‌سازی<sup>۶۹۵</sup> کالاها بنا به تقاضا، بازتاب می‌یابد. تارنماهای یاریابی مردان دگرباش نظیر گی‌دار<sup>۶۹۶</sup> پدیده‌هایی جهانی شده‌اند با کاربرانی شامل مردانی از کشورهای نظیر الجزایر، افغانستان، پاکستان یا جمهوری دموکراتیک کنگو. بنگاه‌های یاریابی تخصصی‌تر به «فقط مردان سفیدپوست غیر یهودی دگرجنس‌گرا»، «زنان سیاه‌پوست دگرباش»، یا «ازدواج‌کرده‌ها/ در رابطه‌هایی که خوشحال نیستند» خوراک می‌دهند در حالی که انجمن بین‌المللی عشق ایمن<sup>۶۹۷</sup> که حالا از میان رفته و روزگاری شامل سکس‌شناسان برجسته‌ای نظیر ترزا کرنشاو در شورای مشورتی‌اش بود، تعهد می‌کرد که اعضایش «ایدز ندارند.»

شهروندان جهان جنسی مدرن هویت‌ها و مسائل شخصیشان را به شیوه‌هایی جدید معنا می‌کنند. این در دوره‌ی اخیری بازتاب یافته که با ستون مشاوره‌ی اینترنتی

<sup>693</sup> Zygmunt Bauman

<sup>694</sup> *Liquid Love*

<sup>695</sup> Specialization

<sup>696</sup> Gaydar

<sup>697</sup> Safe Love International



سکس و روابط پرترفدار و در سطح بین‌المللی صاحب صنف با عنوان «عشق وحشی [=سویج]»<sup>۶۹۸</sup> مطرح شده است. اداره‌کننده‌ی این ستون مؤلف آمریکایی دگرباش کتاب فرار به سوی عموره<sup>۶۹۹</sup> (۲۰۰۲) دن سویج<sup>۷۰۰</sup> است:

«در ۱۵ سال گذشته خود را دوجنس‌گرا دانسته‌ام: با مردان و زنان در روابط تک‌همسری بوده‌ام. چند سال پیش با یک مرد معرکه ازدواج کردم. اما اخیراً فهمیدم که همجنس‌گرایم. با شوهرم در این باره حرف زدم و او با این قضیه مشکلی ندارد. تصمیم گرفتم با او ادامه بدهم و همچنان تک‌همسر بمانم. ما رابطه‌ای عالی داریم و سکسی عالی. راه را بر این امکان باز گذاشتیم که اگر لازم شد من در آینده عاشقی مؤنث داشته باشم. اما فعلاً من از شوهرم راضی‌ام. با دختران لاس می‌زنم، آشکارا درباره‌ی ترجیح‌اتم حرف می‌زنم اما از قبل از آنکه با شوهرم ازدواج کنم با هیچ زنی رابطه‌ی جنسی نداشته‌ام. و با این قضیه هم مشکلی ندارم. حالا این دوراهی من است: حالا که با مردی ازدواج کرده‌ام و با او رابطه‌ی جنسی هم دارم آیا درست است که خودم را لزبین بنامم؟ من دوست ندارم برچسب «دو[جنسگرا]» را برای خودم نگه دارم چون به مردان دیگر علاقه‌ای ندارم. می‌توانم خودم را لزبین بنامم ولو اینکه با زنها نمی‌خواهم؟»

ستون‌های مشاوره و سنگ‌صبورهای مجلات، درمانگران، گروه‌های حمایتی نظیر سکس-معتادان گمنام،<sup>۷۰۱</sup> کتاب‌های خودیاری، و کتابچه‌های راهنمای سکس می‌توان برای مشاوره دادن درباره‌ی نقش‌های رابطه، آداب رابطه‌ی جنسی و کارکردشناسی جنسی در جهان سیال سکس مدرن به کمک طلبید. عنوان‌هایی نظیر

---

698 "Savage Love"

699 Skipping Towards Gomorrah

700 Dan Savage

701 Sex Addicts Anonymous

زنانی که زیاده عاشقند،<sup>۷۰۲</sup> نجات از رابطه،<sup>۷۰۳</sup> چگونه از عشق به در آییم،<sup>۷۰۴</sup> یا اگر اذیت کند عشق نیست<sup>۷۰۵</sup> خوانندگان را از میان میدان مین صمیمیت و عواطف راه می‌برند. آثاری دیگر زاویه‌ی دیدی عملی‌تر ارائه می‌کنند نظیر سکس ورزش<sup>۷۰۶</sup> («به شما کمک می‌کند وقتی دارید حال می‌کنید به تناسب اندام هم برسید!»)، این کتاب کمک می‌کند سکس داشته باشید<sup>۷۰۷</sup> («کتاب مقدس سکس که هیچ کس نباید از آن غفلت کند») یا سکس برای احمق‌ها<sup>۷۰۸</sup> نوشته‌ی سکس‌شناس آمریکایی دکتر روث.<sup>۷۰۹</sup> آثاری نظیر راهنمای ماجراجویانه‌ی زوج‌ها برای سکس با چرمینه،<sup>۷۱۰</sup> لذت دگرباش سکس،<sup>۷۱۱</sup> سکس: راهنمایی برای مردان،<sup>۷۱۲</sup> عشق و سکس نوبعد از ۶۰ سالگی،<sup>۷۱۳</sup> کتاب سکس لژیین،<sup>۷۱۴</sup> یا تواناسازی رمانس: راهنمای عشق، سکس و روابط برای افراد دارای معلولیت (و افرادی که به فکر ایشان‌اند)<sup>۷۱۵</sup> زیرگروه‌های خاصی را خوراک می‌دهند.

کتاب‌های خودیاری پرفروشی نظیر قواعد: رازهای مجرب برای تسخیر قلب آقای رایت<sup>۷۱۶</sup> (۱۹۹۵) هنجارهای سنتی رفتار و نیازهای جنسی زنان و مردان را بر اساس این ادعا بازتولید می‌کنند که مردان و زنان به لحاظ زیست‌شناختی آفریدگانی

<sup>702</sup> *Women Who Love Too Much*

<sup>703</sup> *Relationship Rescue*

<sup>704</sup> *How to Fall Out of Love*

<sup>705</sup> *If It Hurts, It Isn't Love*

<sup>706</sup> *Sexercise*

<sup>707</sup> *This Book Will Get You Laid*

<sup>708</sup> *Sex for Dummies*

<sup>709</sup> Dr. Ruth

<sup>710</sup> *The Adventurous Couple's Guide to Strap-On Sex*

<sup>711</sup> *The Gay Joy of Sex*

<sup>712</sup> *Sex: A Man's Guide*

<sup>713</sup> *The New Love and Sex After 60*

<sup>714</sup> *The Lesbian Sex Book*

<sup>715</sup> *Enabling Romance: A Guide to Love, Sex and Relationships for People with Disabilities (and for the People Who Care About Them)*

<sup>716</sup> *The Rules: Time-Tested Secrets for Capturing the Heart of Mr. Right*

متفاوت اند. «در رابطه، مرد باید مسئول باشد. باید پیشنهاد کند. ما اینها را از خودمان در نمی‌آوریم - به لحاظ زیست‌شناختی، مرد است که باید اصرار کند.» همچنان که قواعدی نظیر «اول تو با مرد حرف نزن (و ازش نخواه که با تو برقصد)» صورت‌بندی‌اش می‌کند.

اما تلاش‌ها برای بریدن از هنجارهای غالب، اغلب شامل صورت‌بندی هنجارمندی‌های جدید است که تأکید شری‌هایت بر ضرورت تجربه‌ی لذت جنسی برای زنان توضیحش می‌دهد:

«اگر نمی‌توانید به اوج لذت جنسی برسید، می‌توانید کتاب‌هایی درباره‌ی درمان جنسی و منابع فمینیستی بخوانید و سعی کنید با دوستان درباره‌ی این حرف بزنید که چگونه به اوج لذت جنسی می‌رسند. همچنین می‌توانید گروه‌های خودیاری محلی زنان، شاید یک درمانگر جنسی یا عاشقی را امتحان کنید که به قدر کفایت به فکر کمک کردن است. دلسرد نشوید. بسیاری از زنان بعد از سال‌ها که نمی‌دانستند چطور به اوج لذت جنسی برسند یاد گرفته‌اند، و هیچ وقت برای اینکه کشف کنید که چه روشی به شما جواب می‌دهد دیر نیست.»

دگرگونی‌های حاضر و سیاست سکسوالیته مسئله‌انگاری سلطه و نیز روش‌های «هنجارمندسازی» را آغاز کرده‌اند. نقدهای فمینیستی سکسوالیته فهم گسترده‌تر سکسوالیته را ترغیب کرده‌اند و کمتر بر صرف جماع و دخول متمرکزند، در حالی که جماعت‌های مردان و زنان دگرباش انتخابی و کنشگری سیاسی ملازم آن دگرگونی‌های عمیق دهه‌های اخیر را، هم در نظم جنسی و هم در نظم جنسیتی غرب، علناً اظهار کرده‌اند.

کویرهای کویرها با آزمایش‌های رادیکالشان در خصوص تقاطع‌های میان جنسیت و سکسوالیته شاید انقلابی‌های جنسی زمانه‌ی ما باشند. درست همان‌طور که مسیحیان اولیه‌ی خوداخته‌گر، عاشقان رهای آنارشویست، ضربدیری‌زنهای سال‌های ۱۹۶۰، آزادی‌طلبان جنسی رایشی و لژیون‌های سیاسی از پیرامون قاره‌ی سکس برای اختراع معانی و اعمال جدید می‌آمدند، به همین نحو، «جدایی‌طلب لژیون [پس‌مدجنس‌گرا] که چیرگی طلبی حرفه‌ای می‌شود و بعد عاشق دخی تراجنس از مرد به زن می‌شود، تصمیم می‌گیرد تغییر جنسیت بدهد و مرد بشود و می‌فهمد که مردی دگرباش است» پایه‌ای‌ترین پیش‌فرض‌ها درباره‌ی هویت جنسیتی و جنسی را به پرسش می‌کشد و امکان‌های سیالیت بیشتری را نشان می‌دهد که جهان (پسا) مدرن پیشنهاد می‌کند.

آیا این بدین معناست که در آینده ما باید همگی خود را پس‌مدجنس‌گرا بدانیم؟ آیا ما در حال حاضر، شاهد جان‌کندن دگرجنس‌گرایی و همجنس‌گرایی هستیم؟ چنانکه دیده‌ایم، «حقایق» و هویت‌های جنسی رایج برساخت‌هایی تاریخی نسبتاً جدیدند که دانش جنسی و پزشکی تولید کردند. آینده‌ی سکس ممکن است محدودیت‌های «سکسوالیته»ی سده‌ی نوزدهم را کاملاً پشت سر بگذارد. نظریه‌پردازان سکسوالیته بدین ترتیب به «نا-جنسی‌سازی»<sup>۷۱۷</sup> جمعی فراخوانده‌اند. هم‌زمان در وضعیت جاری سیاست سکسوالیته با توجه به واکنش شدید بنیادگرایان در پشتیبانی تجدیدشده از فهم سنتی از سکس و نیز گفتمان‌های علمی، اندک چیزی ما را به این نتیجه راه می‌برد که آینده‌ی «نا-جنسی»<sup>۷۱۸</sup> جایی نزدیک است. اما آنچه قطعیت دارد این است که آینده‌های بدیل سکس مبتنی بر کثرت‌گرایی اخلاقی،<sup>۷۱۹</sup> نمی‌تواند از هنجارمندی‌های جدید، روابط قدرت جدید و سیاستگذاری‌های دولتی جدید

<sup>717</sup> “un-sexualization”

<sup>718</sup> “unsexual”

<sup>719</sup> moral pluralism

بگریزد. هیچ فرهنگی نمی‌تواند آزادی جنسی «کامل» داشته باشد. همچنان‌که جامعه‌شناس کن پلامر می‌گوید:

«هرچقدر سخن گفتن از تکثر جنسی خنثی و عینی به نظر می‌رسد، سخن از قدرت نیز چنان است. هر فرهنگی از طریق فرایندهای سیاسی رسمی و غیر رسمی، باید طیف و میدان دید تکثراتی را که فراقانونی یا ممنوع‌اند تعیین کند.»

همچنان‌که این کتاب استدلال کرده است، نیازها، ارزش‌ها و عواطف جنسی محصولات بافتارهای تاریخی خاص‌اند. اعمال جاری چه بسا به سست کردن پایه‌های مفاهیم «سکسوالیته» کمک کنند اما هر تغییری که تحولات علمی و فناورانه بر بدن‌ها و روابط ما وارد آورند، معانی آینده‌ی سکس را جامعه و سیاست شکل خواهند داد.

## برای مطالعه‌ی بیشتر

### فصل ۱:

برای تحلیلی مرجع در باب سکس در ادبیات یونانی در نخستین سده‌های پس از میلاد: Simon Goldhill, *Foucault's Virginity: Ancient Erotic Fiction and the History of Sexuality* (Cambridge: Cambridge University Press, 1995).

گفتاورد ابتدای فصل از *Erotes 36* است و در کتاب گلد‌هیل (p. ix) نقل شده است. برای ضیافت افلاطون، ویراست جاافتاده‌ی لوب (Loeb) به همراه ترجمه‌ی انگلیسی توصیه می‌شود:

Plato, *Volume III*, Loeb Classical Library (Harvard: Harvard University Press, 1925).

برای دگر‌دسی‌های اووید (اسطوره‌ی تیرسیاس)،  
*Ars Amatoria and Remedia Amoris: Ovid, Volumes III, IV, and II*, Loeb Classical Library (Harvard: Harvard University Press, 1979 نسخه‌ی بازنگری شده)

گفتاورد دموستنس از اینجاست: *Oration 59. 122*  
گفتاوردها از اثر پترونیوس، ساتیری‌کون (Loeb Classical Library, Harvard: Harvard University Press, ۱۹۶۹ نسخه‌ی بازنگری شده) و پرسیانوس (۲/۱۱) از این اثر وام گرفته شده‌اند:

Agnus McLaren, *Impotence: A Cultural History* (Chicago: Chicago University Press, 2007), pp. 2 and 15.

برای تحلیل‌های فوکو از سکس در عهد باستان: نک به جلد دوم و سوم کتابش تاریخ سکسوالیته:

*The History of Sexuality, Volume II: The Use of Pleasure* (New York: Random House, 1985 [1984]) and *The History of Sexuality, Volume III: The Care of the Self* (New York: Random House, 1986 [1984]).

نوشته‌های دیوید هالپرین از منظری موسعاً فوکویی، روایت‌های مؤثری از سکس در یونان باستان ارائه می‌کنند: به ویژه نک به این اثر از وی:

*One Hundred Years of Homosexuality and Other Essays on Greek Love* (New York: Routledge, 1990);

گفتاورد هالپرین درباره‌ی شهروندی از صفحه‌ی ۱۱ این اثر است. دیدگاهی مشابه در اثر زیر بسط داده شده است:

*The Constraints of Desire: The Anthropology of Sex and Gender in Ancient Greece* (New York: Routledge, 1990).

برای ملاحظه‌ی تحلیل‌های معارض، نک به اثر جنجال‌برانگیز زیر:

John Boswell, *Same-Sex Unions in Premodern Europe* (New York: Random House, 1994);

و

James Davidson, *Courtesans and Fishcakes: The Consuming Passions of Classical Athens* (London: Fontana Press, 1998),

که از سکس، خوراک و نوشاک بحث می‌کند. گفتاوردش درباره‌ی «اداره‌ی همه‌ی امیال» از صفحه‌ی ۳۱۳ اثر است. در باب پیوندها میان خوراک و سکس، همچنین نک به پیتر گارنزی:

*Food and Society in Classical Antiquity* (Cambridge: Cambridge University Press, 1999)

درباره‌ی سکسوالیته‌ی مؤنث و بدن در عهد باستان:

Helen King, *Hippocrates's Woman: Reading the Female Body in Ancient Greece* (London: Routledge, 1998);

و

Sarah B. Pomeroy, *Goddesses, Whores, Wives and Slaves: Women in Classical Antiquity* (New York: Schocken Books, 1975);

همچنین برای طب باستان نک به:

Rebecca Flemming, *Medicine and the Making of Roman Women: Gender, Nature, and Authority from Celsus to Galen* (Oxford: Oxford University Press, 2000)

درباره‌ی اصطلاح «lesbiazein» نک به مکاتبه‌ی شخصی میان جیمز کلاکسون و سایمون گلدهیل.

همچنین نک به:

Jeffrey Henderson, *The Maculate Muse: Obscene Language in Attic Comedy*, 2nd edn (Oxford: Oxford University Press, 1991), p. 183.

گفتاورد سنکا درباره‌ی اخلاقیات و انحراف از این اثر است:

*De Beneficiis*, 1.10.

اظهار نظر درباره‌ی لوسیلیوس از این اثر است:

Seneca, *Letter 97*.

برای بحث پلینی درباره‌ی عشق فیل:

Pliny, *Natural History 8.5*, Loeb Classical Library (Volume 3) (Harvard: Harvard University Press, 1942).

برای راهنمایی مقبول درباره‌ی دیدگاه‌های صدر مسیحیت درباره‌ی سکس:

Peter Brown, *The Body and Society: Men, Women, and Sexual Reincarnation in Early Christianity* (New York: Columbia Press, 1988).

امتحان عنن در این اثر گزارش شده است:

Angus McLaren, *Impotence: A Cultural History* (Chicago: Chicago University Press, 2007)

و ابتدا در این اثر نقل شده است:

Richard H. Helmholz, *Marriage Litigation in Medieval England* (Cambridge: Cambridge University Press, 1974), p. 89.

درباره‌ی اورینگن و خودآخته‌گری:

Uta Ranke-Heinemann, *Eunuchs for Heaven: The Catholic Church and Sexuality*, tr. John Brownjohn (London: Deutsch, 1990).

درباره‌ی دیدگاه‌های آگوستین:



*The Confessions of St. Augustine*, ed. James O'Donnell (Oxford: Clarendon Press, 1992)

و نامه‌های او به خصوص در باب خیر ازدواج.

درباره‌ی سکس، جنسیت و بدن:

Thomas Laqueur, *Making Sex: Body and Gender from the Greeks to Freud* (Harvard: Harvard University Press, 1990).

درباره‌ی مقام شب فلورانس:

Michael Rocke, *Forbidden Friendships: Homosexuality and Male Culture in Renaissance Florence* (Oxford: Oxford University Press, 1996).

## فصل ۲:

گفتاورد ابتدای فصل از این اثر است:

Richard von Krafft-Ebing, *Psychopathia Sexualis* (New York: Arcade Publishing, 1998 [1886], pp. 263-4 .

برای دیدگاه‌های فوکو در باب سکسوالیته:

Michel Foucault, *The History of Sexuality, Volume I: An Introduction* (Harmondsworth: Penguin, 1990 [1976]).

گفتاورد درباره‌ی «لواط‌کاران» در صفحه‌ی ۴۳ آمده است. گفتاورد او درباره‌ی «جامعه‌ی اعتراف‌گر» در صفحه‌ی ۵۹ آمده است. همچنین نک به:

Veronique Mottier, "Sexuality and Sexology: Michel Foucault", pp. 113-23 in Terrell Carver and Veronique Mottier (eds), *Politics of Sexuality: Identity, Gender, Citizenship* (London: Routledge, 1998).

آثار ذیل نماهای عالی کلی و تاریخی‌اند:

Stephen Garton, *Histories of Sexuality: Antiquity to Sexual Revolution* (London: Equinox, 2004).

درباره‌ی سکسوالیته با نگاهی ویژه بر بریتانیا نک:

Jeffrey Weeks, *Sex, Politics and Society: The Regulation of Sexuality since 1800*, 2nd edn (Harlow: Longman, 1998)

گفتاورد درباره‌ی سکس‌شناسی همچون قاره‌ی شناخت در ص ۱۴۲ و گفتاورد درباره‌ی «سکس‌اصلاح‌گران» در ص ۱۴۵ آمده است؛ و نیز:

Steven Marcus, *The Other Victorians: A Study of Sexuality and Pornography in Mid-Nineteenth-Century England* (New York: Basic Books, 1964).

درباره‌ی خودارضایی:

Thomas Laqueur, *Solitary Sex: A Cultural History of Masturbation* (New York: Zone Books, 2003);

و نیز این اثر از نویسنده‌ای ناشناس

*Onania; or, the Heinous Sin of Self-Pollution, and all its Frightful Consequences, in Both SEXES considered, with Spiritual and Physical Advice to those who have already injured themselves by this abominable Practice* (London, appr. 1712/1718);

و نیز

Samuel Tissot, *L'Onanisme; ou, Dissertation physique sur les maladies produites par la masturbation* (Paris, 1760).

گفتاورد درباره‌ی مؤلفه‌ی آتش‌فشانی سکس از این اثر است:

Patrick Geddes and J.A. Thomson, *Sex* (London: Home Universal Library, 1914), p. 148.

درباره‌ی ضرب مقولات جنسی:

Jonathan Ned Katz, *The Invention of Heterosexuality* (Chicago: University of Chicago Press, 2007);

گفتاورد کتز درباره‌ی «یکی از طنزهای بزرگ تاریخ سکس» در صفحه‌ی ۵۳ آمده است.

Joséphine Peledan, *Le vice supreme* (Lyon: Editions Palimpseste, 2006 [1884]).

همچنین جلد اول از تاریخ سکسوالیته‌ی فوکو و فرهنگ لغت انگلیسی آکسفورد.

برای گزیده‌هایی از بسیاری از آثار کلاسیک در اوایل علم سکس‌شناسی نک به:

Lucy Bland and Laura Doan (eds), *Sexology Uncensored: The Documents of Sexual Science* (Cambridge: Polity Press, 1998).

درباره‌ی «بدن تک-جنس»:

Thomas Laqueur, *Making Sex: Body and Gender from the Greeks to Freud* (Harvard: Harvard University Press, 1990) .

گفتاورد از ویلیام اکتون در این اثر، صفحه‌ی ۱۹۰ آمده است.

درباره‌ی بریدن کلیتوریس در سده‌ی نوزدهم:

Helen King, *Hippocrates's Woman: Reading the Female Body in Ancient Greece* (London: Routledge, 1998), p. 14.

نخستین رمانهای کامجویانه‌ی مشهور:

John Cleland, *Fanny Hill: or Memoirs of a Woman of Pleasure* (London: Wordsworth Editions, 2000 [1748-9]); 'Walter' (Anonymous), *My Secret Life* (London: Wordsworth Editions, 1995 [1888-94]) .

گفتاوردها از فورل از این اثر است:

Auguste Forel, *The Sexual Question* (London: Heinemann, 1908 [1906]).

«ناتوانی در ارگاسم از طریق جماع»:

William Masters and Virginia Johnson, *Human Sexual Inadequacy* (Boston, Mass.: Little Brown, 1970).

جنبش‌های حقوق همجنس‌گرایان در آلمان سده‌ی نوزدهم:

Eve Kosofsky Sedgwick, *Epistemology of the Closet* (Berkeley: University of California Press, 1990), pp. 88 and 134.

نظریه‌پردازان آزادسازی جنسی:

Wilhelm Reich, *The Sexual Revolution: Toward a Self-Governing Character Structure*, 4th edn (New York: Farrar, Straus, and Giroux, 1969 [1939]).

گفتاوردهایش درباره‌ی سکسوالیته به منزله‌ی «نیروی حیات به خودی خود»، «نظم اجتماعی اقتدارگرایانه»، و «اضطراب ارگاسم» از این کتاب‌اند (صفحات xxv, xxix و ۴۴۸). گفتاوردهای رایش در باب «بیماران عصبی»، «اقتصاددان سکس» و «قدرت ارگاسمی» از این اثر اوست که سال ۱۹۴۸ منتشر شده است:

“The Orgasm Theory,” pp. 37, 42 and 43 in *Selected Writings: An Introduction to Orgonomy* (New York: Farrar, Straus and Giroux, 1960) .

Herbert Marcuse, *Eros and Civilisation: A Philosophical Inquiry into Freud* (London: Routledge, 1956);

Erich Fromm, *The Art of Loving* (London: Continuum, 2000 [1956]).

پیمایش‌های سکس:

Vern L. Bullough, *Science in the Bedroom: The History of Sex research* (New York: Basic Books, 1994); Liz Stanley, *Sex Surveyed 1949-1994* (London: Taylor & Francis, 1995).

گزارش‌های کینزی:

Alfred C. Kinsey et al., *Sexual Behavior in the Human Male* (Philadelphia: Saunders, 1949); *Sexual Behaviour in the Human Female* (Philadelphia: Saunders, 1953).

مسترز و جانسون:

William Masters and Virginia Johnson, *Human Sexual Response* (New York: Bantam Books, 1966);

*Human Sexual Inadequacy* (Boston, Mass.: Little Brown, 1970).

فروید:

Sigmund Freud, *Civilisation and its Discontents*, tr. James Strachey (New York: Norton, 1989 [1915]); *Three Essays on the Theory of Sexuality* (New York: Basis Books, 2000 [1905]).

همچنین نک به:

Juliet Mitchell, *Psychoanalysis and Feminism: Freud, Reich, Laing, and Women* (New York: Pantheon Books, 1974);

گفتاورد میچل «در کودکی همه چیز یا متکثر است یا منحرف» در صفحه‌ی ۱۹ آمده است.

نمونه‌های اخیر دیدگاه‌های فرگشتی درباره‌ی سکسوالیته از این قرارند:

Randy Thornhill and Craig Palmer, *A National History of Rape: Biological Bases of Sexual Coercion* (Cambridge, Mass.: MIT Press, 2000);

Michael P. Ghiglieri, *The Dark Side of Man: Tracing Origins of Male Violence* (New York: Perseus, 1999);

Helen Fischer, *Anatomy of Love: A Natural History of Mating, Marriage, and Why We Stray* (New York: Random House, 1992).

آثار کلیدی که به بسط الگوهای اجتماعی سکسوالیته می‌پردازند از این قرارند: در جامعه‌شناسی John H. Gagnon and W. Simon, *Sexual Conduct: The Social Sources of Human Sexuality* (Chicago: Aldine, 1973);

Ken Plummer, *Sexual Stigma: An Interactionist Account* (London: Routledge & Kagan Paul, 1975);

Jeffrey Weeks, *Sexuality and Its Discontents: Meanings, Myths and Modern Sexualities* (London: Routledge & Kagan Paul, 1985);

گفتاورد ویکز درباره‌ی «منحرفانی که به سخن در آمده بودند» در ص ۲۱ است؛  
در نقد ادبی:

Stephen Heath, *The Sexual Fix* (Houndmills: MacMillan, 1982);

در کلاسیک‌شناسی:

David Halperin, *One Hundred Years of Homosexuality and Other Essays on Greek Love* (New York: Routledge, 1990).

### فصل ۳:

گفتاورد ابتدای فصل از این اثر است:

Jill Johnson, *Lesbian Nation* (New York: Simon and Schuster, 1973), pp. 166-7.

سیفیلیس/بیماری مقاربتی:

Tamsin Wilton, *EnGendering AIDS: Deconstructing Sex, Text and Epidemic* (London: Sage, 1997);

نقل قول از شاه لیر شکسپیر، پرده‌ی چهارم سطر ۱۲۶ در صفحه‌ی ۵۹ آمده است [ترجمه‌ی فارسی از جواد پیمان، چاپ علمی فرهنگی، صفحه‌ی ۲۴۶-۲۴۷]. شعار «از میان این سه، بیماری مقاربتی از همه بدتر است» در ص ۶۲ آمده است.

Derek Llewellyn-Jones, *Herpes, AIDS and Other Sexually Transmitted Diseases* (London: Faber and Faber, 1985);

گفتاورد درباره‌ی «بیماری اسپانیایی» در صفحه‌ی ۱۳۶ آمده است.

Magnus Hirschfeld, *The Sexual History of the World War* (Honolulu: University Press of the Pacific, 2006 [1941]).

سیاستگذاری‌ها و کنشگری فمینیستی پیرامون تن‌فروشی:

Lucy Bland, *Banishing the Beast: English Feminism and Sexual Morality 1885- 1914* (London: Penguin, 1995);

برآشفتنگی ویلیام آکتون از نشوز زنانه در صفحه‌ی ۵۵ آمده و گفتاورد «زنان علیه سکس» در صفحه‌ی ۳۱۳.

Philippa Levine, *Prostitution, Race and Politics: Policing Venereal Disease in the British Empire* (New York: Routledge, 2003).

جویس آوتشورن در مقام ویراستار اثر ذیل، از سیاستگذاری‌های جاری در باب تن‌فروشی در سراسر جهان بحث می‌کند:

*The Politics of Prostitution: Women's Movements, Democratic States, and the Globalization of Sex Commerce* (Cambridge: Cambridge University Press, 2004).

دیدگاه‌های کولونتای:

Alexandra Kollontai, 'Communism and the Family,'

چاپ نخست در (1920) *Kommunistka*, no. 2؛

'Theses on Communist Morality in the Sphere of Marital Relations,'

چاپ نخست در

*Kommunistka*, no. 12. (۱۹۲۱)

گفتاورد گیدنز درباره‌ی انقلاب در «خویش‌فرمایی جنسی بیشتر برای زنان» از این اثر گیدنز است:

Anthony Giddens, *The Transformation of Intimacy: Sexuality, Love, and Eroticism in Modern Societies* (Cambridge: Polity Press, 1992), p. 29.

خودارضایی:

Betty Dodson, *Liberating Masturbation: A Meditation on Self-Loving* (Bodysex Designs, 1974)

و

*Sex for One* (New York: Three Rivers Press, 1986);

همچنین نک به دی‌وی‌دی جدید دادسون:

'Selfloving: Video Portrait of a Women's Sexuality Seminar'.

Alex Comfort, *The Joy of Sex* (New York: Crown, 1972 and various later revised editions);

*More Joy of Sex* (London: Mitchel Beazley, 1973 and various later revised editions).

دیدگاه‌های فمینیستی درباره‌ی انقلاب جنسی:

Sheila Jeffreys, *Anticlimax: A Feminist Perspective on the Sexual Revolution* (London: The Women's Press, 1990).

Beatrix Campbell, "A Feminist Sexual Politics: Now You See it Now You Don't," *Feminist Review*, 5 (1980): 1-18;

گفتاورد او درباره‌ی «عصر آزادگذاری» در صفحه‌ی ۱-۲ آمده است.

Kate Millett, *Sexual Politics* (London: Virago, 1970). Germain Greer, *Female Eunuch* (New York: Farrar, Straus and Giroux, 1971).

مسترز و جانسون و آزادسازی زنان (در سکس):

William Masters and Virginia Johnson, *The Pleasure Bond* (New York: Bantam Books, 1974).

برای تحلیلی انتقادی، نک به:

Janice M. Irvine, *Disorders of Desire: Sex and Gender in Modern American Sexology* (Philadelphia: Temple University Press, 1990).

مطالعات مشهور فرایندی درباره‌ی تخیلات جنسی:

Nancy Friday, *My Secret Garden: Women's Sexual Fantasies* (New York: Pocket Books, 1973);

*Forbidden Flowers: More Women's Sexual Fantasies* (New York: Pocket Books, 1975);

*Men in Love: Men's Sexual Fantasies; The Triumph of Love over Rage* (New York: Dell, 1980).

ارگاسم و سردمزاجی زنان:

Frank Caprio, *The Sexually Adequate Woman* (New York: The Citadel Press, 1963);

گفتاورد او در صفحه‌ی ۶۴ آمده است.

Marie Bonaparte, *Female Sexuality* (New York: Grove Press, 1953).

Anne Koedt, "The Myth of the Vaginal Orgasm,"

در کتابش

*Radical Feminism* (New York: Quadrangle, 1972).

Alix Shulman, "Organs and Orgasm," in *Women in Sexist Society: Studies in Power and Powerlessness*, ed. Vivian Gornick and Barbara K. Moran (New York: Signet Books, 1972), p. 296;

همچنین در این اثر نیز نقل شده است:

*The Hite Report on Female Sexuality*, p. 275.

گزارش‌های هایت:

Shere Hite, *The Hite Report on Female Sexuality* (New York: Dell, 1976).

گفتاورد او در باب «فقدان رضایت جنسی» در صفحه‌ی ۴۲۰ آمده است؛ این گفتاوردش که «۹۵ درصد هر وقت خواسته‌اند به سادگی و مرتباً به ارگاسم رسیده‌اند.» در صفحه‌ی ۵۹ آمده؛ این گفتاوردش «این واقعیت که زنان هر وقت بخواهند به سادگی و با لذت به اوج لذت جنسی می‌رسند» در صفحه‌ی ۶۰ آمده؛ گفتاوردش درباره‌ی «بردگی جنسی» در صفحه‌ی ۴۱۹ آمده است.

Shere Hite, *The Hite Report on Male Sexuality* (New York: Ballantine, 1981);

گفتاوردش درباره‌ی «تجاوز» در صفحه‌ی ۷۴۲ آمده است.

Veronique Mottier, "The Politics of Sex: Truth Games and the Hite Reports", *Economy and Society*, 24, 4 (1995): 520- 39.

لژیبنیسم سیاسی:

Leeds Revolutionary Feminist Group, *Love Thy Enemy? The Debate Between Heterosexual Feminism and Political Lesbianism* (London: Onlywomenpress, 1981).

Adrienne Rich, "Compulsory Heterosexuality and Lesbian Existence", *Signs*, 5, 4 (1980): 631-60.

لژیبن‌های رادیکال، «زن خودزن‌شناس» جزوه‌ی همایش ۱۹۷۰.



«شورای دبیران»

*Nouvelles Questions Feministes*, 1 March 1981;

گفتاوردهای «همه‌ی زنان سرکوب شده‌اند»، «تروریست» و «تمامت‌خواه» از صفحه‌های ۶ و ۷ آمده‌اند (ترجمه به انگلیسی از مؤلف).

خشونت جنسی:

Susan Brownmiller, *Against Our Will: Men, Women, and Rape* (London: Secker & Warburg, 1975).

Andrea Dworkin, *Intercourse* (New York: Simon & Schuster, 1997 [1987]);

گفتاورد «در سپوختن» از صفحه‌ی ۶۶ آمده است.

Susan Griffin, *Pornography and Silence* (New York: Harper & Row, 1981).

برای دیدگاه‌های معارض در باب مردانگی و سکس:

Lynne Segal, *Slow Motion; Changing Masculinities, Changing Men* (London: Virago, revised edn 1997);

گفتاورد او «برای بسیاری از مردان» در صفحه‌ی ۱۲۲ آمده است.

جنگ‌های فمینیستی بر سر سکس:

Lisa Duggan and Nan D. Hunter, *Sex Wars: Sexual Dissent and Political Culture* (New York: Routledge, 1995).

ناقص‌سازی اندام جنسی زنان:

Gloria Steinem and Robin Morgan, 'The International Crime of Genital Mutilation,' in *Outrageous Acts and Everyday Rebellions*, ed. Gloria Steinem (New York: Holt, Rinehart, and Winston, 1983), pp. 292-8.

Alice Walker, *Possessing the Secret of Joy* (London: Jonathan Cape, 1992).

Alice Walker and Partibha Parmer, *Warrior Marks: Female Genital Mutilation and the Sexual Blinding of Women* (San Diego: Harvest, 1993).

Nontsasa Nako, 'Possessing the Voice of the Other: African Women and the "Crisis of Representation" in Alice Walker's Possessing the Secret of Joy', *Jenda - A Journal of Culture and African Women's Studies*, 1, 2. (۲۰۰۱)

فصل ۴:

گفتاورد ابتدای فصل از این اثر است:

Angela Franks, *Margaret Sanger's Eugenic Legacy: The Control of Female Fertility* (Jefferson: McFarland, 2005), p. 34.

گفتاوردهای سنگر «طبیعت علفهای هرز را از بین می‌برد» و «علفهای هرز انسانی که سد راه‌اند» از صفحه‌ی ۴۸ است؛ تصمیم باک علیه بل در صفحه‌ی ۱۸۳ آمده است. «انقلاب جنسی دگرجنس‌گرا بود»: گفتاورد از این اثر است

Sheila Jeffreys, *Anticlimax: A Feminist Perspective on the Sexual Revolution* (London: The Women's Press, 1990), p. 110.

ایدز و انقلاب جنسی (ناتمام):

Jeffrey Weeks, *Sex, Politics and Society: The Regulation of Sexuality since 1800*, 2nd edition (Harlow: Longman, 1998), p. 302;

نقل قول از رئیس پلیس منچستر از صفحه‌ی ۳۰۱ است؛ نقل قول «تأثیر بحران ایدز» در صفحه‌ی ۳۰۴ آمده است.

سکس‌شناسی آمریکایی و پاسخ‌ها به ایدز:

Janice M. Irvine, *Disorders of Desire: Sex and Gender in Modern American Sexology* (Philadelphia: Temple University Press, 1990) ;

گفتاورد کرنشاو «انقلاب جنسی به سر رسیده است» در صفحه‌ی ۱۵۳ آمده است.

William Masters, Virginia Johnson, and Robert Kolodny, *Crisis: Heterosexual Behavior in the Age of Aids* (New York: Grove Press, 1988).

پژوهش‌های فمینیستی درباره‌ی ایدز:

Janet Holland, Caroline Ramazanoglu, Rachel Thomson, and Sue Sharpe, *The Male in the Head: Young People, Heterosexuality and Power* (London: The Tufnell Press, 1998).

Michel Foucault, 'Non au sexe roi,' in *Dits et écrits 1954- 1988 par Michel Foucault*, vol. 3, ed. Daniel Defert and Francois Ewald (Paris: Gallimard, 2004), pp. 256-69;

گفتاورد «سکسوالیته همواره جایگاهی بوده است» از صفحه‌ی ۲۵۷ است.

گفتاوردهای آگوست فورل «تنظیم زاد ولد»، «بگذارید علم زندگی جنسی ما را رها و آزاد روشن کند» و «هر نامزدی حق و بر اساس منفعت فرزندان آینده، وظیفه‌ای مقدس دارد» از جزوه‌ی اوست:

*Le role de l'hypocrisie, de la betise et de l'ignorance dans la morale contemporaine* (Lausanne: Libre Pensee Internationale, 1916);

گفتاردهش درباره‌ی «سوسیال‌دموکراسی هوشمند و علمی» از این جزوه‌ی اوست:

*La morale en soi* (Lausanne: Administration de la libre pensee, 1910),

ترجمه‌ی انگلیسی از مؤلف.

به‌نژادگری در سویس:

Veronique Mottier and Laura von Mandach (eds), *Eugenik und Disziplinierung in der Schweiz: Integration und Ausschluss in Psychiatrie, Medizin und Fursorge* (Zurich: Seismo, 2007);

این مجموعه مقاله خلاصه‌هایی از پژوهش‌های آرشیوی اخیر به قلم مورخان سویسی رگینا وکر، یاکوب تانر، روزویتا دوباخ، ماریتا مایر، بناتریس تسیگلر، گیزلا هاوس و تیم‌های پژوهشی‌شان ارائه می‌کند. همچنین نک به:

Veronique Mottier, "Eugenics and the Swiss Gender Regime: Women's Bodies and the Struggle against "Difference"", *Revue Suisse de Sociologie*, 32, 1 (2006): 253-67; Natalia Gerodetti, 'From Science to Social Technology: Eugenics and Politics in Twentieth-Century Switzerland', *Social Politics: International Studies in Gender, State and Society*, 13, 1 (2006): 59-88

و

"Eugenics Family Politics and Social Democrats: "Positive" Eugenics and Marriage Advice Bureaus', *Journal of Historical Sociology*, 19, 3 (2006): 217-44; Gilles Jeanmonod and Genevieve Heller, 'Eugenisme et contexte socio-politique: l'exemple de l'adoption d'une loi sur la sterilization des handicapes et malades mentaux dans le canton de Vaud en 1928', *Revue d'histoire suisse*, 50 (2000): 20-44.

به‌نژادگری و چپ:

Diane Paul, 'Eugenics and the Left', *Journal of the History of Ideas*, 45, 4 (1984): 567-90; Veronique Mottier and Natalia Gerodetti, 'Eugenics and Social Democracy: or, How the Left Tried to Eliminate the "Weeds" from its National Gardens', *New Formations*, 60 (2007): 35-49.

به‌نژادگری در ایالات متحده:

Wendy Kline, *Building a Better Race: Gender, Sexuality and Eugenics from the Turn of the Century to the Baby Room* (Berkeley: University of California Press, 2001).

سکسوالیته‌ی مؤنث و ملی‌گرایی:

Nira Yuval-Davis, *Gender and Nation* (London: Sage, 1997).

برنامه‌ی گرفتن کودکان از والدینشان در سوئیس:

Walter Leimgruber, Thomas Meier, and Roger Sablonier, *Das Hilfswerk fuer die Kinder der Landstrasse* (Bern: Schweiz. Bundesarchiv, 1998).

گفتاورد هیرشفلد «یک آزمایش جالب توجه»:

Magnus Hirschfeld, *Racism* (London: Gollanz, 1938).

## فصل ۵:

گفتاورد ابتدای فصل از این اثر است:

Jeffrey Weeks, *Sexuality* (London: Routledge), p. 77 .

گفتاورد او «قاره‌ی عظیم هنجارمندی» از ص ۸۰ است.

«مثل هم‌تایان مذکرشان»: گفتاورد از اینجاست:

David Reuben, *Everything you ever wanted to know About sex but was afraid to ask* (London: W. H. Allen, 1970), p. 215.

بحث‌ها درباره‌ی «ازدواج دگرباش»: نک به:

Claire R. Snyder, *Gay Marriage and Democracy: Equality for all* (Lanham: Rpwman & Littlefield, 2006).

عصر نبردها بر سر رضایت: نک به:

Matthew Waites, *The Age of Consent: Young People, Sexuality and Citizenship* (New York: Palgrave MacMillan, 2005).

«آنها جزوی از جماعت ما نیستند»: گفتاورد از کنشگر حقوق دگرباشان گرگوری کینگ است به نقل از:

Joshua Gamson, "Messages of Exclusion: Gender, Movements, and Symbolic Boundaries," *Gender and Society*, 11, 2 (1997): 178-99.

جدایی طلبی دگرباش در برابر جدایی طلبی جنسیتی: نک به:

Eve Konofski Sedgwick, *Epistemology of the Closet* (Berkeley: University of California Press, 1990), pp. 88-90; Jill Johnson, *Lesbian Nation* (New York: Simon & Schuster, 1973).

مجموعه‌ی قصه‌های شهر به مجموعه‌ای از شش رمان اشاره دارد، که عنوان رمان نخستین قصه‌های شهر بود به قلم آرمیستاد مابین و بین سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۹۰ منتشر شد و وقایع‌نگاری زندگی‌های چندین شخصیت اصلی را در سن فرانسیسکو بر عهده داشت. فمینیسم نوکافرکیش:

Zsuzanna Budapest, *The Holy Book of Women's Mysteries* (Oakland, California: Wingbow Publishers, 1989),

در ابتدا در سال ۱۹۷۵ زیر نام متفاوتی منتشر شد.

«ما این هویت‌ها را پشت سر گذاشته‌ایم...» گفتاورد از اینجاست:

Diana Richardson, *Rethinking Sexuality* (London: Sage, 2000), pp. 38-9.

«مخلص کلام»: گفتاورد از اینجاست:

Carol Queen and Lawrence Schimel (eds), *PoMoSexuals: Challenging Assumptions about Gender and Sexuality* (San Francisco: Cleis Press, 1997), pp. 13-14.

گفتاورد «ما پس‌مدجنس‌گرایان کوپیرهای کوپیرهاییم» در صفحه‌های ۲۴-۲۵ آمده؛ گفتاورد از تراوس اسکات «کوپیر تقریباً بی‌درنگ معنای...» از ص ۶۴ است؛ گفتاورد پت کالیفیا در باره‌ی پس‌مدجنس‌گرایان همچون «فرزندان حرام‌زاده» در صفحه‌ی ۱۰۳ آمده است؛ «جدایی طلب لزبینی که چیرگی طلبی حرفه‌ای می‌شود» در صفحه‌ی ۱۶ آمده است.

«الگوهای ارزش جنسی پیشرو»:

Jeffrey Weeks, *Invented Moralities: Sexual Values in an Age of Uncertainty* (Cambridge: Polity Press, 1995).

Andrew Sullivan, *The Conservative Soul: How We Lost it, How to Get it Back* (New York: Harper Collins, 2006).

سکسوالیته و «نژاد»:

Edward W. Said, *Orientalism* (London: Routledge & Keegan Paul, 1978); Margaret Mead, *Coming of Age in Samoa: A Psychological Study of Primitive Youth for Western Civilization* (New York: Perennial, 2001 [1928]); Bronisław Malinowski, *The Sexual Life of Savages* (Boston: Beacon Press, 1987 [1929]).

سکسوالیته همچون «نقطه‌ی انتقال مشخصاً فشرده»: گفتاورد از این اثر است:

Michel Foucault, *The History of Sexuality, Volume I: An Introduction* (Harmondsworth: Penguin, 1990 [1976]), p. 103.

سکسوالیته همچون «خصیصه‌ی منعطف نفس»: نقل قول از این اثر است:

Anthony Giddens, *The Transformation of Intimacy: Sexuality, Love and Eroticism in Modern Societies* (Cambridge: Polity Press, 1992), p. 15.

«آزادسازی مردان امری منفعلانه است.» گفتاورد از این اثر است:

Ulrich Beck and Elizabeth Beck-Gernsheim, *The Normal Chaos of Love* (Cambridge: Polity Press, 1995), p. 153.

«جنسیت مترادف با زنان نیست.» عنوان کتاب ترل کارور:

*Gender is not a Synonym for Women* (Boulder, Colorado: Lynne Rienner, 1996).

«عشق سیال»:

Zygmunt Bauman, *Liquid Love: On the Frailty of Human Bonds* (Cambridge: Polity Press, 2003).

منابع مشاوره: گفتاورد «در ۱۵ سال گذشته...» از ستون مشاوره‌ی ۷ نوامبر ۲۰۰۷ است. همچنین نک به:

*Skipping Towards Gomorrah: The Seven Deadly Sins and the Pursuit of Happiness in America* (New York: Plume, 2002).

گفتاورد «مرد باید مسئول باشد» از این اثر است:

*The Complete Book of Rules: Time-Tested Secrets for Capturing the Heart of Mr. Right* (London: Harper Collins, 2000), p. 7;

این ویراستی گسترش یافته از اثر اولیه چاپ سال ۱۹۹۵ با عنوان قواعد است.

«اگر نمی‌توانید به اوج لذت جنسی برسید»: گفتاورد از این اثر است:

Shere Hite, *The Hite Report on Female Sexuality* (New York: Dell, 1976), p. 222.

تکثر جنسی و قدرت: گفتاورد «هرچه قدر سخن گفتن از تکثر جنسی خنثی و عینی به نظر برسد» از این اثر است:

Ken Plummer, 'Sexual Diversity: A Sociological Perspective', in *Sexual Diversity*, ed. Kevin Howells (Oxford: Blackwell, 1984), p. 219.

سیاست‌های سکس: نک به:

Terrell Carver and Veronique Mottier (eds), *Politics of Sexuality: Identity, Gender, Citizenship* (London: Routledge, 1998).

## برابرنامه‌ی اصطلاحات

### A

- aberration/ کجروی  
acrotomophilic/ اندام‌بریده‌دوست  
adultery/ زنا  
adulterer/ زانی  
agony aunts/ سنگ‌صبورهای رسانه‌ای  
aggressive/ پرخاشجویانه  
algophilia/ دردبارگی  
antiquity/ دوران باستان  
apparatus/ دستگاه  
asceticism/ ریاضت  
autonomy/ خویش‌فرمایی

### B

- bi-curious/ دوجنس‌آزما  
Born-again virgins/ باکره‌های دوباره‌زاد  
biologization/ زیست‌شناختی‌سازی  
bestialist/ حیوان‌آمیز  
breed/ ذرّیه

### C

- carnal desire/ میل نفسانی  
celibacy/ رهبانیت  
chastity/ عفت



clitoridectomy/ بریدن کلیتوریس، ختنه‌ی زنان  
coital orgasmic inadequacy/ نابسندگی ارگاسمی مقاربتی  
commerce/ معاشرت  
coming out/ اعلان عمومی  
conception/ انعقاد نطفه  
concrete sexual practices/ اعمال جنسی انضمامی  
concubine/ متعه  
concupiscence/ شهوت  
consummation/ زفاف  
context/ بافتار  
cunnilingus/ فرج‌لیسی

## D

de-gaying/ دگرباش‌زدایی  
degeneracy/ تباهی  
democratization/ همگانی‌سازی  
depraved/ فاسد  
Desert Fathers/ آباء صحرا  
desire/ میل  
deviance, deviancy/ کج‌رفتاری  
dildo/ چرمینه  
dominatrix/ چیرگی طلب

## E

earthly/ ناسوتی  
effeminate/ زن‌صفت  
eugenicist/ به‌نژادگر  
eugenics/ به‌نژادگری

eugenic/ به‌نژادانه  
erotic/ کامجویانه، اروتیک  
etiquette/ ادب  
evolution/ فرگشت  
Evangelical/ تیشیری  
exhibitionist/ شرم‌گاه‌نما  
exotic/ شگفت-و-غریب

## F

furvert/ خزباز  
furry/ خزپوش  
feeder/ خوراننده  
femininity/ زنانگی  
female/ ماده، مؤنث، زن، زنانه  
fellation/ قضیب‌لیسی  
frugality/ صرفه‌جویی  
The flesh/ نفسانیت  
frottage/ دست‌مالی  
female hysteria/ هیستری (تشنج) زنانه

## G

gay/ همجنسگرا، گی، دگرباش، مرد همجنسگرا  
gay politics/ سیاست‌های دگرباش  
gender/ جنسیت  
genital/ اندام تناسلی، آلت  
grrl/ دخی

## H

hedonism/ لذت پرستی  
heretic/ کفرآمیز  
hermaphrodite/ دو جنسه  
heterogenit/ دگرگونه‌گرا  
homosexuality/ همجنسگرایی  
hypervirility/ رجولیت فوق‌العاده

## I

intimate relationships/ روابط صمیمانه  
intimacy/ صمیمیت، قرابت  
interaction/ میان‌کنش  
intercourse/ رابطه‌ی جنسی، جماع  
impropriety/ بی‌نزاکتی  
impotence/ عنن  
irony/ طنز، خلاف‌آمد

## L

lesbian/ لزبین، زن همجنسگرا  
liberationism/ آزادباوری  
libertine/ اباحه‌انگارانه  
libertinism/ اباحه  
licentiousness/ هرزگی

## M

magistracy/ مقام قضایی

male/ مردانه، مرد، مذکر، نر  
masculinity/ مردانگی  
mechanics/ کارکردشناسی  
mental/ روانی  
modern/ مدرن  
modernity/ مدرنیّت  
monosexualist/ یگه‌سکس‌گرا  
moral/ اخلاقی  
moral anxiety/ اضطراب اخلاقی، دل‌نگرانی اخلاقی  
moralist/ اخلاقیات‌گرایانه  
morality/ اخلاقیات  
morals/ اخلاقیات  
moral will power/ قدرت اراده‌ی اخلاقی

## N

necrophilia/ مرداربارگی  
norm/ هنجار  
normalcy/ هنجارمندی  
normality/ هنجارمندی  
normalsexual/ بهنجار جنسی  
normative/ هنجارین  
normativity/ هنجارمندی  
nymphomania/ حشری بودن زنانه

## O

obscenity/ وقاحت  
obscurantism/ تاریک‌اندیشی  
Office of Night/ مقام شب

omnisexuals/ همه جنسگراها /  
outing/ علنی سازی

## P

pan-sexuals/ همه جنسگراها /

paradigmatic/ مثالی

pederastic/ شاهدبازانه

pederasty/ صحبت احوادث

penetration/ دخول

penetrative/ فروکننده،

permissiveness/ آزادگذاری

perversion/ انحراف

phallogocentric/ نرینه مدار

phallus/ آلت نرینه

policing/ مراقبت

PoMosexuals/ پس مدجنس گرایان

porn, pornography/ هرزه نگاری

potency/ قوت

primitives/ بدوی ها

problematic/ مسأله آفرین

problematization/ مسأله انگاری

procreation/ زاد ولد

promiscuity/ لهجام گسیختگی

Promise Keepers/ عهدنگه داران

proper/ صحیح

prostitute/ تن فروش

prostitution/ تن فروشی

Psychopathia Sexualis/ روان نژندی جنسی

## Q

quickenng/ دمیده شدن روح

## R

re-gaying/ بازدگرباش سازی

renunciation/ کناره جویی، زهد

rhetoric/ سخن پردازی

reproduction/ تولید مثل

## S

sect/ فرقه

self-mastery/ مهار نفس

sex/ سکس، آمیزش جنسی

sexual abstinence/ پرهیز جنسی

sexual ethics/ اخلاق جنسی

sexual imagery/ تصاویر جنسی

Sexually Transmitted Disease (STD)/ بیماری آمیزشی

sexual practices/ اعمال جنسی

sexual relation/ رابطه‌ی جنسی

sexual self-control/ خویش‌داری جنسی

sodomy/ لواط

species/ گونه

strap-on penis/ چرمینه

streetwalker/ تن فروش خیابانی

submissive/ تن سپار، تسلیم پذیر

swinger/ ضربدری زن

switcher/ چرخنده

## T

temple prostitution/ تن‌فروشی آیینی

territorialization/ سرزمین‌یافته‌سازی

trader/ سوداگر

transgendered/ تراجنسیتی

transsexual/ تراجنس

transvestism/ مبدل‌پوشی

transvestive/ دگرجنس‌پوش

tribade/ سعتری

## U

universal/ جهان‌شمول

undinism/ ادراربارگی

uranism/ گرایش به همجنس

urolagnia/ شاش‌خوشی

## V

Venereal Disease (VD)/ بیماری مقاربتی

virility/ رجولیت

This is a Persian translation of *Sexuality, A Very Short Introduction*  
by Véronique Mottier

©Oxford University Press 2008

The moral rights of the author and the translator has been asserted.

Translation Copyright © Ashkan Bahrani 2023

Copyright © Nogaam publishing 2023

All rights reserved .

No part of this book may be reproduced or used in any manner without written permission of the copyright owner except for the use of quotations in a book review. For more information, address: [contact@nogaam.com](mailto:contact@nogaam.com)

Cover design: Nogaam Studio, AI generated

Published in the UK, 2023

ISBN 978-1-909641-80-8

[www.nogaam.com](http://www.nogaam.com)

"*Sexuality – A Very Short Introduction* was originally published in English in 2008. This translation is published by arrangement with Oxford University Press. Nikaan House Limited is solely responsible for this translation from the original work and Oxford University Press shall have no liability for any errors, omissions or inaccuracies or ambiguities in such translation or for any losses caused by reliance thereon."



# **Sexuality**

**Véronique Mottier**

*Translated into Persian:*

**Ashkan Bahrani**

©Oxford University Press 2008



Published in London, 2023  
Nogaam publishing  
[www.nogaam.com](http://www.nogaam.com)